

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است.

معالم المدرستين ترجمه معالم المدرستين (جلد اول)

مؤلف: سيّد مرتضى عسکری

مترجم: محمد جواد کرمی

به مولا و سرورم زاده رسول خدا و امام العصر و الهدی علیهاالسلام
آقای من! این تلاش اندک و بی مقدار را تقدیم شما می دارم.
«ای عزیز! ما و کسانمان را زیان و سختی فراگرفته و با مایه ای اندک آمده
ایم. پیمانه مان را نقامت بده و بر ما ببخشای که خداوند بخشنندگان را پاداش
می دهد.» (یوسف: ۸۸)
ای جواد! ای کریم! نزد خدا شفاعتمان کن تا گناهانمان را ببخشاید و زیان و
سختی را از ما و کسانمان برطرف نماید که او أرحم الراحمین است.
کمترینِ خادمان شما
سید مرتضی عسکری

وحدت بر محور کتاب و سنت

بسم الله الرحمن الرحيم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ
عَلَى أَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْمَيَامِينِ»

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع
برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، وحدتمان را به تفرقه
و شوکتیمان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی
یافتند؛ درحالی که خدای سبحان فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا
فَتَفْشَلُوا وَتَذَٰبَ رِيحُكُمْ﴾ «خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع
نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!». (انفال: ۴۶)

پس، شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و سنت» بازگردیم و
وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و سنت» باز یابیم که خدای متعال می
فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و اگر در چیزی نزاع و ستیز
کردید (حکم) آن را به خدا و رسول باز گردانید». (نساء: ۵۹)

ما، در این سلسله از بحث ها به «کتاب و سنت» مراجعه کرده و ابزار
روشنگرِ راهمان در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می گیریم تا به
اذن خدای متعال وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی دوباره مان گردد.
امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز، در این میدان، با ما همراهی
نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری

نمودار مباحث کتاب

۱- بحث های آمادگی که روشن کننده منشأ اختلاف بین دو مکتب امامت و خلافت است.

۲ - بحث های مدارک و مصادر شریعت اسلامی در دو مکتب و راه های وصول به آنها، که عقیده و احکام اسلامی مبتنی بر آنهاست و شامل مباحث پنجگانه زیر است:

نخست بحث های دو مکتب درباره صحبت و صحابه

دوم بحث های دو مکتب درباره امامت و خلافت که هر دو از راه های

وصول به شریعت اسلامی و پیدایش دیدگاه صحیح از اسلامند.

سوم بحث های دو مکتب درباره مدارک و مصادر شریعت اسلامی که شامل

دو مجموعه زیر است:

الف) بررسی روایات دو مکتب درباره قرآن کریم.

ب) بحث های دو مکتب درباره سنت پیامبر صلی و سلیمان علیه السلام و چگونگی

مکتب خلفا اجتهاد و عمل به رأی را جزئی از مصادر شریعت اسلامی گرفتند و

در ردیف کتاب خدا و سنت پیامبر به حساب آوردند، که با این بحث، بحث

مصادر شریعت اسلامی و راه های وصول به آن در مکتب خلفا پایان می یابد.

چهارم قیام امام حسین علیه السلام. انحراف از سنت پیامبر صلی و کلمه

اجتهاد و عمل به رأی پدید آمده بود.

پنجم تمکّن و توانایی امامان اهل البیت علیه السلام و بازگرداندن سنت

رسول خدا صلی و سلام الله علیه و آله و سلم و قیام امام حسین علیه السلام و

توان مکتب آنها در نشر سنت پیامبر صلی و سلام الله علیه و آله و سلم.

مدارک و مصادر شریعت اسلامی و راه های وصول به آن در مکتب اهل
البیت علیهم‌السلام پذیرد و با انجام آن، بحث های مبانی اندیشه و کارنامه
تحلیلی دو مکتب نیز به تمامت می‌رسد.

بحث های آمادگی پیش‌گفتار

برخی از آثار اختلاف بین ابنای امت اسلامی

برخی از صفات خدا و منشأ اختلاف در آنها

اختلاف درباره صفات انبیا و منشأ آن

اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیا

اختلاف درباره بازسازی قبور انبیا

اختلاف درباره گریه بر میت و منشأ آن

اختلاف در تأویل و تفسیر آیاتی از کتاب خدا

خلاصه و خاتمه

۱ - پیشگفتار

داوند به مقتضای ربوبیتش برای انسان دینی را تشریع فرمود که حیات و زندگیش را تنظیم، سعادت و رستگاریش را تضمین و کمال انسانی‌اش را تسریع نماید. و آن را «اسلام»^(۱) نامیده است. همانگونه که برای همه مخلوقاتش نظام‌هایی متناسب و همگون با فطرت و سرشت آنها قرار داده و آنها را، به وسیله آن، به درجه کمال وجودشان می‌رساند و با الهام یا تسخیر بر مسیر تعیین شده هدایت فرموده است.^(۲)

اما نوع انسان چنان بوده که هرگاه رسولی از رسولان خدا در بین امتی وفات می‌نمود، صاحبان ثروت و قدرت آن امت به تحریف شریعت او می‌پرداختند و هر چه را مخالف هوای نفس خویش می‌دیدند، وارونه و یا کتمان می‌کردند و سپس آن شریعت تحریف شده را به خدا و رسولش نسبت می‌دادند.^(۳)

و خداوند دوباره دین اسلام را با فرستادن پیامبر دیگر و نسخ و ابطال برخی شعائر و مراسم تحریف شده، تجدید می‌نمود و چون خاتم الانبیا

ع محمد صلی و سلم علیهما السلام فرستاد، اصول اسلام از عقاید و احکام آن را در آیاتی

محکم نازل فرمود و شرح و تفصیل آن را جداگانه به پیامبر صلی و سلم علیهما السلام فرمود

تا آنچه را که در قرآن کریم نازل فرموده برای مردم بیان و تفسیر نماید.^(۴)

پیامبر صلی و سلم علیهما السلام در بیان و تفسیر احکام و عقاید، از نماز و کیفیت و

رکعات آن تا روزه و شرایطش و حج و طواف و ابتدا و انتهایش و دیگر احکام

واجب و مستحب و حرام، همه را بدان‌ها بیاموخت و از این آموزش‌ها در نزد

مسلمان‌ها، حدیث شریف نبوی به وجود آمد. همچنین خداوند سبحان اسلام

موجود در نزد همه مسلمانان، و تعارض برخی با برخی دیگر، به روشنی وجود تحریف در آنها را برای ما آشکار می سازد.

آری، اختلاف در حدیث شریف بدانجا کشیده که برخی از علمای مکتب خلفا را بر آن داشته تا چاره اندیشی کنند و کتاب هایی مانند: «تأویل مختلف الحدیث»^(۱۰) «بیان مشکل الحدیث»^(۱۱) و «بیان مشکلات الآثار»^(۱۲) را تألیف نمایند.

و به خاطر اختلاف همین احادیث، مسلمانان در فهم قرآن اختلاف کردند و برای همیشه دوران دچار تشّت و پراکندگی کلمه شدند. بویژه که در جوامع گوناگون بوده و با صاحبان آراء و ادیان مختلف معاشر و همدم گردیدند. و همه اینها به اختلاف دیدگاه آنها از اسلام انجامید و برخی را بدانجا کشانید که آیات کریمه قرآن و احادیث صحیحہ نبوی را مطابق با برداشت شخصی خود از اسلام تأویل کردند و هر چه دریافتند آن را قطعی و یقینی دانستند و از استماع آراء دیگران امتناع نمودند و به تکفیر یکدیگر پرداختند. اینها همه عوامل تشویش داخلی بود. که عوامل خارجی نیز به وسیله مزدوران داخلی چنانکه می آید به آنها افزوده شد:

عوامل تخریب خارجی

یکی از عوامل تخریب و تحریف در مدارک و مصادر اسلامی (کتابهای حدیث و سیره و تفسیر و غیر آن) عوامل تخریب خارجی به شرح زیر است: نخست اخبار و روایات اهل کتاب در مدارک و مصادر تحقیقی اسلامی که از سوی کسانی چون «کعب الأحبار» و «تمیم داری» انتشار یافته است. دوم اخبار و روایاتی که زندیقانی چون «ابن ابی العوجاء» و «سیف بن عمر» ساخته و پرداخته اند و در این مصادر منتشر شده است.^(۱۳)

سوم اقدامات مستشرقان در دوره های اخیر، آنگاه که نیروهای استکبار و استعمار آهنگ بلاد مسلمین کردند و با سلاحی بس خطرناک و ویرانگری به جنگ با اسلام پرداختند:

مبشران دانشمند یهود و نصاری، معروف به مستشرقان موظف شدند تا با دقت و تیزبینی نقاط ضعف مصادر اسلامی را بجویند و با آن به جنگ با اسلام برخیزند که آنان نیز کوشیدند و برای مصادر اسلامی فهرستهای منظم و متقن تهیه دیدند و به شکلی زیبا منتشر نمودند و به وسیله آن بر همه محتویات مصادر اسلامی اشراف پیدا کردند و به تدریج از لابلای کتابها، اخبار ساختگی و جعلی و نفوذی و زشت کننده چهره اسلام، مانند: «افسانه غرانیق» و غیر آن را پیدا کردند و از آنچه یافتند کتابهایی با شیوه و اسلوب مدرن و مردم پسند، مانند: «دایرة المعارف الاسلامیة» و «محمد پیامبر و سیاستمدار» و... تألیف نمودند.^(۱۴)

و خطرناک تر از آن، اقدام فریبای استعمارگران بود که برای جنگ با اسلام، شاگردان و فارغ التحصیلان بومی مکاتب فکری و مبلغان و مروجان افکار و

فرهنگ را روانه بلاد اسلامی کردند و نورافکن ها را بر روی آنها گرفتند و آنان را بنام مصلحان اسلامی و روشنفکران و پیشروان جامعه معرفی کردند، و اینان نیز نتیجه افکار آنان را وارد کشورهای اسلامی کردند و با وسایل گوناگون و نام های مختلف و عناوین دلربا به نشر آن پرداختند.

افرادی مانند: «سر سید احمد» مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره هند، «احمد لطفی» با عنوان استاد عصر و «قاسم امین» با عنوان پشتیبان زن در مصر، و دیگر کسانی که در عراق و ایران و سایر کشورهای اسلامی چهره های شاخص روز گردیدند. (۱۵)

و بسیار طبیعی است که میان اینان و حافظان فرهنگ و اندیشه اسلامی اصیل نزاع و درگیری پدید آید و استعمار و استکبار نیز مزدوران و فریب خوردگان و شاگردان مستشرقان را اعانت و یاری رساند.

و اکنون برنده ترین سلاحی که اینان بدست دارند و آنرا ابزار جنگ با اسلام قرار داده اند، کتاب ها و مقالاتی است که به نام: اسلام شناسی، تاریخ اسلام و معرفی شخصیت های اسلامی نشر می دهند. چنانکه «سر سید احمد» به پندار خویش تفسیر قرآن می نویسد و «جرجی زیدان» داستان سرائی می کند و دیگران... و عمده تلاش اینان و استادان مستشرق آنها تحقق هدفی واحد است؛ همانطور که یکی از آنها گفته است: «دین جز با شمشیر دین کشته نمی شود.»

هدفی که در مسیر انجام آن به نوشتن تفسیر قرآن و شرح و توضیح حدیث شریف نبوی و نوشتن سیره رسول الله صلی و سلمایش علیها السلام و سر...

جای کار خود می کوشند تا آنها را از پیوند با غیب جدا سازند و همه را جزئی از طبیعت بشری جلوه دهند؛ سپس با اشاراتی مرموز و مبهم، و گاهی با صراحت و آشکارا، چنان نمایند که هر فردی از پیامبران و هر چیزی از اسلام،

متناسب با عصر و زمان خویش، پیشرو و پیشگام و به سود بشریت بوده است؛ اما امروز ما نیازمند دگرگونی و تجدید اسلامیم تا با مقتضیات و شرایط این زمان و نیاز مردم آن مطابق و هماهنگ باشد!

اینان با چنین سلاحی که آثار آن بر بسیاری از مردم پنهان و پوشیده است برای اسلام و مسلمین بسی زیانبارتر از برخی سیاستمداران مزدوری هستند که برای جنگجویان کافر در کشورهای ما کار می کنند و آنها را حاکمان بلاد مسلمین کرده اند؛ زیرا اینان به جنگ فکری با اصل اسلام برخاسته اند و حقایق اسلام را گاهی به نام «اسلام شناسی» و زمانی به عنوان «اسلام پویا و انعطاف پذیر و پاسخگوی نیاز زمان» تحریف و تبدیل می کنند.

از همه آنچه یادآور شدیم، آشکارا روشن می شود که مسلمانان امروز، پس از آنهمه امواج فکری گذشته بر اسلام، شدیداً نیازمند بحث و بررسی فراگیر در اقوال فرق اسلامی و تمحیص و ناب سازی آنها هستند؛ همان چیزی که برخی از مسلمانان غیرتمند آن را برنمی تابند و سکوت در برابر همه آنها را برای حفظ وحدت همه مسلمین بهتر و برتر می دانند:

و نمی دانم چگونه چنین چیزی ممکن می شود، حال آنکه ما در میان خود «خوارج» را هم داریم. کسانی که اصول عقاید آنها مبتنی بر تکفیر همه

مسلمانان است. کسانی که تنها خود را مسلمان می دانند و جز خود همه را مشرک می پندارند و از خلیفه عثمان و امام علی و امّ المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص و هواداران آنها همگی، تبرّی و بیزاری می جویند و آنها و جمیع مسلمانان را لعنت می کنند؟!

چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که برخی از مسلمانان جانشان

مشتاق و آرزومند زیارت قبر رسول اکرم صلی و آله و سلمین و ائمه و برادران

واستشفاع و توسّل به آنها به سوی خداوند است، و در همان حال، برخی دیگر از مسلمانان همه اینها را شرک به خدا و خروج بر اسلام و بدعتِ حرام می دانند، و بدین خاطر چنین پندارند که مسلمانان پس از قرن سوم هجری تا امروز همگی مشرکند و بر اساس عقیده خود مساجد ساخته شده مسلمانان در مسیر «غار حرا» و امثال آن از مشاهد متبرکه را ویران کردند؛ همان گونه که قبور ائمه مسلمانان و امّهای مؤمنان و عموی پیامبر صلی و سلمی علیهما السلام و اطراف آنها و شهدای احد همگی را ویران کردند؟! و

در حالی که این کار را با یهود و تورات و کنیسه های آنها و نصاری و انجیل و کلیساهای آنان انجام ندادند، با آن که در آنها صلیب ها و مجسمه های عیسی و مریم علیهما السلام است و آنها آش کارا اعلام می دارند که عیسی پروردگارشان است و خداوند نعوذ باللّٰه یکی از سه نفر است. و در عین حال آنها فقط مُعاهد و اهل کتابند و به آنها گفته نمی شود: شما مشرکید!

اضافه بر آنکه مسائل مذکور و امثال آنها مسائل شخصی و جزئی فرد مسلمان نیست یعنی، همانند رهاکردن دست در نماز بنا بر مذهب اهل البیت و مالکیه، یا بستن و تکتّف بنا بر مذهب حنفی و حنبلی نیست.

و از نوع اختلاف در شستن پاها یا مسح آنها در وضو نیست تا شخص مسلمان از راهی که برایش ثابت شده با اجتهاد یا تقلید بدان عمل نماید و شخص مسلمان دیگر با مذهب مخالف او نیز به موجب آنچه که برایش ثابت شده بدان عمل کند، و در عین حال، هر دو با وفاق و همبستگی در جامعه اسلامی واحد زندگی نمایند بلکه این از امور اساسی و زیر بنائی جامعه اسلامی است. به گونه ای که یا جامعه بر اساس این عقیده شکل می گیرد و دیگری محو می گردد و یا بر اساس آن عقیده و این یکی حذف می شود.

و نیز از قضایای سیاسی غیر دینی نیست تا به خاطر حفظ و حدت مسلمانان چشم پوشی از آن ممکن باشد؛ زیرا انتشار مکتوبها نسخه از امثال کتاب : «و جاء دور المجوس» با نامهای مستعار و غیر مستعار و با پول برخی حکومتها برای آن که امت بزرگی از مسلمانان را خارج از اسلام معرفی کنند و نیز، خرجهای مکتوبی و مکتوبی برای تبلیغ مرام خویش در هزاران محفل و مسجد و مدرسه، در همه اطراف زمین، برای آن که بگویند:

همه مسلمانها جز آنها مشرکند! همچنین فرستادن هزاران نماینده و مبلغ به سراسر کوه زمین برای نشر مکتب و مرام یک مرکزیت واحد، اینها همه با انگیزه های صرفا سیاسی غیر دینی انجام نمی شود.

چنانکه این امور از قضایای استعمار ساخته برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان هم نیست تا سکوت بر آن نیکو باشد؛ بلکه اینها قضایائی است که از زمان امام «احمد بن حنبل» متوفای سال ۲۴۰ هجری و شیخ «ابن تیمیه» متوفای ۷۲۸ هجری از پیروان مکتب او، و بلکه پیش و پس از آنها شکل گرفته و رسوخ کرده و در جامعه اسلامی منتشر گردیده است.

کشتن صدها هزار از مسلمانان و به آتش کشیدن کتابخانه های آنها در دوره های مختلف و بلاد گوناگون، بهترین دلیل گفتار ماست؛ و چون چنین است البته که ابزار بهره برداری سیاسی این حکومت و آن حکومت و این استعمار و آن استکبار قرار می گیرد و تا چاره اندیشی و درمان نگردد، همچنان وسیله خواست این و آن خواهد بود.

اینها چنانکه یادآور شدیم عقایدی راسخ و ریشه دار است که سکوت جانسوز در برابر آنها هرگز باعث وحدت و نزدیکی و تفاهم میان مسلمانان نخواهد شد؛ بلکه زخم را عمیق، شکاف و رخنه اختلاف را وسیع و زمان آن را

درازتر می کند. اکنون برای توضیح بیشتر و اقامه دلیل بر آنچه بیان داشتم،
برخی از مشاهدات شخصی خود را یادآور می شوم:

۲ - برخی آثار اختلاف که در بین ابنای امت مشاهده کردم

آنچه که درباره تکفیر برخی از مسلمانان به وسیله برخی دیگر بیان داشتم، و آنچه که به زودی یادآور می شوم اضافه بر آنچه که در کتاب ها آمده مبتنی بر مشاهداتم در سفر به کشورهای اسلامی و گردهم آیی با علمای فرق مسلمین و اندیشمندان و ابنای امت اسلامی است؛ به ویژه در سفرهای ده گانه ام به حج بیت الله الحرام.

سفر نخست

از جمله اموری که در نخستین سفر حج در زمان پادشاهی «عبدالعزیز آل سعود» دیدم این بود که، کاروان ما کاروان حاجیان عراقی به شهر «رماح» در کشور سعودی رسید، و بیست و چهار ساعت در آنجا درنگ کرد و ما همگی در نمازهای جماعت آنها در مسجد شرکت نمودیم و چون زمان حرکت نزدیک شد گروهی از مردم شهر پیرامون ما گرد آمدند و کاروان ما را نظاره می کردند که یک نفر از کسانی که نشان می داد از آگاهان آنهاست در جمعشان حاضر شد و برای آنها سخنرانی کرد و به افراد کاروان ما اشاره نمود و گفت : «اینها مشرکند!»

و نیز گفت: «اینها بر حسن و حسین گریه می کنند.» سپس به من اشاره کرد و گفت: این راهنمای آنهاست که اگر به دستم افتد ذبحش می کنم و خونس را می مکم...»

یکی از حاجیان به سوبش رفت و گفت: «برای چه ما مشرکیم؟ ما حج بیت الله می گزاریم و قبر رسول الله را زیارت می کنیم و...؟!»
که آن شخص ناگهان برافروخت و کف کرد و به او گفت : «مشرک شدی! اگر پدر جدّ سعود هم بیاید نمی تواند از تو حمایت کند. چه می گویی محمد! محمد کیست؟ محمد هم مردی مثل من بود که مرد و کارش پایان یافت!»
حاجی عراقی بر خود لرزید و گفت: «چه بگویم؟ چه بگویم؟»
و او گفت: «بگو: زیان رسانی جز خدا نیست. سودرسانی جز خدا نیست.» و آن حاجی نیز هر چه را که او تلقینش کرد تکرار نمود.

ناگهان حاجی عراقی دیگری فرا روی او قرار گرفت و گفت : «محمد مردی
مثل تو بود؟!»

او سخنش را دوباره تکرار کرد و گفت: «محمد مردی مثل من بود و مرد!»
و حاجی عراقی به او گفت: «بر محمد قرآن نازل شد. آیا بر تو هم قرآن
نازل می شود؟» که او از جواب عاجز ماند و ما سوار شدیم و به راه افتادیم.
یکی از حاجیان کاروان ما گذرنامه سعودی داشت و در عراق زندگی می
کرد، به مرز که رسیدیم مأمور گذرنامه های سعودی گذرنامه اش را گرفت و او
را براند و با استهزاء و استنکار به وی گفت : «بلاد اسلام را رها کرده و در بلاد
شرک ساکن شده ای؟!» و آن حاجی سعودی شروع به خواهش و خضوع در
برابر او کرد تا آن را به او بازگردانید.

سفر دوم

علمای عراق در آن دوران بر آن بودند که احکام اسلامی را به متن جامعه بازگردانند و بدین خاطر ابنای امت اسلامی را در مساجد و محافل و اعیاد و جشنها بیدار و هوشیار می کردند تا اعاده احکام اسلامی را مطالبه نمایند و با هیئت حاکمه عراق به خاطر وضع قوانین مخالف احکام اسلام معارضه می نمودند.

ما همچنین اخبار جنبشهای مسلمانان در هر مکان را پیگیری می کردیم : نهضت الجزایر را بر علیه فرانسه تأیید، انقلاب فلسطین را با همه توان تقویت و اخبار جنبش اریتره بر ضد حبشه را پی جویی می کردیم و یکی از لوازم پیروزی در معرکه اعاده احکام اسلام را درک و بینش مسلمانان و همراهی و همیاری آنها در این راه و نسیان و فراموشی مسائل مورد اختلاف می دانستیم. هنگامی که در ۲۵ شوال ۱۳۸۲ هـ نهضت اسلامی ایران آغاز گردید و علمای مسلمان از مدرسه فیضیه قم با سلطه طاغوت درگیر شدند، آن را به فال نیک گرفتیم و خشنود شدیم و همه توانمان را برای یاری آن فراهم آوردیم و خود را آماده خدمت به آن نمودیم و علمای عراق با هر چه در توان داشتند به تأیید آن پرداختند که خدا همه را پاداش خیر عنایت فرماید.

در چنین شرایطی با شعار و طرحی پیشنهادی عازم حج شدم. شعارم دعوت به توحید کلمه مسلمانان در راه اعاده حیات اسلامی و پیشنهاد نهضتی اسلامی همانند نهضتی بود که طلایه های آن در ایران از سوی علمای مسلمان آغاز گردیده بود.

من انگیزه ها و اهداف این نهضت را برای رهبران و اندیشمندان مسلمان توضیح می دادم و آنها را به یاری آن برمی انگیزتم و می گفتم : «که نهضت مسلمانان در راه اعاده احکام اسلامی، نهضتی واحد است که اگر در یکی از بلاد اسلامی پیروز گردد، آثار آن در جاهای دیگر نیز منتشر می گردد و خیر آن همه مسلمانان را فرا می گیرد.» و همه امید و آرزویم آن بود که گوش های شنوایی بیابم تا گرفتاری مسلمانان در ایران و وحدت قضیه هدف و مقصد را برای آنها بیان نمایم.

در این سفر با رهبر اخوان المسلمین سوریه و سعید رمضان در مکه، و محمد آدم رئیس نهضت ارتیره در عرفات، و اندیشمندان فلسطین در اردن و بیت المقدس و نویسندگان روزنامه های اسلامی و دانشمندان و خطیبان و رهبران جنبشهای اسلامی همانند ابوالحسن ندوی و ابوالاعلی مودودی رئیس جماعت اسلامی پاکستان در آن روز و دیگران ملاقات و مذاکره کردم. کار خود را در مدینه از همکاری با اعلامیه ها و نشریاتی که برای توزیع در بین حاجیان آماده می کردند آغاز و سبک نگارش آنها را متوازن و ابعاد نهضت اسلامی ایران را در آنها شرح و بسط دادیم و ستمگری حکومت طاغوت و مزدوری اش برای کفر را بیان داشتیم و مسلمانان را به یاری ابنای امت اسلامی در ایران فراخواندیم و ترجیح دادیم که توزیع آنها در شب عید و در مشعر الحرام باشد، که ناگهان در عصر هفتم ذی الحجه در مکه مکرمه متوجه شدم که مسئول توزیع، برخی از آنها را در حرم شریف پخش کرده و مأموران دستگیرش نموده و به زندانش برده اند و همه اعلامیه ها را مصادره کرده اند.

بدین خاطر با علمای عراق و ایران در روز عید به دیدار فیصل ل ولی عهد سعودی رفتیم و از او خواستیم تا زندانی را آزاد و نشریات مصادره شده را به ما

بازگردانند. در این هنگام فرصت را غنیمت شمردم و به او گفتم : «حکومت شما شعار اجرای احکام قرآن را در این کشور برافراشته است.

بنابراین شایسته است مسلمانانی که برای تطبیق احکام قرآن در کشورشان جهاد می کنند و با حکومت های بلادشان که می خواهند احکام کفر را تنفیذ کنند درگیر می شوند، از سوی شما یاری شوند، و بخشی از بلد الحرام (مکه) را پناهگاه رانده شدگان آنها قرار دهید و آنان را در شرح و توضیح مظلومیتشان برای برادران حاجی خود مساعدت نمائید، که این مصداق سخن خدای متعال است که فرموده: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ «تا گواه منافعی برای خود باشند».

سپس موضوع قیام علمای مسلمان در حوزه علمیه قم را یادآور شدم و ابعاد نهضت اسلامی آغاز شده در ایران را مشروحا بیان داشتم و وظیفه رهبر مسلمانان به ویژه حکومت سعودی را در برابر آن گوشزد کردم و سخنم را به توزیع کننده اعلامیه ها و بازداشت او کشاندم و پیرامون آن مناقشات و گفت و گوهایی که بین ما گذشت که در نهایت به آزادی بازداشت شده انجامید.

پس از ادای مناسک حج روزنامه ها نوشتند که استاد «مودودی» جمعه شب در مسجد هندی سخنرانی می کند. در آن مجلس شرکت کردیم و استاد سخنران گفت که برای اعاده حیات اسلامی به جامعه لازم است که مسلمانان هشت چیز را رعایت نمایند. ^(۱۶) پس از سخنرانی او پیش رفتم و پشت میکروفن قرار گرفتم و گفتم: «مسلمانان در نهضت امروزشان به سه چیز نیازمندند:

نخست مسلمانان پس از گذشت چهارده قرن از بعثت رسول

اکرم صلی و آله و سلم علیهم السلام نیازمند بررسی موضوعی فراگیر در

کیفیت استنباط احکام از مصادر شریعت اسلامی و درایت حدیث و فقه و سنت هستند و بقاء بر تقلید از علمای گذشته در همه این امور را باید رها سازند.

دوم کفار استعمارگر مهاجم به کشورهای اسلامی توانسته اند وحدت مسلمانان را به تفرقه بکشانند و با این کار قدرت یافته اند که هر حرکت و جنبش اسلامی را در هر جا که باشد خاموش سازند. سپس به شرح نهضت الجزایر بر ضد فرانسویان و اریتره بر ضد حبشیان و علمای ایران بر ضد طاغوت پرداختم و مسلمانان را به مساعدت آنها فراخواندم.

سوم ما امروز نیازمند ایمانی همچون ایمان «ابوذر و عمار و سمیه» هستیم. و بعد، داستان شکنجه هائی را که آنها در مکه متحمل شدند بیان داشتم.»

در مدینه که بودیم خبر ملاقات های ما با هیئت های اسلامی به گوش «عبدالعزیز بن باز» رسید. به او گفته بودند که یکی از علمای بغداد با چنی ن اوصافی در مدینه منوره است. او مرا از پیروان مکتب خلفا پنداشته و اظهار تمایل کرده بود که از دانشگاه اسلامی تازه تأسیس مدینه دیدار کنم و اتومبیل های دانشگاه را فرستاد تا ما را همراه با علمای بغداد و اندیشمندان و معتمدانش بدانجا ببرند.

استادان دانشگاه در ساختمانی بزرگ به انتظار دیدار ما گرد آمده و از ما استقبال کردند. گروهی از طلاب نیز برای مشاهده ما در پنجره های ساختمان جمع شده بودند. پس از استقرار در جایگاه، حمد و ثنای الهی به جای آوردم و سلام و تهنیت و تبریک علمای عراق در تأسیس دانشگاه اسلامی مدینه منوره را به آنها تقدیم داشتم و گفتم:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: **بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْمُسْلِمِ بَرَادَرِيَّةٌ** میان مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری بست و جامعه عظیم اسلامی را بر اساس این برادری بنیان

نهاد و شما اکنون با وجود دانشجویانی که از چهل و پنج کشور بدینجا آمده اند می توانید به آن حضرت اقتدا کنید و این خدمت آشکار را به اسلام و مسلمانان تقدیم نمائید، که مسلمانان امروز شدیداً نیازمند آنند، زیرا آنها در جای جای زمین مبتلا به دشمن کافر استعمارگرند، برخی مستقیماً زیر چکمه های آنها ناله سر می دهند و برخی تحت نفوذ و سیطره مزدوران آنهایند و شروع به مبارزه با استعمار و جیره خواران آن کرده اند. این الجزایر است که مسلمانانش با فرانسه درگیرند و بر آنها آن می رود که در وصف نایند.

انقلابیون اریتره با هیلاسلاسی امپراتور حبشه می جنگند و بر آنها آن می رود که در سخن نگنجد و علمای مسلمان در ایران با طاغوت و ارباب استعمارگرش جهاد می کنند و می کوشند تا بیرحم ترین استعمارگر کافر روی زمین را طرد کنند و احکام اسلامی را به کشور اسلامی بازگردانند که بر سر آنها چنین و چنان آمد و...».

اینها را پس از آن که سخنان مشروحی درباره زیان تفرقه بین مسلمانان این گفتم، بیان داشتم و برای آن مثال ها آوردم و سخنان را به پایان بردم و نوبت سخن به میهماندار ما «بن باز» رسید او که نابینا بود و اکنون آگاه شده بود که من از پیروان مکتب اهل البیت هستم سینه ای صاف کرد و تنها یک جمله گفت: «شما مشرکید. اسلام بیاورید و پس از آن از مسلمانان بخواهید تا با شما متحد شوند!» که خون در رگهایم جوشید و با او به بحث و مناقشه ای دراز دامن پرداختم که ذکر آن خارج از موضوع مورد نظر است. ^(۱۷)

آری، در سفرهای بسیارم به حج، به سخنان خطبای نماز جمعه و جماعت در مکه و مدینه گوش فرا دادم و گاهی در بین نماز مغرب و عشاء در مسجد خیف با آنها به بحث و گفتگو پرداختم و در نشست های «رابطة العالم الاسلامی»

برای استماع سخنان حاضر شدم. در سفرهای دیگری نیز، با عل‌مای مصر به ویژه «الأزهر شریف» ملاقات کردم و در سایر کشورهای اسلامی مثل لبنان و کشورهای خلیج فارس و هند و پاکستان و کشمیر و... با علمای بلاد مذاکره و مباحثه نمودم و احیاناً چیزهایی شنیدم که نقل آن اکنون به صلاح نباشد. و خلاصه آنکه، در خلال مذاکرات و بحث‌هایی که با اندیشمندان مسلمان و علما و رهبران آنها داشتم ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^(۱۸) دریافتم که بدون بحث و بررسی مسائل مورد اختلاف و یافتن منشأ و سپس درمان آن، تقارب و تفاهمی بین مسلمانان به وجود نخواهد آمد.

و چون چنین است و ما ناچاریم تا منشأ خلاف در م سائل مورد اختلاف را برای درمان آن بشناسیم، در بحث آینده نمونه‌هایی از آنها را یادآور می‌شویم و بعد، بحث‌ها را به گونه‌ای که سزاوار اقدام برای درمان مسائل اختلافی است به حول و قوه الهی به فرجام می‌رسانیم.

۳ - برخی از صفات خداوند جلیل و منشأ اختلاف در آنها

برخی از مسلمانان می پندارند که:

«خداوند آدم را به صورت خود آفرید،^(۱۹) و خداوند دارای انگشتان^(۲۰) و ساق^(۲۱) و قدم است. و او در روز قیامت گام خود را بر آتش جهنم یا بر خود جهنم می نهد و جهنم می گوید: بس است، بس است، بس است. اینک خداوند دارای مکان است و از مکانی به مکان دیگر می رود.» و این پندار بدان خاطر است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«پروردگار ما پیش از آن که مخلوقات را بیافریند در خلأ بود یعنی چیزی با او نبود و زیر و بالایش خالی بود و موجودی در آنجا یافت نمی شد و عرش او بر روی آب بود.»^(۲۲)

و فرمود: «عرش او بر بالای آسمانهایش بدینگونه بود و با دست شکل گنبد را نشان داد و فرمود: (بر اثر فشار و سنگینی خداوند بر آن) همانند جهاز شتر صدا می کند.»^(۲۳)

و فرمود: «خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می آید و می فرماید: «چه کسی از من درخواست می کند تا اجابتش نمایم؟ و چه کسی از من خواهشی دارد تا عطایش بخشم...»^(۲۴)

و فرمود: «در شب نیمه شعبان به آسمان دنیا فرود می آید و می بخشد»^(۲۵) و درباره قیامت فرمود: «به جهنم گفته می شود: آلی سیر و پر شدی؟ می گوید: آیا زیادتى هست؟ که خداوند گام خود بر آن می نهد و جهنم می گوید: بس است! بس است!».

و در روایت دیگری است که: «اما جهنم سیر و پر نگردد تا آنگاه که خداوند
گام بر آن نهد و جهنم می گوید: «بس است! بس است!» و در این هنگام سیر و
پر و در هم و بر هم می شود.»^(۲۶)

درباره دیدار خدا

روایت کرده اند که: «رسول خدا صلی و علی و سلمی و آله و اولاد و اولاد فی سبیل الله علیهم السلام»
بیند. و آن حضرت فرموده است: «پس از آن که پیامبران از شفاعت سر باز می زنند، مؤمنان به نزد من آیند. من نیز می روم و از خدا اجازه می خواهم و اجازه ام می دهد و چون پروردگارم را ببینم به سجده می افتم تا آنجا که گوید سپس در محدوده ای که برایم تعیین فرموده شفاعت می کنم و آنها را وارد بهشت می نمایم و باز می گردم و چون پروردگارم را ببینم به سجده می افتم...»^(۲۷)
و فرموده است: «شما به زودی پروردگارتان را آشکارا مشاهده می کنید.»^(۲۸)
و مسلمانان در روز قیامت پروردگار خود را می بینند؛ همان گونه که ماه را می بینند و از دیدارش زیان نمی بینند.»^(۲۹) و خداوند در آن روز می فرماید: «هر کس هر چه را پرستیده به دنبال آن برود.»

پس برخی به دنبال خورشید روند و گروهی در پی ماه و برخی به دنبال طاغوتها، و این امت با منافقانش بر جای می مانند، که خداوند با چهره ای ناشناس غیر از آنچه می شناسند نزد آنان می آید و می گوید: «من پروردگار شما هستم» آنها می گویند: «از تو به خدا پناه می بریم! ما در اینجا می مانیم تا پروردگارمان نزد ما بیاید و هرگاه آمد او را می شناسیم.» و خداوند با همان چهره ای که او را می شناسند نزد آنها می آید و می گوید: «من پروردگار شما هستم» و آنان می گویند: تو پروردگار مایی و به دنبال او روند...»^(۳۰)

و در روایت دیگری گوید: «تا آنگاه که جز کسانی که خدا را عبادت می کنند نیکوکار و بدکار بر جای نمانند، پروردگار عالمیان با صورتی نزدیک به آنچه او را در آن دیده اند، نزد ایشان آید و به آنان گفته شود: «منتظر چه

هستید؟ هر امتی به دنبال آنچه می پرستیده روان شود.» می گویند: «... ما منتظر پروردگار مورد پرستش خود هستیم» و خداوند می فرماید : «من پروردگار شمایم» و آنان دو یا سه بار می گویند: «ما چیزی را شریک خدا قرار نمی دهیم.» می فرماید : «آیا میان او و شما نشانه ای هست که او را با آن بشناسید؟» می گویند: «ساق» و خداوند ساق را نمایان کند (و آنان سجده نمایند).^(۳۱) سپس سرهای خود را برمی دارند و می بینند خداوند به همان صورتی که بار اول دیده اند در آمده و می گوید : «من پروردگار شما هستم » و آنان می گویند: «توئی پروردگار ما.»^(۳۲)

دیدار خدا در بهشت

گویند: «رسول خدا صلی و علیہ السلام و آله و سلم: «میان مؤمنان

و دیدار پروردگارشان در بهشت برین چیزی جز ردای کبریائی بر چهره خداوندی فاصله نباشد.»^(۳۳) و چون بهشتیان وارد آن شوند، خداوند متعال می فرماید: «چیزی می خواهید تا بر شما بیفزایم؟» می گویند: «آیا رو سفیدمان نکردی؟ آیا در بهشت جایمان ندادی و از آتش رهایمان نکردی؟» و خداوند حجاب بگشاید و نزد آنان چیزی محبوبتر از دیدار پروردگارشان نباشد.»^(۳۴)

و گویند: «رسول خدا صلی و علیہ السلام و آله و سلم: «و بهشتیان در نعیم بهشتی غوطه می خورند ناگهان نوری درخشان بر آنان می تابد . سرها را که بر می دارند می بینند پروردگار عالمیان بر بالای آنها قرار گرفته و می فرماید: «درود بر شما ای بهشتیان!» و فرمود: «این همان سخن خداوند در قرآن کریم است که: ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾ و فرمود: «پس از آن خداوند ایشان را نظاره می کند و ایشان خدا را، و تا این دیدار ادامه دارد آنها متوجه هیچ یک از نعمتهای بهشتی نمی شوند تا آنگاه که از دید آنان مستور گردد و نور و برکتش بر جای ماند.»^(۳۵)

و فرموده است: «... گرامی ترین آنها نزد خدا کسی است که صبح و شام چهره اش را نظاره می کند. و سپس این آیه را تلاوت نمود که: ﴿وَجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^(۳۶) «چهره هایی در آن روز بشاشند . و به سوی پروردگارشان نظاره گر.»^(۳۷)

و رسول خدا خبر داده و فرموده: «بهشتیان خدای عزوجل را دیدار کنند و خداوند عرش خود را بر آنان آشکار سازد و در باغی از باغهای بهشتی بر آنان

ظاهر شود و هیچکس در آن مجلس نباشد مگر آنکه خداوند با او سخن بگوید، تا جائی که به برخی از شما بگوید: «فلانی آیا به یاد داری که در فلان روز چه و چه کردی؟» و او می گوید: «پروردگارا مگر مرا نبخشیدی؟» «می فرماید: «چرا بخشیدم...» سپس به سوی منازل خود باز می گردیم و زنانمان به دیدار ما می آیند و می گویند: «خوش آمدی، صفا آوردی. تو در حالتی بازگشته ای که زیبائی و نور و بوی خوشت بسیار بیشتر از زمانی است که رفتی.» و ما می گوییم: «امروز با پروردگار خویش بوده ایم و باید هم اینچنین بازگردیم که این سزاوار ماست».^(۳۸)

به همین اندازه از روایات که در وصف اعضا و جوارح خداوند و دیده شدن او در قیامت آوردیم، بسنده می کنیم و این مقدار را برای نم و نه و مثال کافی می دانیم، چه آن که ما در صدد احصاء و گردآوری همه نیستیم. اکنون به بحث و بررسی موارد اختلاف در تأویل و معنای این احادیث پرداخته و می گوییم: اختلاف در تأویل و معنای این روایات برخی از مسلمانان به ظاهر این روایات ایمان آورده و ایمان به آن را ایمان به خداوند و دلیل اعتقاد به توحید و یگانگی او می دانند؛ و دیگرانی را که برای این احادیث معنایی غیر از «جسمیت» قائلند «معطلة الصفات» یعنی «تعطیل کنندگان و مهمل گذاران صفات خداوندی» نامند!

«مسلم» این احادیث را در «کتاب الایمان» صحیح خود تدوین کرده است و «بخاری» آنها را در «کتاب التوحید» صحیح خویش آورده است.

«ابن خزیمه»^(۳۹) در این باره کتاب ویژه ای به نام «توحید و اثبات صفات پروردگار» تألیف کرده و همه روایات آن را صحیح دانسته و معتقد است اینها

همه نقل عادل از عادل است و ایرادی بر نقل کنندگان ثقه و مورد اعتماد آنها وارد نیست.

فهرست برخی از ابواب کتاب «ابن خزیمه» چنین است:
اثبات نفس برای خداوند.

اثبات وجه برای خداوند.

باب ذکر «صورت» پروردگار جلیل

باب ذکر «اثبات چشم» برای خدای جلیل

باب «اثبات شنیدن و دیدن» برای خدای جلیل

باب «اثبات دست» برای خالق جلیل

باب «اثبات پا» برای خالق جلیل

باب «بیان اینکه همه مؤمنان خدای عزوجل را نظاره می کنند».

باب «بیان اینکه همه مؤمنان روز قیامت خدا را در خلوت می بینند».

و نیز، امام حافظ «عثمان بن سعید دارمی» (ت ۲۸۰ هـ) برخی از ابواب

کتابش در ردّ عقاید گروه «جهمیّه» را چنین آورده است:

باب نزول و فرود (خداوند) در نیمه شعبان

باب نزول (خداوند) در روز عرفه

باب نزول پروردگار در قیامت برای حساب

باب نزول خداوند برای بهشتیان

باب رؤیت خداوند ^(۴۰)

و نیز «ذهبی» در تألیف خود به نام : «العلوّ العال للعلیّ الغفار» آیات و

احادیثی را آورده که بنا بر درک و دریافت پیروان مکتب خلفا از آنها، علوّ

خداوند علوّ

مکانی است. او سپس به بیان اقوال صحابه و تابعین و علما و محدثین در تأیید این دیدگاه پرداخته است. (۴۱)

منشأ اختلاف پیرامون برخی صفات خداوند دیدگاه برخی از مسلمانان درباره صفات خداوند را آوردیم. برخی دیگر از مسلمانان در ردّ این دیدگاه آیت ۱۰۳ سوره انعام را تلاوت می کنند که: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾: «دیدگان او را درنیابند و او دیدگان را دریابد» و می گویند: آیت: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾: «چهره هایی در آن روز خشنود و بشاشند و به پروردگارشان نظاره می کنند» معنایش این است که به «امر» پروردگارشان نظاره می کنند. یعنی منتظر فرمان او هستند.

و این همانند سخن خداوند متعال در حکایت قول فرزندان یعقوب در سوره یوسف آیه ۸۲ است که به پدرشان گفتند: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا﴾: «از قریه ای که در آن بودیم سؤال کن» یعنی از «اهل» آن قریه سؤال کن. در این آیه کلمه «اهل» و در آن آیه کلمه «امر» مقدّر و مفروض است، پس، سایر آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر جسم بودن خداوند متعال دارد نیز تأویل و معنایی اینگونه دارند.

این گروه صاحبان آن دیدگاه را «مجسمه و مشبّه» نامند. یعنی کسانی که پروردگارشان را جسم می دانند و او را به مخلوقاتش تشبیه می کنند. و از امام صادق «جعفر بن محمد علیهما السلام» می کنند که فرمود: «کسی که می پندارد خداوند بالای عرش است، براستی خداوند را محمول دانسته و لازمه پندارش آن است که آنچه خدا را حمل می کند قوی تر از او باشد. و کسی که می پندارد خداوند در چیزی یا بر چیزی است یا چیزی خالی از اوست یا چیزی او را به خود مشغول می دارد، او را به صفات مخلوقین توصیف کرده

است؛ در حالی که خداوند خالق همه اشیاء است و در قیاس نگنجد و به مردم تشبیه نگردد. هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی او را در بر نگیرد. «

(۴۲)

و به سخن امام علی علیه السلام می کنند که فرمود:

«خداوند نه فرود آید و نه نیازمند فرود است. این سخن را تنها کسی گوید که نسبت زیادت و نقصان به خدا می دهد. چه آنکه هر متحرکی نیازمند کسی است که او را حرکت دهد یا به وسیله آن به حرکت درآید. پس، برحذر باشید که خدا را محدود به زیادت و نقصان یا تحریک و تحرک یا زوال و فرود یا قیام و قعود ننمائید.» (۴۳)

و نیز، به این روایت که راوی به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می گوید: «برای ما روایت شده که خداوند سخن گفتن و دیدار با خود را میان «موسی» و «محمد» تقسیم کرد» امام رضا علیه السلام: «پس این آیات خداوندی را چه کسی به جن و انس رسانیده که: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾: «دیده ها او را درنیابند و او دیده ها را دریابد» (۴۴) و: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾: «علم آنها او را در برنگیرد» (۴۵) و: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾: «هیچ چیز همانند او نیست» (۴۶) آیا او محمد نبوده است؟ راوی گفت: «چرا» فرمود: «پس چگونه ممکن است مردی در جمع مردم آید و به آنها خبر دهد که از سوی خدا آمده و آنان را به فرمان خدا به سوی او دعوت کند و بگوید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾... سپس بگوید: «من او را با چشم خود دیدم، و به او احاطه علمی پیدا کردم، و او به شکل بشر است.» آیا شرم نمی کنید؟! زندیقان دین ستیز نتوانستند چنین نسبتی را به او بدهند که چیزی را از سوی خدا بیاورد و سپس بر خلاف آن را بگوید!» راوی گفت: «خداوند خود فرموده: ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾: «او

را دیگر بار هم بدید» ^(۴۷) امام علیها السلام «آیت دیگر روشن می کند که چه دیده است. آنجا که فرموده: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾: «دل آنچه را که دیده بود دروغ نشمرد» ^(۴۸) ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾: «او پاره ای از آیات بزرگ پروردگارش را دید» ^(۴۹) و آیات خدای عزوجلّ غیر خداوند است . و خداوند خود فرموده: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾: «علم آنها او را در برنگیرد» ^(۵۰) و اگر دیده ها او را ببینند که احاطه علمی به او پیدا کرده اند و او را در برگرفته و شناخت و معرفت حاصل شده است.»

راوی گفت: «شما این روایات را تکذیب می کنید؟» امام علیها السلام «هرگاه این روایات مخالف قرآن باشد، آنها را تکذیب می کنم...» ^(۵۱)

باری، امامان اهل البیت علیهم السلام گونه تفسیر آیات را بیان داشتند و مقصود از «ساق و ید و عرش» و همانند آنها در قرآن کریم را روشن نمودند و از تحریف در روایت: «ان الله خلق آدم علی صورته» ^(۵۲) پرده برداشتند، و ما چون در صدد بیان و ایراد همه آنها نبودیم . تنها به ذکر نمونه هائی از احادیث متعارض دربارۀ صفات خداوند متعال در دو مکتب بسنده کردیم و نشان دادیم که هر مکتبی آیات قرآنی را از دیدگاه خاص خود تأویل و معنی می کند و اختلاف در صفات خداوندی بدین گونه پدید آمده است.

۴ اختلاف در صفات انبیاء علیهم السلام آن بخشی از مسلمانان دربارۀ صفات انبیاء علیهم السلام:

«تبرک جستن به آثار انبیاء و عبادتگاه گرفتن محل قبر ایشان شرک است و بازسازی و بنای بر قبورشان در حدّ شرک. مجلس بزرگداشت میلاد ایشان و میلاد اولیای خدا معصیت و بدعت حرام است. و در یک کلام، توسل به خدا به

وسيله غير خدا در حدّ شرک است و وسيله قرار دادن رسول
خدا صلی و سلم را وفات آن حضرت مخالف شرع اسلام است.»

مخالفان این گروه در پاسخ چنین استدلال می کنند که:

الف تبرک به آثار انبیاء علیهم السلام کتب حدیثی با نقل متواتر آمده است
که صحابه رسول خدا صلی و سلم را علی بن ابی طالب و ابوبکر و عمر و
آن حضرت به آثار او تبرک می جستند و این روش را پس از وفات ایشان نیز
ادامه دادند. برخی از دلایل آنها چنین است:

تبرک به آب دهان پیامبر صلی و سلم

در صحیح بخاری از «سهل بن سعد» روایت کند که گفت : «رسول خدا صلی و سلم نزد خبیبر فرمودند: ^(۵۴) این پرچم را فردا به دست کسی خواهم داد که خداوند خبیبر را به دست او می گشاید. دوستدار خدا و رسول خدا که خدا و رسول نیز دوستدار اویند.» راوی گوید: مردم آن شب را با نگرانی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آنها داده می شود. بامدادان همگی به نزد رسول خدا صلی و سلم پیوسته و هر یکی می دانست که پرچم به او داده شود که رسول خدا صلی و سلم پیوسته علی را برگزید و گفت: یا رسول الله او از درد چشمانش می نالد. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، بگونه ای که گویا دردی وجود نداشته است...» ^(۵۴)

این روایت در صحیح مسلم از قول «سلمه بن اکوع» چنین است که گوید : «نزد علی آمدم و او را که دچار درد چشم بود با خود می کشیدم تا نزد رسول خدایش آوردم. آن حضرت با آب دهان چشمانش را شفا بخشید و پرچم را به دست او داد.» ^(۵۵)

تبرک به وضوی رسول خدا صلی وسلم

در صحیح بخاری از «انس بن مالک» روایت کند که گفت : «هنگام نماز عصر فرا رسید و مردم برای وضو به جستجوی آب پرداختند و آن را نیافتند . پیامبر صلی و سلم نظر فرمودند و وضو را در آن نهاد و به مردم فرمود وضو بگیرند. ناگهان دیدم آب از سر انگشتان آن حضرت همچون چشمه می جوشد و مردم تا آخرین نفر از آن وضو گرفتند.» (۵۶)

و در روایتی دیگر از «جابر بن عبدالله» گوید: «همراه پیامبر صلی و سلم در وقت نماز عصر فرا رسید و ما جز اندکی آب نداشتیم آن را در ظرفی ریختند و نزد پیامبر صلی و سلم بردیم و عرض کردیم: یا رسول الله! این آب را در آن فرو برد و انگشتانش را باز کرد و فرمود: «وضو گیرندگان بشتابند که خداوند برکت افزاید.» ناگهان دیدم آب از میان انگشتان آن حضرت می جوشد و مردم وضو گرفتند و نوشیدند. این معجزه چنان در من اثر کرد که دیگر دچار تردید نگشتم و دانستم که این عین برکت است. به جابر گفتند: «شما در آن روز چند نفر بودید؟» گفت: یک هزار و چهارصد نفر. و در روایت دیگری، پانصد نفر.» (۵۷)

تبرک به موی پیامبر صلی و سلم

مسلم در صحیح خود روایت کند که: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام»^(۵۸) پس از قربانی کردن ورمی جمرات، سر خود را تراشید و آن را به مردمان داد.

و در روایتی دیگر گوید: «آن حضرت سر نقاش خواست و موها را تراشید و آنها را به «ابوطلحه» داد و فرمود: «آنها را بین مردم تقسیم کن.»^(۵۹)

و نیز از «انس بن مالک» روایت کند که گفت: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام»^(۶۰) سر می تراشید و صحابه آن حضرت دور او گرد آمده بودند تا هر تار موئی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد.

و در «أسد الغابه» در شرح حال «خالد بن ولید» گوید: «خالد که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته ای داشت به هنگام فتح «دمشق» در «شبکلاه»ی که با آن می جنگید، تار موئی از رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام بود که به برکت آن فتح و ظفر می جست و همیشه پیروز بود.»

و نیز در شرح حالش در اسد الغابه و اصابه و مستدرک حاکم آمده است که: «خالد بن ولید در نبرد یرموک شبکلاهش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند. ولی دوباره کاوش کردند و آن را یافتند و دیدند شبکلاهی

کهنه و مندرس است. خالد گفت: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام»^(۶۱) آورد و سر تراشید و مردم به جمع آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شبکلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی شوم که این شبکلاه با من باشد مگر آن که پیروزی نصیب می گردد.»

و بخاری روایت کند که: «تارهایی از موی پیامبر صلی و نعلمی»
 زوجه رسول خدا صلی و سلم که هرگاه کسی را چنگام و خمی می رسید، ظرف
 آبی نزد او می فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیب دیده را شفا
 بخشد». (۶۲)

و عبیده گوید: «اگر یک تار موی پیامبر صلی و نعلمی»
 چه در آن است برایم محبوبتر است». (۶۳)

تبرک به تیر پیامبر صلی و سلمت

بخاری درباره «صلح حدیبیه» روایت کرده و گوید : «رسول خدا ﷺ

سپاهیان‌ش در انتهای حدیبیه بر سر چاهی کم آب فرود آمدند و مردم به سوی آن شتافتند و با سرعت آب آن را کشیدند و اندکی بعد از تشنگی به رسول خدا شکوه کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود تا آن را درون چاه قرار دهند که به خدا سوگند پیوسته جوشید و آنان را سیراب کرد تا از آنجا کوچ کردند.» (۶۴)

تبرک به جای دست پیامبر صلی و سلمت

در کتاب «اصابه» و مسند احمد در شرح حال «حنظله» روایتی است که

فشرده آن چنین است: «حنظله گوید: جدم مرا نزدیک پیامبر صلی و سلمتش گفت:

مرا پسرانی بزرگ و کوچک است که این کوچکترین آنهاست، برای او دعا

نمایید. پیامبر صلی و سلمتش $\text{بسم الله الرحمن الرحيم}$ و فرمود: «خداوند برکت دهد» یا «او

با برکت است» راوی گوید: «با چشم خود دیدم که بیمار صورت باد کرده یا

حيوان پستان ورم نموده را نزد حنظله می آوردند و او بر دست خود آب دهان

می مالید و «بسم الله» می گفت و آن را بر سر خویش می نهاد و می گفت :

«این جای دست رسول خدا صلی و سلمتش $\text{بسم الله الرحمن الرحيم}$ و اوام کرده و مسح می کرد

و ورم برطرف می شد.»^(۶۵) و در عبارت «اصابه» آمده است که: «بسم الله می

گفت و دست خود را بر جای دست رسول خدا صلی و سلمتش $\text{بسم الله الرحمن الرحيم}$ و اوام کرده و مسح می کرد

کرد و سپس بر محل ورم کرده می کشید و آماس آن برطرف می شد.»

آری، برکت و فرخندگی همانند نور خورشید و عطر شکوفه از رسول

خدا صلی و سلمتش $\text{بسم الله الرحمن الرحيم}$ و اوام کرده و مسح می کرد و بزرگسالی، در سفر و

حضر و در شب و روز هیچگاه از آن حضرت جدا نگردید . چه آنگاه که در

خیمه «حلیمه سعدیه» مادر رضاعی خود بود و چه آنگاه که در سفر شام برای

تجارت می رفت و یا در خیمه «امّ معبد» در حال هجرت بود و یا در مدینه در

کسوت قیادت و رهبری و حکومت . و بدیهی است که آنچه را ما در اینجا

آوردیم نمونه ای از انواع است و ما هرگز در صدد احصاء نبوده ایم . زیرا،

احصای همه در توان هیچ پژوهشگری نگنجد. و آنچه بیان شد برای دارندگان

قلب سلیم و گوش شنوا و دل آگاه بسنده است.

در بحث بعد موضوع شفاعت خواهی و وسیله قرار دادن رسول
خداصلی و سلم علیہ السلام و اهل بیت علیهم السلام و برسی کرده و سپس به یاری خدا به منشأ
اختلاف درباره برخی ویژگیها و امتیازات پیامبر بر سایر مردمان خواهیم
پرداخت.

شفیع قرار دادن پیامبر صلی و سلمه و اولاد

قائلان به جواز و مشروعیت توسل به رسول خدا صلی و سلمه و اولاد قرار دادند. آن حضرت به درگاه خداوند متعال در همه دورانها می گویند: «اینگونه توسل پیش از خلقت رسول خدا و در زمان حیات و بعد از وفات آن حضرت با رضای الهی انجام گرفته است و همچنان تا روز قیامت نیز، به دلایل زیر ادامه می یابد».

توسل به رسول خدا صلی و سلمه و اولاد

گروهی از راویان حدیث از جمله «حاکم» در مستدرک از عمر بن خطاب روایت کنند که: «آدم علیها السلام که دچار آن لغزش گردید، عرض کرد: «پروردگارا! از تو می خواهم که به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی. خداوند سبحان فرمود: «آدم! تو محمد را چگونه شناختی در حالی که من هنوز او را نیافریده ام؟» عرض کرد: «پروردگارا! هنگامی که مرا آفریدی و از روح خود در

من دمیدی، سر برداشتم و دیدم بی ستونهای عرش نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و دانستم که تو نام کسی جز محبوبترین آفریده ات را کنار نام خود قرار نمی دهی. خداوند فرمود: «راست گفتی آدم! او محبوبترین آفریده های من است، مرا به حق او بخوان که تو را بخشیدم. و اگر محمد نبود تو را نمی آفریدم.» این حدیث را «طبرانی» نیز در کتاب خود آورده و بر آن افزوده: «و او آخرین پیامبر نسل توست».^(۶۶)

و در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۶۷) محدثان و مفسران در تفسیر این آیه روایت کرده اند که :

«یهود مدینه و خیبر پیش از بعثت هرگاه با همسایگان عرب و مشرک خود از

قبیله اوس و خزرج و غیر ایشان می جنگیدند، به نام رسول خدا صلی و علیهما السلام

تورات یافته بودند بر آنان پیروزی می جستند و پیروز می شدند و علیه کفار

دعا می کردند و می گفتند: «پروردگارا! به حق نبی امی از تو می خواهیم که ما

را بر آنها پیروز گردانی.» یا می گفتند: «پروردگارا! به اسم نبیّت ما را بر

آنها پیروز بگردان...»^(۶۸)

ولی هنگامی که کتاب خداوندی، قرآن کریم و تصدیق کننده تورات و انجیل،

به وسیله همان کسی که به خوبی و بی تردید او را می شناختند، یعنی

محمد صلی و علیهما السلام،^(۶۹) بر آنها نازل شد، زیرا او از بنی اسراییل نبود .

(۶۹)

توسل به پیامبر صلی و سلم علی بن ابی طالب

احمد بن حنبل، ترمذی، ابن ماجه و بیهقی از «عثمان بن حنیف» روایت کنند که: «مردی نابینا نزد رسول خدا صلی و سلم گفت: یا رسول الله! مرا بهبود بخشد.» پیامبر فرمود: «اگر بخواهی دعا می کنم و اگر خواستی صبر می کنی که برای تو بهتر است.» گفت: «دعا کنید.» پیامبر فرمود: «وضو بگیر؛ وضویی نیکو و این دعا را بخوان: «اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبیك محمد نبی الرحمة . یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضى لی . اللهم شفعه فی .» (۷۰)»

این روایت را بیهقی و ترمذی صحیح السند دانسته اند!

توسل به پیامبر صلی و سلم از روایات

طبرانی در معجم الکبیر از عثمان بن حنیف روایت کند که: «مردی برای نیاز خویش نزد «عثمان بن عفان» آمد و شد می کرد و عثمان به خواسته او بی اعتنائی می نمود. آن مرد ابن حنیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: «به وضو خانه برو و وضو بگیر و به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار و بگو: «اللّٰهُمَّ اِنِّی اسئَلُک و اتوجّه الیک بنبیّنا محمّد نبی الرحمه. یا محمّد اِنِّی اتوجّه بک الی ربّی لتُقضى حاجتی» و حاجتت را بیان کن.» آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد و بعد به در خانه عثمان آمد که ناگهان دربان خانه

آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد . او نیز وی را روی زیرانداز خود نشانید و گفت: «خواسته ات چیست؟» او خواسته اش را بیان کرد و وی آن را برآورد و به او گفت: «هر نیاز دیگری که داری بیان کن.»^(۷۱)

توسل به عباس عموی پیامبر صلی و سلمد

در صحیح بخاری روایت کند که: «عمر بن خطاب هرگاه دچار قحطی می شدند عباس بن عبدالمطلب را شفیع قرار می داد و می گفت: «پروردگارا ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به سوی تو می آمدیم و تو بارانمان می دادی و سیرابمان می کردی. اکنون با توسل به عموی پیامبرمان به سوی تو می آئیم . پس، بارانمان ده و سیرابمان کن.» راوی گوید: «پس از آن باران می بارید.»

(۷۲)

بدیهی است که شفیع قرار دادن عباس بدان خاطر بود که عموی رسول خ دا

صلی و سلمد

با وجود چنین احادیثی که در سنت رسول خدا صلی و سلمد در حدیث آمده است، درباره صفات خاص پیامبران به ویژه خاتم انبیاء صلی و سلمد در حدیث آمده است و برتری آنها بر سایر مردم، شایسته و سزاوار نباشد. (اما چرا چنین شد موضوعی است که) در بحث آینده علت و انگیزه آن را یادآور می شویم.

منشأ اختلاف پیرامون صفات رسول خدا صلی و سلم

با صراحتی که نصوص متواتر گذشته پیرامون صفات انبیاء داشت، این سؤال به ذهن می آید که اختلاف درباره آنها چگونه پدید آمد؟ پاسخ این است که، ما اگر اخبار فراوان دیگری را که در پائین آوردن شأن و مقام انبیاء روایت شده و در کتب حدیث منتشر گردیده مورد توجه و دقت نظر قرار دهیم روایاتی که جایگاه و ارزش انبیاء را از سایر مردم نیز پائین تر می آورد در می یابیم که اینگونه روایات در جان معتقدان به صحت آنها دید و بینش ویژه ای ایجاد می کند که با محتوای روایات گذشته تناقض دارد . و ما برای پرهیز از طول سخن، تنها به ذکر پاره ای از آنچه در شأن خاتم انبیاء و افضل رسولان صلی و سلمین صلی الله علیه و آله و سلم که همین مقدار برای آنکه تدبّر کند و بصیرت جوید کافی است.

روایت بخاری و احمد:

گوید: «رسول خدا صلی و سلم صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه به او وحی شود فراروی «زید بن عمرو بن نفیل» ^(۷۳) سفره ای بگسترد که در آن گوشت بود و زید از خوردن آن امتناع کرد و گفت: «من جز از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی خورم».

بنابراین، زید در زمان جاهلیت از رسول خدا صلی و سلم صلی الله علیه و آله و سلم و از او صلی الله علیه و آله و سلم

جاهلی پرهیز می نموده، چیزی که رسول خدا صلی و سلم صلی الله علیه و آله و سلم پرهیز نمی کرده صلی الله علیه و آله و سلم است!

روایت بخاری و مسلم

گوید: «هنگامی که جبرئیل این آیات را برای رسول خدا صلی و آله وسلم: ﴿بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ پیامبر صلی و آله وسلم را آورد، رسول خدا صلی و آله وسلم فرمود: «من بر جان خود می ترسم» و خدیجه به او گفت: «نه چنانست! بلکه بشارت باد که به خدا سوگند خداوند هرگز تو را خوار نگرداند» و او را نزد «ورقه بن نوفل» برد مردی که در جاهلیت نصرانی شده بود و رسول خدا صلی و آله وسلم را دید و بر او ایستاد و بر او نازل کرد و ورقه

گفت: «این همان «ناموس»ی است که بر موسی نازل گردید...» (۷۴)

پس، ورقه نصرانی نسبت به «وحی و جبرائیل» از رسول الله صلی و آله وسلم مخاطب وحی است، آگاهتر بوده است! و پیامبر صلی و آله وسلم فرمود: «این نابود شده یعنی خودش یا شاعر است یا مجنون و این حالت من هیچگاه نباید زبانش قریش گردد!» (۷۵)

و نیز روایت بخاری و مسلم:

گوید: «رسول خدا صلی و آله وسلم می فرمود: «کسی را که سزاوار نبود اذیت می نمود، و از خدا خواسته بود تا آن را برای کسانی که هدف آن قرار گرفته اند، زکات و پاکیزگی قرار دهد.» (۷۶) و نیز روایت کرده اند که:

«برخی از یهودیان رسول خدا صلی و سلم گریه می کردند» ^(۷۷) می پنداشت کاری انجام می دهد، در حالی که انجام نمی داد!»

روایت مسلم:

گوید: «رسول خدا صلی و سلم که در حال تلقیح داخل خرما بودند عبور کرد و گفت: «اگر آنها را تلقیح نکنید نیکو می شوند.» آنها دست از تلقیح کشیدند و خرماها آفت زده و ناقص شدند و پیامبر گفت: «شما به امور دنیای خود داناترید.» ^(۷۸)

و نیز روایت کرده اند که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آواز دخترکانی از انصار گوش فرا داد و ابوبکر آنها را براند.» ^(۷۹)

و مسلم روایت کند که:

«رسول خدا صلی و سلم در پیش خود سوراخ کرد تا حبشیانی را که در مسجد نمایش می دادند تماشا کند و عمر آنها را براند.» ^(۸۰)

و در روایت ترمذی گوید: «ناگهان عمر ظاهر شد و مردم پراکنده شدند و رسول خدا صلی و سلم: «می بینم که شیاطین جاد و انس از عمر فرار می کنند!» ^(۸۱)

و در روایت دیگری گوید: «هنگام بازگشت رسول خدا از یکی از غزوات، کنیزکی سیاه پوست دف می زد و آواز می خواند که عمر وا رد شد و او دف را بر زیر... خود نهاد و روی آن نشست و رسول خدا صلی و سلم: «عمر را شیطان از تو می ترسد.» ^(۸۲)

و بخاری و مسلم از عایشه روایت کنند که گفت:

«رسول خدا صلی و سلم مرا در مسجد شایسته و گفت: «خدای رحمتش کند که آیه فلان و فلان از سوره فلان را که جا انداخته بودم به یادم آورد!» ^(۸۳)

در آنچه گذشت، دیدیم که «زید بن عمرو بن نفیل» پسر عموی خلیفه عمر خداترس تر از رسول خدا صلی و سلمی و اولادان گوناگونی که برای مجسمه ها و بت ها قربانی شده بود امتناع می کرد، در حالی که رسول خدا صلی و سلمی خورد.

و «ورقه بن نوفل» نصرانی درمی یافت که آنکه نزد رسول خدا صلی و سلمی جبرئیل است، ولی رسول خدا صلی و سلمی را برای آنکه بچل زده شده و آیات سوره «اقرأ» از قافیه پردازیهای اجنه باشد. و «سحر» یهود در رسول خدا صلی و سلمی را که برای پشیمانی ری انجام می دهد و انجام نمی داد. و رسول خدا صلی و سلمی را که با جادوختن را فراموش کرده بود تا آن صحابی آنها را تلاوت کرد.

و دستور داد نخل ها را تلقیح نکنند تا اصلاح گردند و چون آفت زده شدند به آنها گفت: «شما به امور دنیای خود از من دانا ترید.» و به آواز دخترکان انصاری گوش فرا داد و ابوبکر آن را ناخوش داشت. و به عمر گفت: «شیطان از تو فرار می کند.»

اینگونه احادیث و امثال آنها اثبات می کنند که رسول خدا صلی و سلمی جاهلی فروتر از زید بود. و بعد از اسلام نیز، ورقه نصرانی نسبت به وحی و جبرئیل از رسول خدا صلی و سلمی بزرگتر بود و ابوبکر و عمر پیش از رسول خدا صلی و سلمی و یهودی پرورانی می کردند. و آن صحابی که آیات جا افتاده را تلاوت کرد، حافظه اش از رسول خدا صلی و سلمی بزرگتر بود. و رسول خدا صلی و سلم همانند سایر مردمان است و خداوند او را از بازیگری و سحر یهود مصون

نداشته است. و او خشمگین می شود و کسانی را که سزاوار نیستند لعنت می کند و دشنام می دهد!!^(۸۴)

و بدیهی است که هر کس به صحت این احادیث ایمان آورد، در جان او بینشی پدید آید که با محتوای روایات پیشین درباره صفات ویژه خاتم انبیاء صلی و سلم و کلمات و بیاناتی که در این باب آمده، تناقض دارد. و آن مرد سعودی (ظاهراً آگاه) حق داشت که بگوید: «محمد مردی مثل من بود که مرد!»

اضافه بر اینگونه احادیث که دید و بینشی متناقض با آن فضائل را ایجاد می کند، کاری است که خلیفه صحابی عمر بن خطاب انجام داد و با رأی و اجتهاد شخصی خویش آن «شجره» و درختی را که در زیر آن با رسول خدا صلی و سلم بیعت کرده بودند قطع کرد.^(۸۵)

ولی از سوی دیگر، همه این احادیث پائین آورنده مقام و منزلت رسول خدا صلی و سلم را «قال صلوات الله علیه و آله» و «عليه افضل» و «انما هو ناس» می کند. آنجا که فرموده:

«و لقد قرن الله به صلى و سلماً في كل فصيل عظيم من ملائكته، يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليلة و نهاره. و لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثر امه، يرفع لي في كل يوم من اخلاقه علما و يأمرني بالاعتداء به. و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء، فاراه و لا يراه غیری، و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلى و سلم یجاءوا و یستأمنون بهم و یؤو الوحي و الرساله، و اشم ریح النبوة. و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى و سلم یقولون لا یزال یقولون لا یزال یقولون؟ قال: هذا الشيطان ایس من عبادته.»

خداوند پس از دوران شیرخوارگی آن حضرت برترین فرشته از فرشتگانش را قرین و همراهش نمود تا در طول شبانه روز او را در مسیر مکارم و محاسن اخلاق عالم رهنمون گردد و من نیز، همچون کودکِ دنبال مادر، پیروی اش می کردم و او هر روز از خوی خود برای من نشانه ای برمی افراشت و فرمانم می داد که از آن پیروی نمایم.

او در هر سال مدتی را در غار «حراء» پناه می گرفت و جز من کسی او را نمی دید، و در آن دوران هیچ خانواده ای در اسلام جز رسول خدا ﷺ صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه، و من که سومینشان بودم تشکیل نشده بود، نور وحی را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم، و ناله شیطان را به هنگام نزول وحی بر اوصی و شلیمش ﷺ و گفتن رسول الله ﷺ می شنیدم چه ناله ای است؟ فرمود: این شیطان است که از پیروی شدن خود ناامید شده است.»

نمی توانم فهمید چگونه پیامبر نمی توانست خود را بشناسد چنانکه در داستان ورقه گذشت ^(۸۶) حال آنکه بر کتف او مهر نبوتی بود که هر یک از اهل کتاب می دیدش او را می شناخت؟!

همچنین اینگونه روایات را روایات دلائل نبوت و خوارق عاداتی که پیش از بعثت از آن حضرت صادر گردید، نقض و نابود می کند. مانند آنچه که در سفر اولش به شام با ابوطالب، و در سفر دومش به تجارت برای خدیجه از آن حضرت مشاهده شد. و آنچه که اخبار و رهبان از موضوع بعثت او خبر دادند، و سایه بانی ابر، و همه اموری که هر که در آن دو سفر با آن حضرت بود از آن آگاه شد و اخبار آن در کتب سیره و حدیث آمده است. ^(۸۷)

و نیز، اخباری که اهل کتاب پیش از بعثت درباره آن حضرت دادند و در تورات آمده است. ^(۸۸) و سلام کردن درخت و سنگ بر آن حضرت. ^(۸۹)

چگونه خود را نمی شناخت، در حالی که عیسی بن مریم علیه السلام را بشارت داده بود. چنانکه خداوند متعال در سوره صف آیه ۶ می فرماید: «و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد»: «و بشارت دهنده ام به رسولی که بعد از من می آید و نامش احمد است.»

چگونه خود را نمی شناخت، حال آنکه اهل کتاب: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ «او را به گونه ای می شناختند که فرزندان را.»^(۹۰)

آری، آنان این پیامبر و نبی امّی: «...الذی یجدونه مکتوبا عندہم فی التوراة و الانجیل» یعنی: «همان که نامش را در تورات و انجیل نزد خود نوشته می یافتند.»^(۹۱) را به خوبی می شناختند.

به زودی در بحثهای مصادر شریعت اسلامی در همین کتاب خواهیم دید که چگونه سلطه های حاکم در اسلام می کوشیدند تا مقام خلافت را در نظر مسلمانان از مقام نبوت برتر و بالاتر نشان دهند. برای نمونه، «حجاج بن یوسف ثقفی» والی عراق از سوی «عبدالملک مروان» در کوفه خطابه خواند و از کسانی که در مدینه به زیارت قبر رسول خدا صلی و سلمی صلی و سلمی علیہ و آلہ و سلم می رفتند و صلی و سلمی علیہ و آلہ و سلم را می دیدند، «مرگ بر آنان باد که پیرامون چوبها و استخوانهای پوسیده طواف می کنند! چرا پیرامون قصر امیرالمؤمنین عبدالملک طواف نمی کنند؟! آیا نمی دانند که جانشین شخص از رسول او بهتر است؟!»^(۹۲)

آری، آنچه از روی کرد پاره ای از مسلمانان در سده های اخیر می یابیم، که مقام پیامبر صلی و سلمی صلی و سلمی علیہ و آلہ و سلم را به چوبها و استخوانهای پوسیده آن تلاش ها در طول قرون نباشد. چه از راه روایاتی که ارزش و مقام رسول خدا صلی و سلمی صلی و سلمی علیہ و آلہ و سلم را کم کند و چه از راه تأویل آیات قرآن و غیر آن که مسلمانان را به گونه ای که خواستند توجیه کرده و بار آوردند.

یکی از نمونه های دیگر، دیدگاه آنان درباره بزرگداشت یاد میلاد رسول

اکرم صلی و سلم علیهما السلام است که در این باب میگردانیم.

(۱) خداوند سبحان در سوره آل عمران آیه ۱۹ می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «دین در نزد خدا تنها اسلام است» و در آیه ۸۵ می فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» «و هر کس جز اسلام دینی را برگزیند هرگز از او پذیرفته نشود».

(۲) خداوند سبحان می فرماید: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسْوَی. وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» «اسم پروردگار بزرگ را تسبیح گوی. آن که آفرید و به نظم آورد. و آن که اندازه نمود و هدایت کرد. و آن که چراگاه را رویانید. سپس خشک و سیاهش گردانید.» سوره اعلی / ۵۱.

و فرموده: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» «پروردگار ما آن کسی است که نیاز خلقت هر موجودی را به او بخشیده، سپس هدایتش کرده است.» طه / ۵۰.

و فرموده: «وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ رِبِّكَ إِلَىٰ النَّحْلِ أَنْ آتِخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ...» «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کود که از کوهها و درختان و داربستهای که بالا می برند خانه هایی برگزین و ...» نحل / ۶۸.

و فرموده: «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ اللَّهِ» «و خورشید و ماه و ستارگان تسخیر شدگان به فرمان او هستند.» اعراف / ۵۴.

(۳) خداوند سبحان می فرماید: «وَ أَنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ السِّتْرَ مِنَ الْكِتَابِ وَ لِيُحْسِبُوا أَنَّ الْكِتَابَ هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» «و گروهی از ایشان زبانهایشان را به شیوه کتاب خدا می چرخانند تا آن را از کتاب خدا پندارند، در حالی که از کتاب خدا نیست و می گویند از جانب خداست، حال آن که از جانب خدا نیست و دانسته بر خدا دروغ می بندند.» آل عمران / ۷۸.

و فرموده: «فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» «آیا طمع می دارید که به شما ایمان بیاورند، در حالی که گروهی از ایشان کلام خدا را می شنوند و پس از درک و فهم آن، دانسته تحریفش می کنند؟» بقره / ۷۵.

و نیز مراجعه کنید: سوره بقره آیات ۴۲، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۴، و آل عمران ۱۸۷، و نساء ۴۶ و مائده ۱۳، ۴۱، ۵۹، ۶۱.

(۱۳) چگونگی انتشار اخبار اهل کتاب در مدارک و مصادر تحقیقی اسلامی را در جزء ششم «نقش ائمه در احیای دین» بحث و بررسی کردیم. و نیز تخریب زندیقان را. و تخریب مستشرقین را در جزء سوم و چهارم آن آوردیم. همچنین در بحثهای مقدماتی جزء اول «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» و «عبدالله بن سبا» چگونگی تعریف «سیف بن عمر» را به نحو خاص بیان داشتیم.

(۱۴) اندکی از مستشرقان نیز در هر عصری به ندرت تسلیم حق شده اند.

(۱۵) اینها و همتایانشان مبلغان فرهنگ غربی و نابود کنندگان آداب و رسوم اسلامی و مخالفان احکام آن در کشورهای اسلامی هستند. ما پیشتر برخی از نشریات آن ها را که حاوی افکار وارداتی غربی بود مورد مناقشه قرار دادیم و جزء اول آن را در عراق چاپ کردیم ولی شبکه های نشر و توزیع از انتشار آن خودداری کردند. چنانکه حکومت مارونی لبنان نیز در آن زمان از ورود کتاب به کشور لبنان جلوگیری کرد، و ما نتوانستیم بقیه اجزاء را چاپ و نشر نماییم. و اکنون بهترین کتاب منتشر شده در این موضوع را کتاب «اجحنة المکر الثلاثة» از سلسله «اعداء الاسلام» تألیف عبدالرحمان حسن حبنکه میدانی یافتیم که البته اشکالاتی نیز بر آن داریم.

(۱۶) این سخنرانی را برای ایراد در نشست های «رابطة العالم الاسلامی» آماده کرده بود که چون به او اجازه ندادند، آن را در این مسجد بیان کرد.

(۱۷) اشاره به این سخنان در آن سفر برای آن است که دانسته شود شعار و طرح ما برای وحدت چقدر مخلصانه بود. گاهی اوقات که آن صحنه را یادآور می شوم و می خواهم پاسخ جبهه گیری خشن و ناروای آن شیخ را بدهم، درد و اندوه قلبم را می فشارد و سرشکم را جاری می کند.

(۱۸) «و هیچکس همانند خبیر آگاهت نسازد.» اقتباس از قرآن کریم. فاطر / ۱۴.

(۱۹) صحیح بخاری کتاب الاستئذان باب بدء الاسلام. صحیح مسلم کتاب الجنة حدیث ۲۸ و کتاب البر حدیث ۱۱۵. مسند احمد ج ۲ ص ۲۴۴ و ۲۵۱ و ۳۲۳ و ۳۶۵ و ۴۲۶ و ۵۶۹.

(۲۰) صحیح بخاری تفسیر سوره زمر ج ۲ ص ۱۲۲ و ج ۴ ص ۱۸۶ و ۱۹۲. صحیح مسلم کتاب صفة القيامة حدیث ۱۹ و ۲۱ و ۲۲.

(۲۱) صحیح بخاری تفسیر آیه یوم یکشف عن ساق از سوره قلم و تفسیر آیه (وجوه یومئذ ناضره) ج ۴ ص ۱۸۹.

(۲۲) سنن ابن ماجه، مقدمه، حدیث ۱۸۲. سنن ترمذی تفسیر سوره هود. مسند احمد ج ۴ ص ۱۱ و ۱۲.

- (۲۳) سنن ابوداود حديث ۴۷۲۶. سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ما انكرت الجهمية. سنن دارمی كتاب الرقائق، باب فى شأن الساعة و نزول الربّ تعالى. و نیز مراجعه كنيد : كتاب التوحيد محمد بن عبد الوهاب ت ۱۲۰۶ هـ و منهاج السنة ابن تيميه.
- (۲۴) صحيح بخارى كتاب التهجد و كتاب التوحيد و كتاب الدعوات. صحيح مسلم كتاب الدعاء . سنن ابوداود كتاب السنة حديث ۴۷۳۳. سنن ترمذی كتاب الصلاة ج ۲ ص ۲۳۳ و ۲۳۵، و كتاب الدعوات ج ۱۳ ص ۳۰. سنن ابن ماجه حديث ۱۳۶۶. سنن دارمی كتاب الصلاة موطأ مالك كتاب القرآن باب ۳۰ و مسند احمد ج ۲ ص ۲۶۴ و ۲۶۷ و ۲۸۲ و ۴۱۹ و ۴۳۳ و ۴۸۷ و ۵۰۴ و ۵۲۱ و ج ۳ ص ۳۴ و ج ۴ ص ۱۶.
- (۲۵) سنن ترمذی ابواب الصوم. سنن ابن ماجه كتاب اقامة الصلاة و مسند احمد ج ۲ ص ۴۳۳.
- (۲۶) صحيح بخارى ج ۳ ص ۱۲۸ و ج ۴ ص ۱۹۱ كه هر دو روايت از ابوهريره است و در ج ۴ ص ۱۲۹ از أنس. سنن ترمذی كتاب الجنة ج ۱۰ ص ۲۹ و مسند احمد ج ۲ ص ۳۹۶.
- (۲۷) صحيح بخارى كتاب التوحيد ج ۴ ص ۱۸۵ و با شرح بيشرت در ص ۱۹۰.
- (۲۸) سنن ترمذی ج ۹ ص ۲۲۹.
- (۲۹) صحيح بخارى ج ۴ ص ۱۸۸.
- (۳۰) صحيح مسلم، كتاب الايمان باب معرفة طريق الرؤية. صحيح بخارى، كتاب التوحيد باب قول الله تعالى: «وجوه يومئذ ناضرة» ج ۴ ص ۱۸۸ و تفسير سورة ق در همان كتاب.
- (۳۱) ما بين دو قوس فشرده اى از عبارت حديث درباره سجده است.
- (۳۲) صحيح مسلم، كتاب الايمان حديث ۲۲۹. صحيح بخارى تفسير سورة نساء ج ۳ ص ۸۰ و ج ۴ ص ۱۸۹. و اى كاش اين بينندگان خدا بر ما منت نهند و صورت پروردگار خود را بدان گونه كه ديده اند، و ساق او را كه نشانه ميان آنها و پروردگارشان بود، براى ما توصيف كنند كه اين فضيلت بزرگى است و سزاوار سياس و ستايش بسيار!
- (۳۳) صحيح بخارى، كتاب التوحيد ج ۴ ص ۱۹۱. صحيح مسلم، كتاب الايمان حديث ۲۹۶.
- (۳۴) صحيح مسلم، كتاب الايمان حديث ۲۹۷.
- (۳۵) سنن ابن ماجه، مقدمه، حديث ۱۸۴.
- (۳۶) قيامه / ۲۲ و ۲۳.
- (۳۷) سنن ترمذی، كتاب صفة الجنة ج ۱۰ ص ۱۸ ۱۹.
- (۳۸) سنن ابن ماجه، كتاب الزهد حديث ۴۳۳۶ ص ۱۴۵۱ ۱۴۵۲. سنن ترمذی، ابواب صفة الجنة، ج ۱۰ ص ۱۶ ۱۷.

(۳۹) ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، حافظ بزرگ و امام امامان مکتب خلفا، متوفای ۳۱۱ هجری در حدیث، استاد بخاری و مسلم است. کتاب او در سال ۱۳۷۸ هجری در قاهره چاپ و منتشر گردید. شرح حال او را در مقدمه آن می یابید.

(۴۰) این کتاب در سال ۱۹۶۰ میلادی در لیدن چاپ شده است.

(۴۱) امام حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی ت ۷۴۸ ه کتاب او به وسیله کتاب فروشی سلفیه در مدینه منوره در سال ۱۳۸۸ هجری با چاپ دوم منتشر شده است.

(۴۲) اصول کافی، کتاب التوحید باب العرش و الكرسي حدیث ۷ و باب الحركة و الانتقال حدیث ۳ و ۹. توحید صدوق باب نفی المكان و ... حدیث ۹ و ۱۰ و ۱۲ و باب «وكان عرشه على الماء» حدیث ۱۱ و باب معنی «الرحمان على العرش استوی» حدیث ۵ و ۶ و ۷ و ۸. بحار مجلسی چاپ جدید کتاب التوحید، ج ۳ ص ۸۷ حدیث ۲۳.

(۴۳) اصول کافی، کتاب التوحید باب الحركة و الانتقال حدیث ۱. توحید صدوق باب نفی المكان و ... حدیث ۱۸. بحار مجلسی، ج ۳ ص ۳۱۱ حدیث ۲۵.

(۴۴) انعام / ۱۰۳.

(۴۵) طه / ۱۱۰.

(۴۶) شوری / ۱۱.

(۴۷) نجم / ۱۳.

(۴۸) نجم / ۱۱.

(۴۹) نجم / ۱۸.

(۵۰) طه / ۱۱۰.

(۵۱) توحید صدوق ص ۱۱۱۱۲ که ما فشرده آن را آوردیم. بحار مجلسی ج ۳ ص ۳۱ حدیث ۱۴ و اصول کافی، کتاب التوحید باب ابطال الرؤیة حدیث ۲.

(۵۲) درباره صفات خداوند به کتابهای کافی کلینی، توحید و عیون اخبار الرضا از شیخ صدوق مراجعه نمائید.

(۵۳) صحیح بخاری کتاب المغازی، ج ۳ ص ۳۵ و کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۵ و کتاب فضائل اصحاب النبی باب مناقب علی ابن ابیطالب، ج ۲ ص ۱۹۹. صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضل علی بن ابیطالب، حدیث ۳۲ و ۳۴ و باب غزوه ذی قرد و غيرها حدیث ۱۳۲ و سنن ترمذی کتاب المناقب، ج ۱۳ ص ۱۷۲.

(۵۴) صحیح بخاری باب دعاء النبی الی الاسلام، ج ۲ ص ۱۰۷.

- (۵۵) صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، حدیث ۱۳۲.
- (۵۶) صحیح بخاری، کتاب الوضوء، ج ۱ ص ۳۱.
- (۵۷) صحیح بخاری کتاب الأشربة، ج ۳ ص ۲۱۹. سنن سنائی کتاب الطهارة، ج ۱ ص ۲۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۴۰۲ و سنن دارمی از قول «عبدالله بن عمر» ج ۱ ص ۱۵.
- (۵۸) صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۳۲۳ ۳۲۶. سنن ابوداود کتاب المراسک، حدیث ۱۹۸۱. طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۱۳۵. مسند احمد، ج ۳ ص ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۸۷. و ج ۴ ص ۴۲ و مغازی واقدی ص ۴۲۹.
- (۵۹) همان.
- (۶۰) صحیح مسلم، کتاب الفضائل، ص ۱۸۱۲ حدیث ۷۴.
- (۶۱) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۲۹۹ و اسد الغابه و اصابه در شرح حال خالد. فشرده این روایت در کنز العمال حاشیه مسند احمد، ج ۵ ص ۱۷۸ و تاریخ ابن کثیر نیز آمده است.
- (۶۲) صحیح بخاری، ج ۴ ص ۲۷ که ما فشرده آن را آوردیم.
- (۶۳) طبقات ابن سعد، ج ۶ ص ۶۳ و صحیح بخاری، ج ۱ ص ۳۱.
- (۶۴) صحیح بخاری، کتاب الشروط، ج ۲ ص ۸۱ و کتاب المغازی باب غزوه حدیبیه. طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۹ و ج ۱ قسمت اول ص ۱۱۸ و مغازی واقدی ص ۲۴۷.
- (۶۵) مسند احمد، ج ۵ ص ۶۸ و مشروح آن در شرح حال «حنظله بن حذیم حنیفه تمیمی» «در اصابه که این خبر را با سندهای دیگر نیز آورده است.
- (۶۶) مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۶۱۵. مجمع الزوائد، ج ۸ ص ۲۵۳. تحقیق النضرة مراغی ت ۸۱۶ ه ص ۱۱۳ ۱۱۴ به نقل از طبرانی.
- (۶۷) یعنی: «و هنگامی که از جانب خدا کتابی به سویشان آمد که تصدیق کننده کتاب آنان است و آنها خود پیش از این به نام آورنده آن بر کفار پیروزی می جستند حال که همان شناسای ایشان به سویشان آمده به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.» بقره / ۸۹.
- (۶۸) از روایات چنین برمی آید که آنها با امثال اینگونه دعاها، خداوند جلیل را می خواندند . دعاهائی که واجد توسل به رسول خداص است.
- (۶۹) این روایات با چنان مضمونی که آوردیم متواتر است و در این کتابها آمده است: دلائل النبوة بیهقی ص ۳۴۳ ۳۴۵. تفسیر طبری در تفسیر آیه. تفسیر نیشابوری در حاشیه طبری ج ۱ ص ۳۳۳. مستدرک حاکم ج ۴ ص ۲۶۳. تفسیر سیوطی به نقل از دلائل النبوة ابونعیم. تفسیر محمدبن

عبد حمید۔ تفسیر عبدالرحمن بن ابی حاتم بن ادریس رازی و تفسیر محمد بن ابراہیم بن منذر

نیشابوری ت ۵۳۱

(۷۰) یعنی: «پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد، پیامبر رحمت به سوی تو می آیم و از تو درخواست می کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته ام بر آورده گردد. خداوندا! او را شفیع و وسیله من قرار بده.»

(۷۱) تحقیق النظره ص ۱۱۴ و ۱۱۵ به نقل از معجم الکبیر طبرانی.

(۷۲) صحیح بخاری کتاب الاستسقاء و کتاب فضائل اصحاب النبی، ج ۲ ص ۲۰۰ و ج ۱ ص ۱۲۴. سنن بیہقی، ج ۳ ص ۳۵۲.

(۷۳) صحیح بخاری، کتاب الذبائح، ج ۳ ص ۲۰۷، مسند احمد، ج ۲ ص ۶۹ و ۸۶. زید بن عمرو بن نفیل پسر عموی خلفه عمر و پدر زن او بوده است. شرح حال پسرش سعید در استیعاب آمده است.

(۷۴) صحیح بخاری، باب بدء الوحی، ج ۱ ص ۳ و تفسیر سوره «اقرأ». صحیح مسلم کتاب الایمان، حدیث ۲۵۲. مسند احمد، ج ۶ ص ۲۲۳ و ۲۳۳. که آن را فشرده آوردیم. ما روایات بعثت پیامبر ص را که در کتب حدیث و سیره و تفسیر آمده در جزء چهارم «نقش ائمه در احیای دین» مورد بررسی قرار داده و خبر صحیح آن را آورده ایم.

(۷۵) تاریخ طبری چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۱۵۰.

(۷۶) صحیح بخاری کتاب الدعوات، باب قول النبی ص: «من آذیته». صحیح مسلم کتاب البر و

الصلة، باب من لعنه النبی صلی علیہ وسلم

(۷۷) صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق باب صفة ابلیس و جنوده و کتاب الطب باب هل يستخرج السحر و باب السحر، و کتاب الادب باب ان الله يأمر بالعدل و کتاب الدعوات باب تکریر الدعاء، و صحیح مسلم باب السحر.

(۷۸) صحیح مسلم، کتاب الفضائل. سنن ابن ماجه باب تلقیح النخل.

(۷۹) صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی و کتاب العیدین. صحیح مسلم کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی لعب يوم العید.

(۸۰) صحیح مسلم، کتاب صلاة العیدین باب الرخصة فی اللعب حدیث ۲۲۱۸.

(۸۱) سنن ترمذی، ابواب المناقب باب مناقب عمر.

(۸۲) همان و مسند احمد، ج ۵ ص ۳۵۳. ما این روایات را در جزء ۲ و ۳ و ۴ و ۵ نقش ائمه آورده و اشکالات آنها را یادآور شده ایم.

- (۸۳) صحیح بخاری، کتاب الشهادات. صحیح مسلم، کتاب فضائل القرآن حدیث ۲۲۴. سنن ابوداود کتاب التطوع حدیث ۱۳۳۱ و کتاب الحروف و... حدیث ۳۹۷۰.
- (۸۴) از آنجا که احادیث مکتب خلفا بینشی ایجاد می کند که جایگاه رسول خدا را از جایگاه انسان عادی پائین تر می آورد به ویژه در داستان ساختگی افسانه غرائق که بطلانش را در جزء چهارم نقش ائمه آشکار ساختیم و از این راه امکان القای شبهه در وحی و قرآن از خلال آنها میسر می گردد، مبشران مستشرق نصاری در پژوهشهای اسلامی خود به احادیث مکتب خلفا استناد کرده و احادیث مکتب اهل البیت را رها ساخته و پشت سر انداخته اند.
- (۸۵) شفاء الصدور ص ۲۷، مشروح داستان در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۵۹ آمده است.
- (۸۶) صحیح بخاری، کتاب المناقب و المرضى و الأدب. صحیح مسلم، کتاب الفضائل. سنن ابوداود، کتاب اللباس. سنن ترمذی، کتاب المناقب و مسند احمد. ج ۲ ص ۲۲۳ و ج ۳ ص ۴۳۶ و ۴۴۲ و ج ۴ ص ۱۹۵ و ج ۵ ص ۳۵ و ۷۷ و ۸۲ و ۸۳ و ۹۰ و ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۴ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۵۴ و ۴۳۸ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ج ۶ ص ۳۲۹.
- (۸۷) طبقات ابن سعد، چاپ اروپا قسمت اول ص ۷۳ و ۷۶ و ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۱ و ۱۰۹، و ج ۳ قسمت اول ص ۱۵۳. صحیح بخاری، آخر کتاب بدء الوحی از اخبار هرقل. سنن ترمذی، کتاب المناقب، ج ۱۳ ص ۱۰۶ و سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۹۴ و ۲۰۳ و ۲۳۱ و ۲۳۹ و ۲۵۱.
- (۸۸) صحیح بخاری، کتاب البیوع، ج ۲ ص ۱۰ و کتاب التفسیر باب تفسیر سوره فتح و کتاب فضائل القرآن باب اول. طبقات ابن سعد چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۲۳ و ج ۱ قسمت دوم ص ۱۷ و ۸۷ و ۸۹. سنن ترمذی کتاب المناقب باب اول. سنن دارمی، مقدمه، باب اول مسند احمد ج ۲ ص ۱۷۴ و ج ۳ ص ۴۶۷.
- (۸۹) صحیح مسلم، کتاب الفضائل ص ۱۷۸۲ حدیث ۲. مسند احمد ج ۵ ص ۸۹ و ۹۵ و ۱۰۵. مسند طیالسی حدیث ۷۸۱. طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۷۹.
- (۹۰) بقره / ۱۴۶ و انعام / ۲۰.
- (۹۱) اعراف / ۱۵۷.
- (۹۲) مشروح این بحث انشاءالله در جلد سوم همین کتاب می آید.

۵ - اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا

در بیان اقوال مخالفین بزرگداشت یاد انبیاء و تشکیل مجالس جشن و سرور میلاد رسول الله صلی و آله علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام «عبدالغزیز بن باز» مدیر کل تبلیغ و ارشاد اسلامی و مفتی کشور سعودی، بسنده می کنیم. او گوید:

«تشکیل مجلس بزرگداشت میلاد پیامبر صلی و آله علیه السلام جایز نیست و زیاده و این کار از بدعت های پدید آمده در دین است...» (۹۳)

اما معتقدان به استحباب بزرگداشت یاد انبیاء و اولیاء درباره صحت آن چنین استدلال می کنند که: «بیشتر مناسک حج، بزرگداشت یاد انبیاء و اولیاست؛ چنانکه نمونه هایی از آن را بیان می داریم:

الف مقام ابراهیم

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (۹۴): «و از مقام ابراهیم نمازگاهی برگزید».

در صحیح بخاری روایتی است که فشرده آن چنین است: «ابراهیم و اسماعیل هنگامی که خانه کعبه را بنا می کردند، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم بنا می نمود تا آنکه دیوار بالا آمد و اسماعیل این سنگ یعنی سنگ مقام ابراهیم را آورد و ابراهیم بر روی آن رفت و به ادامه بنا پرداخت و اسماعیل سنگها را به دست او می داد.».

و در روایت بعد گوید: «دیوار بالا آمد و ابراهیم از جابجائی سنگ ها ناتوان گردید. بدین خاطر، بر روی سنگ مقام رفت و اسماعیل سنگ ها را به دست او می داد.»^(۹۵)

آری، خداوند سبحان چنانکه دیدیم مردمان را فرمان داده تا بر قدمگاه ابراهیم عليه السلام الحرام تبرک جویند و از آن محل نمازگاهی بگیرند تا یاد و نام ابراهیم زنده بماند. و بدیهی است که در این کار اثری از شرک به خدای جلیل وجود ندارد

ب صفا و مروه

خداوند سبحان فرموده: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^(۹۶) : «صفا و مروه از شعائر الهی است. پس، هر که حج بگزارد یا عمره به جای آورد، باکی بر او نیست که آنها را طواف نماید...».

بخاری روایتی دارد که فشرده اش چنین است: «هنگامی که ابراهیم عليه السلام هاجر و پسرش اسماعیل در مکه جدا شد و آب آشامیدنی آنها تمام گردید و دچار تشنگی شدند و اسماعیل از شدت تشنگی به خود می پیچید، هاجر به سوی «صفا» رفت تا شاهد آن حالت نباشد. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگرست تا شاید کسی را ببیند؛ و چون کسی را نیافت از صفا فرود آمد و به زمین هموار که رسید، همانند انسانی تلاشگر به «سعی» و کوشش پرداخت تا همواری را پیمود و به «مروه» رسید و بر بلندای آن شد و به اطراف نگرست تا شاید کسی را ببیند؛ و چون در آنجا کسی را نیافت، این رفت و آمد را هفت بار ادامه داد.»

ابن عباس گوید: «رسول خدا صلی و سلم علیه و آله و سلم» این هفت سنگ را در بین صفا و مروه است...» (۹۷)

خداوند «سعی» میان «صفا و مروه» را بخشی از مناسک حج قرار داد تا یادآور «سعی» هاجر و بزرگداشتی برای کار بزرگ او باشد. مستحب بودن «هروله» و تند رفتن حاجیان در فاصله هموار میان «صفا و مروه» نیز، زنده کردن یاد «هروله» و تند رفتن های تلاشگرانه هاجر در آنجاست.

ج رمی جمره

احمد و طرابلسی در مسندهای خود از رسول خدا صلی و سلم علیه و آله و سلم نقل کرده اند: «جبرئیل ابراهیم علیه السلام» «جمره عقبه» (= پرتابگاه آخرین) برد و شیطان را به او نشان داد. ابراهیم علیه السلام عدد سنگ او را «رمی» کرد تا ناپدید شد. سپس او را به سوی «جمره وسطی» و میانه برد و شیطان را به او نمایاند و ابراهیم با هفت عدد سنگ او را براند تا ناپدید شد. و بعد به «جمره قصوی» و نزدیک آمد و شیطان را به او نمایاند و او با هفت سنگ وی را براند تا ناپدید شد.» (۹۸)

خداوند سبحان بدین گونه رمی شیطان از سوی ابراهیم علیه السلام داشت و برای زنده نگه داشتن یاد او، رمی جمرات را بخشی از مناسک حج قرار داد.

د فداء یا قربانی

خداوند سبحان درباره ابراهیم و اسماعیل می فرماید: ﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾: «و او را به پسرى بردبار مژده دادیم . و

چون به سن رشد رسید و با پدر کوشید، به او گفت : پسر من در خواب می بینم که تو را قربانی می کنم. بنگر تا چه نظر داری؟ گفت: پدر جان ! هر چه بدان مأموری انجام بده که اگر خدا بخواهد مرا از صابران می یابی . و چون تسلیم شدند و او را به روی در افکند، ندایش دادیم که ای ابراهیم! براستی که آن خواب را تصدیق و محقق کردی، و ما نیکوکاران را اینگونه پاداش می دهیم. این همان بلا و امتحان آشکار است. و او را به ذبح عظیمی فدا دادیم.».

خداوند برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره این قربانی، یادآوری و بزرگداشت آن را بخشی از مناسک حج قرار داد و حجاج را فرمود تا همواره در «منی» قربانی کنند و با این قربانی یاد و خاطره تسلیم شدن ابراهیم و اسماعیل در برابر فرمان خدای متعال را بزرگ و گرامی بدارند.

ه گسترش و سرایت برکت و نحوست

در مقام ابراهیم علیه السلام فرخندگی از گامهای آن حضرت به قدمگاه او سرایت کرد و خداوند فرمان داد تا آنجای از بیت الله الحرام نمازگاه گرفته شود و نماز در آن محل را از مناسک حج قرار داد تا یاد و خاطره او را زنده نگاه دارد. در این بحث گسترش برکت و شومی از مکین به مکان را پی می گیریم: گسترش برکت از آدم علیه السلام داشت یاد او در برخی از روایات آمده است که : «خداوند جلیل بعد از ظهر روز نهم ذی الحجه آدم علیه السلام «عرفات» مورد بخشش قرار داد و جبرئیل به هنگام غروب او را به سوی «مشعر الحرام» حرکت داد و آدم علیه السلام دهم ذی الحجه در آنجا بیتوته کرد و شب زنده داری نمود و به دعا و سپاس از خداوند در قبول توبه اش پرداخت. و چون صبح شد به سوی «منی» حرکت نمود و روز دهم سر خود را تراشید تا نشانه قبول توبه و آزادی او از گناهان باشد. خداوند این روز را برای آدم علیه السلام ان او «عید» قرار داد و هر چه را که آدم علیه السلام بود، برای همیشه تاریخ جزء مناسک حج فرزندان او گردانید . یعنی : در عصر روز نهم در «عرفات» توبه آنها را می پذیرد و در شب دهم در «مشعر الحرام» به دعا و یاد خدا می پردازند و در روز دهم در «منی» سرهای خود را می تراشند. سپس بر این مناسک و اعمال، آنچه را که ابراهیم و اسماعیل و هاجر نیز انجام داده بودند بیفزود و مناسک حج با آنها کامل گردید.

بنابراین، اعمال و مناسک حج همگی برکت جوئی از زمانها و مکانهای است که آن بندگان صالح خدا در آنها زیستند و همه این مناسک بزرگداشت یاد و خاطره آنان در طول تاریخ است.

گسترش و سرایت شومی از مکین به مکان بخاری و مسلم و احمد بن حنبل
 روایت کنند که: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام به غزوات بولس و غزوات
 سرزمین «حجر» و در نزدیکی خانه های «قوم ثمود» پیاده شدند. افراد سپاه از
 چاههای آبی که قوم ثمود از آن می نوشیدند، آب کشیدند و برای نان خمیر
 ساختند و دیگ های غذا را برپا کردند که رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام
 دیگ ها را دور بریزند و خمیرها را به شتران بدهند. سپس آنها را حرکت داد تا
 بر سر چاهی که «ناقه صالح» از آن می نوشید فرود آمدند و آنان را از ورود بر
 جایگاه قومی که عذاب شده اند برحذر داشت و فرمود: «من می ترسم بر شما
 نیز همان برسد که بر آنها رسید. پس بر جایگاه آنان وارد مشوید.»
 و در عبارت صحیح مسلم آمده است که فرمود: «وارد خانه های کسانی که
 بر خویشان ستم کرده اند مشوید مگر آنکه گریان باشید تا از همانند آنچه
 برایشان رسیده در امان بمانید.» و بعد سپاه را حرکت داد و سرعت گرفت تا
 آنجا را پشت سر گذاشتند.

و در عبارت صحیح بخاری آمده است که: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام
 خود را پوشانید و بر سرعتش افزود تا از آن وادی بیرون رفت.» (۹۹)

و در روایت دیگری در مسند احمد آمده است: «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام
 که سوار بر مرکب بود با ردای خویش سر خود را پوشانید.» (۱۰۰)

منشأ شومی و برکت

در مکان شومی بلاد «قوم ثمود» و چاههای آب آنها چیزی جز نتیجه اعمال آنها نبود که به سرزمین ها و آبهای شان نیز سرایت کرد و تا عصر خاتم انبیاء صلی و سلم علیهم السلام بحور هدایت مانده و باقی خواهد ماند.

همچنین برکت و فرخندگی آبشخور «ناقه صالح» نیز، چیزی نبود جز آنکه ناقه صالح از آن نوشیده بود و فضیلت و برکتش به آن چاه سرایت کرد و تا زمان خاتم انبیاء صلی و سلم علیهم السلام بحور هدایت مانده و باقی است.

و بدیهی است که ناقه صالح و آبشخور آن نزد خدا از اسماعیل و چاه زمزم او، گرامی تر نباشد. بلکه خداوند از برکت اسماعیل علیهما السلام را برای همیشه تاریخ مبارک و میمون قرار داده است. همچنین است سرایت و گسترش برکت از امور و اشیائی که خداوند بر بندگان صالح و شایسته خود در زمانهای ویژه همانند روز جمعه و ماه رمضان و... افاضه و اعطا می فرماید.

برکت و فرخندگی روز جمعه

در صحیح مسلم روایت کند و گوید: «خداوند آدم را در روز جمعه آفرید و در روز جمعه نیز او را وارد آن جنت گردانید.»^(۱۰۱)

اینگونه افاضات خدائی بر بندگان صالح و شایسته، برکت جمعه را برای همیشه دوران مخلّد و جاودان ساخته است.

برکت ماه رمضان

همچنین است برکت در ماه رمضان که خداوند سبحان فرموده: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ...﴾^(۱۰۲) : «ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل شد تا راهنمای مردم باشد و نشانه های هدایت و تمیز حق و باطل...».

و نیز فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ...﴾^(۱۰۳) : «ما این قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و چه می دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر است از هزار ماه...».

آری، برکت و فرخندگی از شب قدری که قرآن بر خاتم انبیاء ﷺ نازل شد، به همه روزها و شب های ماه رمضان سرایت و گسترش یافت و این برکت در این ماه از آن شب تا همیشه تاریخ ماندگار و ابدی گردید.

بدین گونه دیدیم که برکت از زمان ها و مکان های مبارکی که خداوند بر اصفیا و برگزیدگان خویش ارزانی داشت، گسترش یافت و خداوند ما را فرمود تا به سیره و روش اصفیا و اولیایش اقتدا نمائیم و اعمال آنها را در همان زمان

ها و مکان ها تقلید کنیم تا نام و یادشان بزرگ و در دید، و راه و سیره شان زنده و جاوید باشد و برکات فراگیر آنها ما را نیز شامل گردد . براستی کدام مانع شرعی است که برپائی چنین مجالس و مناسبتهای اسلامی را ممنوع می کند؟

مجلس جشن و سرور یاد میلاد رسول گرامی اسلام و بزرگداشت یاد معراج او و آن شبی که پیامبر صلی و آله و سلم مجداً الحرام به ملائکه مقربین برده شد و بزرگداشت روز بعثت که خداوند «رحمة للعالمین» شش برگزید، چه مانعی دارد؟

ناگفته نماند که مقصود ما از بزرگداشت یاد و خاطره انبیاء و اولیای خدا مثلاً خواندن سیره و روش صحیح و تحریف ناشده رسول خدا صلی و آله و سلم نیست.

تولد آن حضرت می باشد. و نیز، طعام دادن در راه خدا و هدیه کردن ثواب آن برای رسول خدا صلی و آله و سلم نیست. این امر با هر گونه بدعت ها و خلاف شرع های اختراعی برخی صوفیه اجتناب گردد.

در بحث بعد نیز، اشاره ای گذرا به اختلاف پیرامون «حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیا و عبادت در آنها» خواهیم نمود.

۶ - اختلاف در حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیا و عبادت در آنها

گروهی از مسلمانان در تحریم بازسازی و عمارت قبور به روایاتی استدلال می کنند که مهمترین آنها اینهاست:

الف از امام علی علیه السلام گرفته اند که گفت: «رسول خدا صلی و سلمته علیهما السلام جنازه ای بود و فرمود: «کدام یک از شما به مدینه می رود تا هم ه بت های آنجا را شکسته، همه قبور آنها را صاف و همه پیکره هایش را دگرگون کند؟» «مردی گفت: من ای رسول خدا! او رفت و از مردم مدینه ترسید و بازگشت و علی گفت: یا رسول الله! من بروم؟ فرمود: برو. او رفت و بازگشت و گفت: یا رسول الله! همه بت ها را شکستم، همه قبرها را صاف کردم و همه پیکره ها را دگرگون نمودم.»

این روایت در کتب حدیث تکرار شده و ما کاملترین عبارت آن را آوردیم .

(۱۰۴)

اشکال این حدیث نخست به زودی می آید که رسول خدا صلی و سلمته علیهما السلام را زیارت کرد و گریست و اطرافیانش را گریانید، در حالی که مادرش را در شش سالگی در مدینه منوره از دست داده بود . بنابراین، رسول خدا صلی و سلمته علیهما السلام و چنانچه در حدیث آمده است که هجرت به مدینه قبر مادرش را زیارت نموده و تا آن زمان هنوز آثار ویژه قبرش آشکار بوده است و گرنه قبر او شناخته نمی شد. حال اگر حکم اسلام بر صاف کردن قبور بود، چرا پیامبر صلی و سلمته علیهما السلام در آن هنگام دستور صاف کردن قبر مادرش را نفرمود؟

دوم پیامبر اکرم صلی و سلمته علیهما السلام را مردم مدینه اسلام آوردند، پیش از هر کاری ابتدا «مصعب بن عمیر» را برای یاد دادن احکام آن روزین اسلام به

تازه مسلمانان، به سوی آنها گسیل داشت. زیرا تنها بخشی از مردم مدینه در

سفری که به حج رفتند در «عقبه» حاضر شده و با رسول خدا ﷺ

بیعت کرده بودند، و اسلام در میان آنها گسترش نیافت مگر آنگاه که پیامبر به

مدینه هجرت کرد و آنان به تدریج به اسلام گرویدند. امام علی علیه السلام از

سه روز یا بیشتر به دنبال آن حضرت روان شد. داستان ورود پیامبر ﷺ

مدینه نیز معروف و مشهور است. و نیز، رسول خدا صلی و سلم ﷺ

بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع پیمان نامه منعقد کرد، حکومت خود بر

مدینه را به تدریج بسط و گسترش داد. حال با چنین روندی که از شروع و

توسعه و گسترش اسلام در مدینه می دانیم، سؤال این است که : «رسول

خدا صلی و سلم ﷺ چه وقت در مدینه رسید؟ در تشیع جنازه بوده امام علی علیه السلام

را به مدینه فرستاد تا بتها را نابود، قبرها را صاف و پیکره ها را دگرگون نماید؟

آن هم از موضع قدرت و به مانند فرمانروایی که سریچی از فرمانش ممکن

نیست! اضافه بر آنکه فرستاده نخستین می رود و ترسان باز می گردد، و پیامبر و

دیگران همچنان در تشیع آن جنازه

بوده اند! و سپس پیامبر صلی و سلم ﷺ را فرستاده و آنان

همچنان در تشیع آن جنازه بوده اند! این چگونه ممکن است؟!».

سوم در دنباله این روایت آمده است که امام علی علیه السلام حاج اسدی

گفت: «من تو را به کاری مأمور می کنم که رسول خدا صلی و سلم ﷺ را در

و فرمانم داد تا همه قبرها را صاف و همه بتها را نابود کنم». (۱۰۵)

بدیهی است که امام علی علیه السلام حاج اسدی را تنها در عصر حکومت

خویش مأموریت داده است. بنابراین، باز هم این سؤال می آید که :

«مأموریت امام علی علیه السلام حاج در کجا و در چه وقت بود و آن حضرت

ابوالهیاج را به کدام یک از سرزمین ها فرستاد تا قبرها را صاف و بت ها را نابود کند؟!»

و ختام سخن آن که، در هر دو روایت فرمان صادره از رسول خدا صلی و سلم علیه السلام صحیح باشند فرمان به نابودی و ویرانی قبور مشرکین در سرزمین شرک است، شمول و سرایت این حکم به قبور مسلمانان و وجوب ویرانی آنها از کجای این دو روایت به دست می آید؟! ب از رسول خدا صلی و سلم علیه السلام فرمود: «فرموده! پیر و دگارا! قبر مرا بت مگردان. خدا لعنت کند گروهی را که قبور انبیای خود را مسجد گزیدند». (۱۰۶) و در روایت دیگر، کسانی را که قبور انبیای خود را مسجد گزیدند معرفی نموده و فرمود: «خدا بکشد قوم یهود را که قبور انبیای خود را مسجد گزیدند». (۱۰۷)

اشکال این حدیث بنی اسرائیل پس از آن که از مصر بیرون رفتند و از دریا گذشتند و وادی «تیه»

را پشت سر نهادند و به فلسطین رسیدند و در آن جایگزین شدند، سلیمان نبی علیها السلام آنها عبادتگاه ویژه یا «هیکل سلیمان» را بنا کرد تا «خیمه عبادت» و «تابوت عهد» را در آن جای دهند. پس قبور انبیای ایشان که آن را مسجد گزیدند، در کجا بوده است؟ به ویژه که شهر «بیت المقدس» همواره در دید مسلمانان و اعراب پیش از اسلام بوده است. اما آنچه از قبور انبیای ایشان همانند قبر ابراهیم خلیل و موسی بن عمران علیهما السلام مانده است نیز، نه دیده و نه شنیده شده و نه کسی نوشته است که «یهود» آنها را «بت» گرفته باشد. و بر فرض که قبری بت گرفته شد، بت گرفتن کجا و احترام و زیارت قبور کجا؟

زیرا بت گرفتن و بت ساختن قبر معنایش آن است که قبر را همانند «کعبه» در نمازها قبله گاه خود قرار دهند، و این را با آن چه نسبتی است؟! روشن است که سؤال و تردید ما در این بررسی به هیچ روی متوجه احادیث رسول خدا صلی و سلم نیست. **ما رأینا من قبله من القبور** خدا پناه می یریم بلکه بحث و اشکال ما تنها بر راویانی است که خدا از خطا و لغزش و نسیان مصونشان نداشته است.

اینها نمونه ای از دلایل کسانی بود که «بازسازی و بنای بر قبور» را مخالف شرع می دانند.

دلایل موافقان

به شرح زیر است:

دلایل کسانی که بنای عبادتگاه بر قبور انبیا را جایز می دانند معتقدان به صحت عبادت در محل قبر انبیاء چنین استدلال می کنند که : «طواف کنندگان پیرامون کعبه، «حجر اسماعیل» را نیز طواف می کنند و دیواره آن را مسح می نمایند، و قبر اسماعیل و مادرش هاجر به اتفاق علمای اسلام در حجر قرار دارد».

در سیره ابن هشام (ت / ۲۱۸ هـ) و تاریخ طبری (ت / ۳۱۰ هـ) و تاریخ ابن اثیر (ت / ۶۳۰ هـ) و تاریخ ابن کثیر (ت / ۷۷۴ هـ) روایتی است که گوید: «اسماعیل با مادرش هاجر در حجر مدفونند.» و در عبارت ابن اثیر گوید: «اسماعیل وصیت کرد تا در کنار قبر مادرش در حجر دفن گردد.»^(۱۰۸)

و در روایتی دیگر گوید: «قبر اسماعیل زیر ناودان بین رکن و مقام است.»^(۱۰۹)

و در کتاب الاکتفاء کلاعی روایتی است که فشرده آن چنین است: «هاجر و اسماعیل و پسرش نابت در حجر دفن شده اند». (۱۱۰)

ابن جبیر در سفرنامه اش قبر اسماعیل و مادرش هاجر را مشخص کرده و گوید: «در زیر ناودان در صحن حجر نزدیک دیوار بیت الله الحرام قبر اسماعیل است و علامت آن سنگ سبز و مرمرین و مستطیل محراب مانن دی است که سنگ مرمرین دیگری بر گرد آن پیوسته است و هر دو سنگ از دیدنیهای شگفت آورند. در آنها رگه ها و تقاطعی است که اندکی به زردی می زند. چنانکه گویی درز و شکاف است و شبیه ترین چیزها به ذرات باقی مانده در بوته ذوب طلاست. در جنب آن نیز نزدیک رکن عراقی، قبر مادرش هاجر است و علامت آن سنگ سبزی به اندازه یک وجب و نیم است و مردم در نماز به این دو محل حجر تبرک می جویند، و این برای آنان رواست. زیرا، آن دو قبر از «بیت عتیق» بوده و دربردارنده دو جسد مقدس و گرمی اند؛ قبوری که خداوند آنها را نورانی کرده و به برکت آنها نمازگزاران و دعا کنندگان در آن جا را سود رساند. فاصله

این دو قبر از یکدیگر هفت وجب است». (۱۱۱)

اینها روایاتی بود که در کتب مکتب خلفا آمده است. در کتب مکتب اهل البیت نیز روایاتی بدین گونه آمده است:

در کتاب «کافی» کلینی (ت / ۳۲۹ ه) و «من لا یحضره الفقیه» و «علل الشرایع» صدوق (ت / ۳۸۱ ه) و «وافی» فیض کاشانی (ت / ۱۰۹۸ ه) و «بحار» مجلسی (ت / ۱۱۱۱ ه) روایتی است که گوید:

«قبر هاجر و اسماعیل در «حجر» است». (۱۱۲)

و نیز گوید: «قبور انبیاء علیهم السلام [حجر] است». (۱۱۳)

و در کافی و وافى و بحار آمده است که: «در حجر در محد و ده رکن سوم

دوشیزگان اسماعیل مدفونند.»^(۱۱۴)

و ابوبکر احمد بن فقیه همدانی از پیامبر صلی و سلم علیه و آله فرمود: «هیچ

پیامبری از قوم خود نگریخت مگر آنکه به سوی مکه آمد و به عبادت خدا

پرداخت تا از دنیا برفت. و قبر «هودو شعیب و صالح» در بین زمزم و مقام

(ابراهیم) است. و قبر سیصد تن از پیامبران در کعبه است. و بین رکن یمانی تا

رکن اسود هفتاد تن از پیامبران مدفونند.»^(۱۱۵)

۷ - اختلاف در «گریه بر میت» و منشأ آن گریه بر میت، به ویژه

شهید

، بخشی از سنت رسول خدا صلی و سلمین بحارای و طایع خود را روایت کند که: «پیامبر صلی و سلمین علیه السلام از زید و جعفر و ابی رواحه» را، پیش از رسیدن خبر آنان، برای مردم بدین گونه توصیف کرد که: «زید پرچم را گرفت و شهید شد. سپس جعفر آن را گرفت و شهید شد. و در همان حال دو چشمش اشکبار بود...» (۱۱۸)

و در استیعاب و اسد الغابه و اصابه، در شرح حال «جعفر» و نیز، در تاریخ طبری و غیر آن در شرح «غزوه موته» روایتی است که فشرده آن چنین است:

«هنگامی که جعفر و یارانش شهید شدند، رسول خدا صلی و سلمین علیه السلام و یارانش را فرزندانش را فراخواند و آنها را (در آغوش کشید و) بوئید و گریست. اسماء زوجه جعفر گفت: «پدر و مادرم فدای شما باد، چرا می گریید؟ آیا از جعفر و یارانش خبری به شما رسیده؟» فرمود: «آری، امروز شهید شدند.» اسماء گوید: «من برخاستم و در حالی که صیحه می زدم و زنان را گرد می آوردم، نزد فاطمه رفتم و دیدم او نیز می گرید و می گوید: «وای عمویم!» و رسول خدا صلی و سلمین علیه السلام فرمود: «گریه کنندگان باید که بر مثل «جعفر» بگریند.»

گريه پيامبر صلی و پسران بر پسران ابراهيم

در صحيح بخاری و ديگر کتب از «أنس» گوید: «با رسول خدا صلی و پسران
شدیم... و دیدیم ابراهيم در حال جان دادن است. چشمان پيامبر اشک ريزان
شد و عبدالرحمن بن عوف گفت: «يا رسول الله! شما هم؟» فرمود: «پسر
عوف! اين رحمت است.» سپس بر آن افزود و فرمود: «آری، دیده ما گريان و
جانمان اندوهبار است، ولی هرگز سخنی جز آنچه که پروردگارمان را خشنود
کند، بر زبان نیاوریم. ای ابراهيم! ما در فراق تو اندوهگينيم.» و در سنن ابن
ماجه گوید: «در کنار او قرار گرفت و گريست.» (۱۱۹)

گریه پیامبر صلی و سلماء علیه السلام

در صحیح بخاری و دیگر کتب روایت کنند که: «دختر پیامبر صلی و سلماء علیه السلام»
حضرت پیام فرستاد: «نزد ما بیا که پسر من در حال جان دادن است .» پیامبر
برخاست و همراه با سعد بن عباد و برخی از اصحاب به نزد آنها آمدند . و آن
کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند .
سرشک دیدگان پیامبر به جوشش آمد . سعد گفت: «یا رسول الله ! چه می
بینم؟» فرمود: «این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دل بندگان قرار
داده، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش
قرار می دهد.» (۱۲۰)

گریه پیامبر صلی و سلم بر خویش حمزه

در طبقات ابن سعد و مغازی واقدی و دیگر کتب روایت کنند که : «رسول خدا صلی و سلم در غریه و گریه صدای گریه خانواده های انصار بر کشته هایشان را شنید، دیدگانش اشکبار شد و گریست و فرمود : «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.» سعد بن معاذ که آن را شنید نزد زنان بنی عبدالاشهل شتافت و آنها را به سوی خانه پیامبر گسیل داشت تا بر حمزه بگریند . رسول خدا که صدای آنها را شنید دعایشان فرمود و بازشان گردانید . و پس از آن واقعه هیچ یک از زنان بر مرده ای نمی گریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه گریه می کرد و پس از آن بر مرده خویش گریه می نمود.»^(۱۲۱)

پیامبر صلی و سلم در ملازمی گریه و ملی گریاند

در صحیح مسلم و مسند احمد و دیگر کتب روایت کنند که : «رسول خدا صلی و سلم در ملازمی گریه و ملی گریست و همراهان خود را نیز به گریه انداخت.» (۱۲۲)

پیامبر صلی و سلمی طیبیت دیالکتیک و فواید

در سنن ابن ماجه و دیگر کتب روایت کنند که : «هنگامی که خبر شهادت جعفر رسید، پیامبر صلی و سلم فرمود: «برای جانور جعفر غم» تهیه کنید که مصیبت وارده آنها را به خود مشغول کرده است.» (۱۲۳)

پیامبر صلی و سلم علیہ السلام حالت سوگوار را تعیین نمود فرمود

در صحیح بخاری و دیگر کتب روایات متواتری است که گوید : «رسول خدا صلی و سلم علیہ السلام سوگوار را زن بر غیر شوهر خود، سه روز، و برای شوهرش همان که خداوند متعال فرموده: «اربعة اشهر و عشرة» یعنی: «چهار ماه و ده روز» را تعیین فرمود.» (۱۲۴)

خداصلی و سلم ﷺ را فرمود: «خاطر گریه بستگانش بر او بیشتر عذاب می کند» و بعد گفت: «قرآن شما را بسنده است که می فرماید ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾: «هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد» ابن عباس به اینجا که رسید گفت: «خداست که می خداند و می گریاند». (۱۲۵)

و در صحیح مسلم گوید: «نزد عایشه گفته شد که ابن عمر به رسول خداصلی و سلم ﷺ که فرمود: «خاطر گریه در قبر خود به خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می شود» عایشه گفت: اشتباه کرده است، رسول خداصلی و سلم ﷺ فرمود: «خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می شود و بستگانش بر او می گریند».

و در روایت پیش از آن گوید: «نزد عایشه سخن از ابن عمر به میان آمد که «میت به خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می شود» عایشه گفت: «خدا او را ببخشد، چیزی را شنیده ولی به خوبی حفظ نکرده است. موضوع آن بود که جنازه فردی یهودی را در حالی که بر او می گریستند از مقابل رسول خداصلی و سلم ﷺ و آن حضرت فرمود: «شما می گریید و او عذاب می شود». (۱۲۶)

و امام نووی (ت / ۶۷۶ هـ) در شرح صحیح مسلم درباره روایات: «نهی از گریه» که از رسول خداصلی و سلم ﷺ گویند: «همه این روایات به روایت عمر و پسرش عبدالله می رسد که عایشه آن را انکار کرده و نسبتش به پیامبرصلی و سلم ﷺ را تنبیه او فرموده است». (۱۲۷)

و از حدیث آینده آشکار می شود که منشأ اختلاف، اجتهاد و اندیشه خلیفه عمر بن خطاب بوده که در مقابل سنت رسول خداصلی و سلم ﷺ نهی می کرده است. زیرا، در حدیث آمده است که:

«فردی از بستگان رسول خدا صلی و سلم که در آن روز با ایل و قبیله خود آمدند و به گریه پرداختند. عمر برخاست و آنها را نهی کرد و پراکنده ساخت و رسول خدا صلی و سلم را به آنجا برد و به حال خود بگذار که چشم اشکبار و دل مصیبت زده و داغ تازه است.» (۱۲۸)

و در صحیح بخاری گوید: «عمر گریه کنندگان را با عصا می زد و با سنگ می راند و بر روی آنها خاک می پاشید.» (۱۲۹)

اینها منشأ اختلاف درباره «گریه بر میت» و روایات متعارض رسیده درباره آن بود که شاید اندیشه و اجتهاد خلیفه عمر در منع از گریه بر میت، منشأ پیدایش و روایت این احادیث باشد. زیرا به جز آنچه آوردیم برخی احادیث دیگر را نیز در تأیید اندیشه خلیفه صحابی عمر بن خطاب روایت کرده اند که در اینجا فرصت بررسی و بیان اشکال آنها نیست، و آنچه آوردیم برای شناخت منشأ اختلاف درباره گریه و آنچه در پی آنیم، بسنده است.

تا اینجا نمونه هائی از مسائل اختلافی که منشأ اختلاف در همه آنها، اختلاف احادیث است را عرضه داشتیم. در بخش بعد به حول و قوه الهی آیاتی از کتاب خدا را که در تأویل و معنای آنها اختلاف شده بیان می داریم.

۸ - آیاتی از کتاب خدا که در تأویل و معنای آنها اختلاف شده

است

از نمونه های آنچه درباره آنها اختلاف شده، اختلاف در تأویل و معنای آیاتی از قرآن مجید است که برخی از آنها را یادآور می شویم:

الف خواندن غیر خدا محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب «وهابیت» در کتاب خود: «الاصول الثلاثة و ادلتها»^(۱۳۰) گوید:

«بدان و رحمت خدا بر تو باد که بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است این سه مسئله را فرا گیرد و بدان ها عمل نماید: اول آنکه بداند خدا ما را آفریده است... دوم آنکه بداند خدا از اینکه کسی را در عبادت شریک او قرار دهند راضی نیست: چه فرشته مقرب باشد و چه نبی مرسل، دلیل آن هم سخن خدای متعال است که فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^(۱۳۱) : «و اینکه مساجد از آن خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»^(۱۳۲) و در آن گوید:

«آیین حنیف ابراهیم آن است که تنها خدای واحد را عبادت کنی و دین خود را برای او خالص گردانی، که خداوند همه مردم را بدان فرمان داده و برای آن آفریده است. چنانکه فرموده: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۱۳۳) : «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه عبادتم کنند» و «يعبدون» به معنای : «يُوحِدُونِ» است، یعنی: به یگانگی ام بیرستند: و برترین چیزی که خدا بدان فرمان داده «توحید» است که آن عبادت خدای واحد باشد. و مهمترین چیزی که از آن نهی فرموده «شرک» است که آن خواندن غیر او با اوست تا آنجا که در گوید: و دلیل آن سخن خدای متعال است که فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾.

و در آن گوید:

«اصل چهارم آن است که: مشرکان زمان ما مشرک تر از پیشینیانند . زیرا پیشینیان در رفاه شرک می ورزیدند و در سختی مخلص می شدند، ولی مشرکان زمان ما همواره در رفاه و سختی مشرکند . و دلیل آن سخن خدای متعال است که فرموده: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (۱۳۴) : «و چون بر کشتی سوار شدند خدا را مخلصانه می خوانند، ولی هنگامی که خدا آنها را نجات داد و به خشکی رساند، باز مشرک می شوند.»

و در ص ۸ کتابش: «الدین و شروط الصلاة» مطالبی دارد که فشرده آن چنین است: «عبادت انواع بسیاری دارد که یکی از آنها «دعا» است، و دلیل آن سخن خدای متعال است که فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ و در ص ۳ کتاب «شفاء الصدور» که از سوی «دار افتاء العامه» در ردّ کتاب «الجواب المشكور» منتشر شده آمده است که: «آنها به خلیفه و جانشین منادیان توحید شکایت کرده اند، به جانشین کسانی که تیرگی های شرک را از این سرزمین یعنی مکه مکرمه و مدینه منوره زدودند و آن را از آلودگی هایش پاک کردند و آثارش را نابود ساختند...» (۱۳۵)

مؤلف گوید: مقصود آنان از «خواندن غیر خدا» یا «خواندن با خدا» این است که مثلاً مسلمانی رسول خدا ص و سلم را بخواند و بگوید: «یا رسول الله!» یا دیگر اولیای خدا جز او را بدین گونه صدا بزند . و دلایل آنها همگی بر محور این سخن خدای متعال: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ و امثال آن می گردد که خداوند از خواندن با خدا یا خواندن غیر خدا نهی فرموده است.

حکم غیر خدا

مثال «حکم غیر خدا» نیز همانند مثال «خواندن غیر خدا» ست. اما مخالفان آنها می گویند: «ما شبه الليلة بالبارحة: چه همگن آمد امشب و دیشبش!» و چه شبیه است این استدلال با استدلال خوارج در تکفیر کسانی که در جنگ صفین حکمیت را پذیرفتند! آری، خوارج نیز آیاتی چون: ﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (۱۳۶) و: ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (۱۳۷) را مایه استدلال خود قرار دادند. (۱۳۸)

اینگونه استدلال از جنگ صفین آغاز شد. آنجا که معاویه دستور داد تا قرآنها را بر بالای نیزه ها کنند و سپاه عراق را به حکم قرآن فرا خوانند، که بیشتر قاریان سپاه عراق با این کار فریب خوردند و امام علی ع السلام ع را ساختند تا جنگ را رها و دعوت معاویه به حکمیت را بپذیرد. و بعد، معاویه از جانب خود «عمر و عاص» را حکم و داور قرار داد و سپاه عراق باز هم امام علی ع السلام ع را کردند تا «ابوموسی اشعری» را حکم قرار دهد. و چون آن دو حکم گرد آمدند و عمر و عاص ابوموسی را فریب داد و به او گفت: «علی و معاویه را خلع می کنیم و کار را به مردم وا می گذاریم تا برای خود امامی برگزینند» و ابوموسی پیش از عمرو به سخن پرداخت و گفت: «من علی و معاویه را از حکومت خلع می کنم تا مسلمانان برای خود امامی برگزینند» و بعد از او عمرو عاص به سخن پرداخت و گفت: «همانگونه که دیدید او امام و صاحب خود را خلع کرد، و من امام و صاحب خود را به حکومت منصوب می کنم» و پس از آن به نزاع پرداختند و یکدیگر را دشنام دادند و از هم جدا

شدند. پس از این ماجرا بود که قبول کنندگان حکمیت در سپاه ع راق به اشتباه خود پی بردند و شعار: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر دادند و گفتند: «ما با قبول تحکیم کافر شدیم و اکنون به سوی خدا توبه کردیم. بر دیگران نیز واجب است که به کفر خود اعتراف کنند و سپس همانند ما توبه نمایند، و کسانی که چنین نکنند کافرند!»

و بدین گونه، ابتدا شرکت کنندگان در این حوادث همچون: عایشه و عثمان و علی و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص و پیروان آنها را تکفیر کردند، و سپس تکفیرشان همه مسلمانان را فرا گرفت و خود را «شُرّاء» یعنی خوارج نامیدند و قرن های متمادی شمشیرها را بر دوش نهاده و مسلمانان را می کشتند و کشته می شدند. (۱۳۹)

و چه راست گفت رسول خدا صلی و آله که در «خوارج» خبر داده و فرمود: «مسلمانان را می کشند و بت پرستان را رها می کنند. اگر آنها را دریابیم همانند قوم عاد نابودشان می کنم.» (۱۴۰) و در حدیث دیگری است که: «همانند قوم ثمود نابودشان می کنم.» (۱۴۱)

پاسخ مخالفین آنها در این دو مسئله

مخالفان آنها و اینها در پاسخ گویند: «برخی آیات قرآن برخی آیات دیگر را تفسیر می کند، و اگر در قرآن آمده است که: ﴿إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾: «حکم تنها از آن خداست» این آیه نیز آمده است که:

﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلْسُّحْرِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (۱۴۲)

«پس اگر نزد تو آمدند، در میان آن ها حکم و داوری کن یا از آنها روی بگردان، و اگر از آنها روی بگردانی، هیچ زیانی به تو نمی رسانند، و اگر در بین آنها حکم کردی، حکم به عدالت کن...»
خداوند در این آیه پیامبرش را اختیار می دهد تا در میان اهل کتاب حکمیت و داوری نماید، و در آیه دیگری فرمان می دهد که «حکم»ی را از میان مردم برگزینند و می فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾ (۱۴۳)

«و اگر از جدائی میان آن دو (همسر) بیم داشتید، حکمی از خانواده شوهر و حکمی از خانواده زن انتخاب کنید که اگر این دو داور قصد اصلاح کنند خداوند توفیق دهد...»

و هیچ منافاتی میان این آیات نیست. زیرا آیه ای که می گوید: «حکم تنها از آن خداست» خدا را در حکم خویش محدود نمی کند تا مثلاً مانند قضاات محاکم تنها در محدوده قوانین موضوعه حکم و قضاوت نماید و نتواند از سوی خود قاضی دیگری تعیین نماید چون اختیار تعیین قاضی از آن مقامات بالاتر است، و این قاضی حاکم مطلق نیست و تنها می تواند در بین مردم قضاوت

نماید و بس! بلکه خداوند، هم می تواند میان مردم قضاوت نماید و هم می تواند
 اجازه قضاوت به دیگران بدهد. یعنی تعیین حاکم و قاضی در هر نقطه از
 مملکتش در اختیار خود اوست و او حاکم مطلق است. بنابراین، انبیاء علیهمالسلام
 هرگاه حکم و قضاوت می کنند، به حکم خداست. همچنین است حکم آن دو
 داوری که میان زن و شوهر قضاوت می کنند. پس حکم این حاکمان اگر به
 موجب فرمان خدا باشد، حکم غیر خدائی و حکم غیر خدا و حکم جدای از
 خدا و حکم همراه با خدا نیست. بلکه حکم به دستور خدا و با اجازه خداست.
 پاسخ دیگر آنها درباره «خواندن غیر خدا» در بحث: «خواندن پیامبر و
 توسل به او برای قرب به خدا» خواهد آمد.
 همچنین است حال آیات دیگری که برخی از صفات را برای خدا اثبات می
 کند که آنها نیز به هیچ روی این صفات را برای خدا مح دود به حدّی نمی سازد
 بلکه اثبات مطلق است و بس، همانند صفت مالکیت برای خداوند متعال.

مالکیت و حاکمیت خداوند

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ (۱۴۴) : «مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست.»

و نیز می فرماید: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ : «نه فرزندی برای خود گرفته و نه شریکی در مالکیت و حاکمیت دارد...»

اینگونه آیات که حاکمیت و مالکیت در هستی را ویژه خدا می داند با آیات دیگری که می فرماید: ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ (۱۴۵) : «یا از آنهایی که مالک آنهاید» هیچگونه منافاتی ندارد. زیرا خداوند سبحان فرموده:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱۴۶)

«بگو: خداوند مالک ملک و حکومت توئی. به هر کس بخواهی مالکیت می دهی و از هر کس بخواهی مالکیت را می گیری. هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار می سازی. همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیزی قادری.»

پس، خداوند متعال هنگامی که بنده خود را مالکیت و حکومت می بخشد، این بنده شریک و قرین مالکیت خدا نگردد، و در اینجا مالکیت غیر خدائی و بدون خدائی محقق نمی شود. بلکه بنده و آنچه که مالک آن می شود، همه از آن مولای اوست، و مالک شدن بنده با اذن خدا و از مصادیق «الملک لله» است. یعنی: مالکیت و حاکمیت خدا، همانند مالکیت بنده او که محدود به

خواست و اجازه خداست، محدود به هیچ حدّی نیست . و بنده مالک تنها در
محدوده زمان و مکان و قدرتی که خدا در اختیارش نهاده حق تصرف و امکان
بهره وری دارد.

خالقیت و احیای خداوند

صفت «خالق» و «مُحیی» نیز بدان گونه است که گذشت. زیرا خداوند متعال خود را «خالق کل شیء» ^(۱۴۷) : «آفریننده همه چیز» معرفی کرده و فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ﴾ ^(۱۴۸) : «آیا آفریننده ای جز خدا هست؟» و فرموده: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ ^(۱۴۹) : «آگاه باشید که آفرینش و تدبیر از آن اوست» و فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ ^(۱۵۰) : «و اوست که زنده می کند و می میراند» و فرموده: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ^(۱۵۱) : «ولی و صاحب اختیار، خداست و اوست که مردگان را زنده می کند.»

در اینجا نیز انحصار خالقیت و احیاء به خداوند متعال به هیچ روی با اذن و اجازه ای که به عیسی بن مریم علیهما السلام^{علیهما السلام} و احیاء می دهد، منافاتی ندارد. همانگونه که او را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ ^(۱۵۲)

«و هنگامی که به اذن من، از گل چیزی همانند پرنده می ساختی و در آن

می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد، و کور مادرزاد و مبتلای به پیری را

به اذن من شفا می دادی، و مردگان را به اذن من زنده می کردی...»

و نیز از زبان عیسی علیهما السلام^{علیهما السلام} :

﴿وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ

وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٥٣﴾

«من از گل چیزی همانند پرنده می سازم. سپس در آن می دمم و به اذن خدا پرنده ای می گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را درمان و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم...»

خداوند متعال به گاه آفریدن نعوذ بالله نه همانند ابزار بی اراده و فاقد تصمیم است و نه همچون بشر فاقد قدرت بخشش عمل به دیگران است . بلکه او قادر مطلق است و انسان و حیوان و سایر موجودات را از مسیر طبیعی با لقاح و باروری و از مسیر غیر طبیعی بدون پدر و مادر همچون آدم عليه السلام می بخشد و توان آن را دارد که به عیسی عليه السلام دهد تا او هم به اذن خدا شکل پرنده بسازد و بیافریند، و در عین حال در همه این موارد، خالق اصلی همان خداوند متعال است.

همچنین است حال احياء و زنده کردن که خداوند هم قادر است تا مردگان را بدون واسطه در روز قیامت زنده کند و هم قادر است تا قدرت زنده کردن را به عیسی بن مریم عليها السلام و او به اذن خدا مردگان را زنده کند، و هم قادر است زنده کردن را در ضربتی قرار دهد که با بخشی از گاو زرد رنگ بنی اسرائیل بر جنازه مقتول زده شود و آن کشته زنده گردد و آنها را از قاتل خود باخبر سازد. ﴿١٥٤﴾

عیسی بن مریم عليها السلام پرنده می آفرید و مرده زنده می کرد، این خلق و احياء را با اذن خدا انجام می داد . بنابراین عیسی عليه السلام به گاه آفریدن و احياء شریک و انباز و هم ردیف و هم طراز خدا نبود . او تنها با اذن خدا بود که می آفرید و زنده می کرد.

ولی و شفیع خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۱ ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ (۱۵۵)

«آیا غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟ بگو: آیا اگر چه مالک چیزی نباشند و درک و شعوری نداشته باشند. (باز هم از آنها شفاعت می خواهید)؟! بگو: شفاعت همه اش از آن خداست که حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید!»

۲ ﴿مَنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (۱۵۶)

«هیچ ولی و شفیی جز او برای شما نیست. آیا متذکر نمی شوید؟»

۳ ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (۱۵۷)

«برای آنها جز او ولی و شفیی نیست.»

۴ ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ (۱۵۸)

«و به آنها تذکر بده تا کسی گرفتار دست آورد خود نشود، که جز خدا نه

ولی است و نه شفیی»

آیات مذکور نیز با آیاتی که در زیر می آید هیچ گونه منافاتی ندارد. چنانکه می فرماید:

۱ ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ (۱۵۹) «هیچ شفیی نیست مگر به اذن او».

۲ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (۱۶۰) «کیست که نزد او جز به اذن او

شفاعت کند؟»

۳ ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلٌ﴾ (۱۶۱) «در آن

روز، شفاعت سودی نبخشد مگر کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و

گفتارش را بپذیرد.»

۴ ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (۱۶۲) «و شفاعت سودی نبخشد

مگر از کسی که خدا به او اجازه داده است».

۵ ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (۱۶۳) «مالک شفاعت

نیستند، مگر کسانی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند».

۶ ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ

حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (۱۶۴) «و شفاعت نمی کنند مگر برای آن کس که خدا راضی

باشد».

زیرا، خداوند متعال هنگامی که به بندگان صالح خود اجازه شفاعت می دهد،
اصل شفاعت از آن اوست و تنها به آنها اجازه داده تا شفاعت کنند. پس شفیع
حقیقی در این هنگام جز خدا نباشد.

همچنین است حال «ولی» که خداوند متعال می فرماید:

۱ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ

مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (۱۶۵)

«حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خداست. زنده می کند و می میراند . و

شما را جز خدا ولی و یاور نباشد».

۲ ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن

وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (۱۶۶)

«آیا نمی دانستی که حکومت آسمانها و زمین از آن خداست؟ و شما را جز

خدا ولی و یاور نباشد».

۳ ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا﴾ (۱۶۷)

«آیا کافران پنداشتند که بندگان مرا به جای من اولیای خود می گیرند؟ ما

جهنم را برای ورود کافران آماده کرده ایم!»

این گونه آیات نیز هیچگونه منافاتی با آیاتی که می آید ندارد:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (۱۶۸)

«ولی و سرپرست شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ آنها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

آری، بین این آیات هیچ منافاتی وجود ندارد، و اگر بگوئیم خدا ولی ماست و رسول او و مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و در رکوع زکات می دهند نیز ولی ما هستند مرتکب شرک نشده ایم. زیرا ولایت حقیقی از آن خداست و او خود این ولایت را به آنها بخشیده است. همانگونه که پدر را بر فرزند ولایت داده است.

پس، در همه این صفات مذکور، هم صحیح است که گفته شود : حاکم و مالک و شفیع و ولی و ... تنها خداست و بس، و هم صحیح است کسانی را که خدا این صفات را بدانان بخشیده، مالک و حاکم و شفیع و ولی نامید . روشن ترین مثال برای سخن ما نمونه ای است که می آید:

خداوند متعال در آیات زیر می فرماید:

۱ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (۱۶۹)

«آنها که فرشتگان روحشان را می گیرند و به خود ستم کرده اند...»

۲ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (۱۷۰)

«آنها که فرشتگان روحشان را می گیرند و پاکیزگانند، به آنها می گویند :

سلام بر شما...»

۳ ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ (۱۷۱)

«فرستادگان ما روح او را می گیرند، و کوتاهی نمی کنند».

۴ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (۱۷۲)

«بگو: فرشته مرگ که مأمورتان شده، روح شما را می گیرد. سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید».

و در این آیه می فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (۱۷۳)

«خداوند است که همه ارواح را به گاه مرگشان می گیرد».

بنابراین، هرکه بگوید فرشتگان با اذن خدا ارواح را به هنگام مرگ می گیرند، نه دروغ گفته و نه مشرک شده، و هرکه بگوید: فرشته مرگ عزرائیل با اذن خدا ارواح را به گاه مرگ می گیرد، نه دروغ گفته و نه مشرک شده، و میان این دو قول و قول به این که، خداوند است که همه ارواح را به گاه مرگ می گیرد، هیچگونه منافاتی نیست. زیرا در همه این حالات کسی غیر خدا و یا همراه با خدا ارواح را نگرفته، بلکه این خود خداست که جانها را گرفته است. (۱۷۴)

شأن و حال دیگر صفاتی که در پیش گذشت نیز بدینگونه است.

(۹۳) روزنامه الشرق الاوسط به تاریخ ۱۹۸۴/۱۲/۳ در مقاله ای تحت عنوان «حکم مجلس

بزرگداشت میلاد پیامبرص و میلاد دیگران».

(۹۴) سوره بقره / ۱۲۵.

(۹۵) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء ج ۲ ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

(۹۶) سوره بقره / ۱۵۸.

- (۹۷) همان ص ۱۵۸. و معجم البلدان ماده «زمزم» و تاریخ طبری و ابن اثیر در شرح حال اسماعیل.
- (۹۸) مسند احمد، ج ۱ ص ۳۰۶ و نزدیک به آن در مسند طیاسی ص ۱۲۷ حدیث ۲۶۹۷. و نیز مراجعه کنید: معجم البلدان ماده «کعبه» و تاریخ طبری و ابن اثیر در شرح حال ابراهیم.
- (۹۹) صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب نزول النبی ص الحجر. صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، حدیث ۴۰ که آن را به اختصار آورده است. مسند احمد ج ۲ ص ۱۱۷ که عبارت متن از اوست. تاریخ طبری چاپ اروپا ج ۱ ص ۲۵۰.
- (۱۰۰) مسند احمد، ج ۶ ص ۶۶.
- (۱۰۱) صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب فضل الجمعة حدیث ۱۷ و ۱۸.
- (۱۰۲) سوره بقره / ۱۸۵.
- (۱۰۳) سوره قدر / ۳۱.
- (۱۰۴) مسند احمد، ج ۱ ص ۸۷ و ۸۹ و ۹۶ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۲۸ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۵ و ۱۵۰ و مسند طیالسی حدیث ۹۶ و ۱۵۵.
- (۱۰۵) مسند احمد، ج ۱ ص ۸۹ و ۹۶.
- (۱۰۶) همان، ج ۲ ص ۲۴۶.
- (۱۰۷) همان، ص ۲۸۵.
- (۱۰۸) سیره ابن هشام، چاپ مصر، ج ۱ ص ۶. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۳۵۲. تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۸۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۹۳ و معجم البلدان ماده: حجر.
- (۱۰۹) طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۵ که ما فشرده آن را آوردیم.
- (۱۱۰) الاكتفاء فی مغازی المصطفی و الثلاثة الخلفاء ص ۱۱۹ تصحیح «هنری ماسه» چاپ «جول کریونل» الجزایر ۱۹۳۱ م. و کلاعی سلیمان بن موسی چنانکه در مقدمه کتابش آمده در سال ۵۶۵ هجری متولد و در سال ۶۳۴ ه وفات کرده است.
- (۱۱۱) ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر کنانی اندلسی... در شب شنبه دهم ربیع الاول ۵۳۹ یا ۵۴۰ هجری متولد و در شب چهارشنبه ۲۷ یا ۲۹ شعبان ۶۱۶ ه در اسکندریه درگذشت. ادیبی زبردست، شاعری ممتاز و شخصیتی بزرگ با خلقی کریم و از علمای فقه و حدیث اندلس بود. سفرنامه او کتابی است حاوی داستان سفرش به حج که از روز دوشنبه ۱۹ شوال ۵۷۸ ه شروع و تا روز پنجشنبه ۲۲ محرم ۵۸۱ طول کشیده و مصر و سرزمین های عرب و عراق و شام و ... را دیدار کرده و شهرهای محل عبور و ایستگاه های فرود خود را در آن معرفی نموده است.

- (۱۱۲) فروغ کافی، کتاب الحج، باب حج ابراهیم و اسماعیل حدیث ۱۴، جلد ۴ ص ۲۱۰. من لایحضره الفقیه، کتاب الحج ج ۲ ص ۱۲۵. وافی، کتاب الحج، ج ۸ ص ۲۸ و بحار الانوار، کتاب النبوة ج ۵ ص ۱۴۳ و ۱۴۴ حدیث ۴۱ و ۵۴.
- (۱۱۳) همان.
- (۱۱۴) همان.
- (۱۱۵) مختصر کتاب البلدان تألیف ابوبکرین فقیه همدانی ت / ۳۴۰ ه چاپ بریل، لیدن ۱۳۰۲ ه ص ۱۷.
- (۱۱۶) سوره بقره / ۱۲۵.
- (۱۱۷) سوره کهف / ۲۱.
- (۱۱۸) صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ص، باب مناقب خالد بن ولید، ج ۲ ص ۲۰۴ چاپ مصر.
- (۱۱۹) صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۵۸. صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۰۸. سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۴۷۳ حدیث ۱۴۷۵. طبقات ابن سعد، ج ۱ قسمت اول ص ۸۸ چاپ اروپا، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۹۴.
- (۱۲۰) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۴ ص ۳ و ۱۹۱ و کتاب التوحید، باب : «ان رحمۃ اللہ قریب من المحسنین. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۲ ص ۶۳۶ حدیث ۱۱. سنن ابی داود، کتاب الجنائز، ج ۳ ص ۱۹۳ حدیث ۳۱۲۵. سنن نسائی، ج ۴ ص ۲۲ و مسند احمد، ج ۵ ص ۲۰۴ و ۲۰۶.
- (۱۲۱) طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۱۱. مغازی واقدی، ج ۱ ص ۳۱۵ ۳۱۷. امتاع الاسماع ج ۱ ص ۱۶۳. مسند احمد، ج ۲ ص ۴۰. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۵۳۲. سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۵۰. استیعاب و اسدالغابه نیز فشرده آن را در شرح حال حمزه روایت کرده اند.
- (۱۲۲) صحیح مسلم، ج ۲ ص ۶۷۱ حدیث ۱۰۸. مسند احمد، ج ۲ ص ۴۴۱. سنن نسائی ج ۴ ص ۹۰. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۰۱ حدیث ۱۵۷۲. و سنن ابی داود، ج ۳ ص ۲۱۸ حدیث ۳۲۳۴.
- (۱۲۳) سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱۴ حدیث ۱۶۱۰ و ۱۶۱۱. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۲۱۹ و گوید: این حدیث، حدیثی حسن است. سنن ابوداود، ج ۳ ص ۱۹۵ حدیث ۳۱۳۲. و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۰۵ و ج ۶ ص ۳۷۰.

- (۱۲۴) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱ ص ۱۵۴ و کتاب الطلاق، ج ۳ ص ۱۸۹ و ۱۹۰. صحیح مسلم، کتاب الطلاق، حدیث ۱۴۸۶ و ۱۴۸۷ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۱ ص ۱۱۲۴ و ۱۱۲۸. سنن ابوداود، کتاب الطلاق، ج ۲ ص ۲۹۰ و ۲۹۱، حدیث ۲۹۹۰ و ۲۳۰۲. سنن ترمذی، ج ۵ ص ۱۷۱ و ۱۷۴. سنن نسائی، کتاب الطلاق. سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۳۷۴ حدیث ۲۰۸۵ و ۲۰۸۷. سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۶۷. موطأ مالک، حدیث ۱۰۱ و ۱۰۵. طبقات ابن سعد، ج ۴ قسمت اول ص ۲۷ و ۲۸ و ج ۸ ص ۷۰. مسند احمد، ج ۵ ص ۸ و ج ۶ ص ۳۷ و ۱۸۴ و ۲۴۹ و ۲۸۱ و ۲۸۷ و ۳۲۴ و ۳۳۵ و ۳۲۶ و ۳۶۹ و ۴۰۸ و ۴۲۶. مسند طيالسی، ص ۱۵۸۷ و ۱۵۸۹ و ۱۵۹۱.
- (۱۲۵) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱ ص ۱۵۵ و ۱۵۶. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۶۴۱ حدیث ۲۲.
- (۱۲۶) صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۶۴۲ و ۶۴۳ حدیث ۲۵ و ۲۶ و ۲۷. و نزدیک به آن در سنن ترمذی، کتاب الجنائز، ج ۴ ص ۲۲۵، و سنن ابوداود، کتاب الجنائز، ج ۳ ص ۱۹۴ حدیث ۳۱۲۹.
- (۱۲۷) شرح نووی در حاشیه صحیح مسلم چاپ المطبعة المصرية ۱۳۴۹ هجری، ج ۶ ص ۲۲۸.
- (۱۲۸) سنن نسائی، کتاب الجنائز، باب: الرخصة فی البكاء علی الميت . سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، ص ۵۰۵ حدیث ۱۵۸۷. مسند احمد، ج ۲ ص ۱۱۰ و ۲۷۳ و ۳۳۳ و ۴۰۸ و ۴۴۴.
- (۱۲۹) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱ ص ۱۵۸.
- (۱۳۰) «اصول سه گانه و دلایل آن».
- (۱۳۱) سوره جن / ۵۶.
- (۱۳۲) رساله الاصول الثلاثة، چاپ قاهره، ۱۳۸۰ هجری، و رساله الدین و شروطها همان چاپ . همچنین به این آیه اسراء / ۵۶ و آیاتی نظیر آن نیز استدلال کرده اند: «قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا یتحولوا».
- (۱۳۳) سوره ذاریات / ۵۶.
- (۱۳۴) سوره عنکبوت / ۶۵.
- (۱۳۵) رساله شفاء الصدور، چاپ اول مؤسسة النور للطباعة و التجلید.
- (۱۳۶) «حکم تنها از آن خداست. بر او توکل کردم، و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.» یوسف / ۶۷.
- (۱۳۷) «آیا غیر خدا را حکم و داور بگیرم؟ در حالی که او این کتاب را به سوی شما فرستاده است.» انعام / ۱۱۴.

۱۰۵

(۱۵۶) سجده / ۴.

(۱۵۷) انعام / ۵۱.

(۱۵۸) انعام / ۷۰.

(۱۵۹) یونس / ۳.

(۱۶۰) بقره / ۲۵۵.

(۱۶۱) طه / ۱۰۹.

(۱۶۲) سبا / ۲۳.

(۱۶۳) مریم / ۸۷.

(۱۶۴) انبیا / ۲۸.

(۱۶۵) توبه / ۱۱۶.

(۱۶۶) بقره / ۱۰۷.

(۱۶۷) کهف / ۱۰۲.

(۱۶۸) مائده / ۵۵.

(۱۶۹) نحل / ۲۸.

(۱۷۰) نحل / ۳۲.

(۱۷۱) انعام / ۶۱.

(۱۷۲) سجده / ۱۱.

(۱۷۳) زمر / ۴۲.

(۱۷۴) این استدلال برگرفته از قول امام علی علیه السلام است که شیخ صدوق آن را در باب: «الرّد

على الثنوية و الزنادقة» ص ۲۴۱ کتاب توحید خود آورده است.

خواندن پیامبر صلی و تسبیح به و در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه چه بیان داشتیم

دادن صفت حاکم و مالک و شفیع و خالق و زنده کننده و میراننده و ولیّ به
غیر خدا اگر با اذن خدا باشد، در چنین حالی، غیر خدا و جز خدا و همراه با
خدا در کار نخواهد بود. بنابراین بیان، خواندن پیامبر صلی و تسبیح به و در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه
خدا نیز، اگر با اذن خدا باشد، در اینجا هم، خواندن غیر خدا و جز خدا و همراه
با خدا در کار نبوده و از مصادیق مورد نهی خداوند در این آیه ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ
اللّٰهِ أَحَدًا﴾ نخواهد بود.

و پیش از این، در حدیث صحیح مسند احمد و سنن ترمذی و ابن ماجه و
بیهقی دیدیم که رسول خدا صلی و آلش تسبیح به و در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه تا پس از نماز
بگویند: «خداوندا من از تو درخواست می کنم و به وسیله پیامبرت نبی رحمت
به سوی تو می آیم. ای محمد! من به وسیله تو به سوی پروردگارم می روم تا
حاجتم برآورده شود. خداوندا او را شفیع من قرار ده» ^(۱۷۵) و خداوند حاجتش
را برآورده ساخت و پیامبر را شفیع او قرار داد و شفایش بخشید. این گونه
توسل مصداق سخن خدای متعال در این آیه است که می فرماید: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ﴾ ^(۱۷۶) : «و برای تقرب به او وسیله ای بجوئید» و نیز در این آیه که می
فرماید: ﴿يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ ^(۱۷۷) : «برای تقرب به پروردگارشان وسیله
ای می جویند».

تا اینجا برخی مسائل مورد اختلاف را عرضه داشتیم و به آثار ظاهری آنها
اشاره کردیم. در بحث بعد انگیزه اصلی و علت حقیقی اختلافات، یعنی دو

عنوان آتی را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ استکبار مخلوقات در طول تاریخ

۲ نیاز سلطه حاکم در این امت به ارائه چهره خاصی از پیشوایان انسانیت که
با چهره فرو رفته در شهوات خودشان تناقض نداشته باشد . که بیان آن چنین
است:

الف - اولین انگیزه حقیقی در پیدایش اختلاف در ابتدای خلقت

خداوند سبحان در بیان داستان ابلیس و سجده نکردنش بر آدم علیه‌السلام فرمائی:

۱ ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (۱۷۸)

«فرمود: ای ابلیس! چه مانعت شد که بر آنچه به دست قدرت خود آفریدم سجده کنی؟! استکبار ورزیدی یا از برترین ها بودی؟! گفت: من از او بهترم...»
۲ ﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾ (۱۷۹)
«گفت: من کسی نیستم که برای بشری سجده کنم که او را از گل خشکیده برگرفته از گل بدبو آفریدی!»

آری، ابلیس در ابتدا به درازای عمر فرشتگان، خدای سبحان را به وحدانیت و یگانگی و بی شریک بودن عبادت کرد. سپس برای آدم، صفی و برگزیده خدا در عصر خویش، سر فرود نیاورد و او را کوچک شمرد و آن شد که شد. اما مردمانی که استکبار ورزیدند و انبیا و برگزیدگان خدا را کوچک شمردند نیز بسیار و بی شمارند که به نمونه هایی از رفتار آنان اشاره می کنیم.
در امتهای پیشین:

قوم نوح و عاد و ثمود به پیامبرانشان گفتند:

۱ ﴿مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا... وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ﴾ (۱۸۰)

«تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم ... و هیچگونه فضل و برتری برای شما بر خود نمی شناسیم»

۲ ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ (۱۸۱)

«این جز بشری همانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری بیابد».

۳ ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...﴾ (۱۸۲)

«شما تنها بشری همانند ما هستید...».

۴ ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ (۱۸۳)

«این نیست مگر بشری همانند شما که از آنچه می خورید، می خورد و از

آنچه می نوشید، می نوشد».

و انبیا در پاسخ این اعتراض و اهانت امتهایشان به آنها می گفتند:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ﴾ (۱۸۴)

«آری ما نیز بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند به هرکس از بندگانش

که بخواهد نعمت می بخشد».

در عصر خاتم انبیاء صلی و سلمه

ابن حجر در اصابه، در شرح حال «ذو الخویصره» رئیس خوارج از «أنس» روایت کند که گفت: «در زمان رسول خدا صلی و سلمی بود که عیال داشت و آنرا شش ما را به شگفت می آورد. نزد رسول خدا صلی و سلمی گردیدیم و او را شش خود را اوصافش را بیان کردیم باز هم او را نشناخت. در حال سخن گفتن از او بودیم که ناگهان پیدا شد و گفتیم: این همان است! فرمود: «شما مرا از مردی خبر می دهید که در چهره اش چرکینه ای از مُهر شیطان است» آن مرد پیش آمد و بر بالای سر جمع ایستاد و به آنها سلام نکرد. رسول خدا صلی و سلمی فرمود: «تو را من» را به خدا سوگند می دهم، آیا هنگامی که به این مجلس رسیدی گفتی: «در این قوم کسی برتر از من یا بهتر از من نیست؟» گفت: به خدا سوگند آری! سپس وارد (مسجد) شد تا نماز بگزارد که رسول خدا صلی و سلمی فرمود: «چه کسی این مرد را می کشد؟» تا آخر حدیث که فرمود: «اگر کشته شود، دو نفر از امت هم اختلاف نمی کنند». (۱۸۵)

در عصر ما

آن مرد بظاهر آگاه سعودی بود که گفت: «محمد مردی مثل من بود و مرد!» علت این سخن نیز استکبار و خودبزرگ بینی است. همانگونه که پیشینیان بودند.

فشرده بحث دیدیم که ابلیس، صفی و برگزیده خدا آدم علیهاالسلام از خود نمی بیند و برای او کرنش نمی کند و می گوید: «او بشر است.» و دیدیم که قوم نوح و عاد و ثمود، انبیای الهی را برتر از خود نمی دانستند و به آنان می گفتند: «شما تنها بشری همانند ما هستید.» و ذوالخویصره رئیس و ریشه خوارج به جمعی که رسول خدا صلی و نیلمی بین بود گفت: «این قوم کسی برتر یا به تر از من نیست!».

و در عصر ما نیز بدان گونه است. پس، اولین سبب و انگیزه اهانت به برگزیدگان الهی، استکبار و خودبزرگ بینی آدمیان است.

ب - دومین انگیزه پیدایش اختلاف

دومین انگیزه پیدایش اختلاف در امت اسلامی در طول تاریخ، نیاز سلطه های حاکم بر مسلمانان به ارائه چهره ای خاص از پیشوایان انسانیت یعنی: انبیا و اصفیای برگزیده خداوند است. چهره ای که با زندگی هوسبازانه و شهوت آلود آنها تضاد و تناقضی نداشته باشد.

بدین خاطر، بخشی از برنامه های این دو گروه آن شد که، آیات خدا را به گونه ای تأویل و معنی کنند که انبیا و برگزیدگان الهی را نیز گناهکار و غیر منزّه جلوه دهند، و بعد، روایاتی را درباره فرو شدن آنها در سرگرمیها و شهوات ساخته و پرداخته کردند و گاهی از اسرائیلیات و روایات تورات و انجیل بهره جستند. همانگونه که درباره داود پیامبر عليه السلام اوریا^(۱۸۶) و غیر آن روایت کردند، و نیز، نمونه های بسیاری که در سیره انبیا عليهم السلام و انتشار دادند و ما پیش از این برخی از آنچه را که در سیره افضل انبیا و خاتم آنان روایت کرده اند،

یادآور شدیم. و در همین مسیر، یعنی مسیر همانند نشان دادن انبیا و اوصیا با دیگر افراد بشر، و اینکه امتیازی بر غیر خود ندارند، آیات صریح قرآنی درباره معجزات ایشان را تأویل و توجیه کردند و روایاتی همگون با گفتار خود، ساخته و منتشر نمودند تا مثلاً ساختن پرندۀ ای گلی از سوی عیسی عليه السلام دمیدن در آن و پرندۀ شدنش به اذن خدا را امری بشری و عا دی جلوه گر سازند.

در مقابل این احادیث و اینگونه تأویل و توجیه آیات کتاب خدا، با چنان انگیزه هایی که گذشت، در کتابهای تفسیر و حدیث و سیره، روایات دیگری

است که دلالت بر امتیاز و ویژگی انبیا و برگزیدگان الهی دارد و بخشی از مسلمانان بدانها ایمان آورده و آیات کتب خدا را بر اساس آن احادیث تفسیر و معنی کرده اند. و نتیجه آن دیدگاه ویژه هریک از دو گروه درباره صفات خدا و صفات انبیا و عرش و کرسی و سایر معارف اسلامی است که با دیدگاه گروه دیگر تناقض دارد، و هر طایفه ای بدانچه در اختیار دارد ایمان آورده و مخالفان نظریه خود را تکفیر می کند، که تفرقه های طول تاریخ نتیجه و اثر آن است. اما علاج و چاره به گونه ای است که به یاری خدای متعال آن را در «خلاصه و خاتمه» این بحث بیان می داریم.

حدیثی و نظرات پیشینیان خود را که منشأ اختلاف شده، در معرض بحث علمی استوار و بر حق قرار دهد و از تکیه بر جوسازی و فشار و دشنام و افتراء به سود گروه و دیدگاه خود پرهیز نماید که خدا ما را از آن نگاه دارد و سپس با تجرد علمی و ذهن باز به دیدگاه گروه دیگر گوش فرا دهد، که حقیقت زاده بحث و بررسی است.

و راه صحیح رسیدن به آن اینکه، علمای مسلمان با تجرید علمی صرف به این بحث ها روی آورند و نتیجه آن را به نشست های بزرگ علمی اسلامی مانند: جامع ازهر شریف در قاهره و جامعه اسلامی مدینه منوره و رابطه العالم الاسلامی در مکه و جوامع اسلامی بزرگ نجف اشرف و قم و خراسان و قیروان و زیتونه، عرضه نمایند تا آنها را بررسی و تفکیک و ناب سازند. سپس نتیجه آن را برای نشر در اختیار حکومت های بلاد اسلامی قرار دهند تا همه مسلمانان بدان دسترسی داشته باشند و هر گروهی بخواهد نظر و دیدگاه گروه دیگر را به درستی دریابد، آشکارا و بی غموض و اشکال بدان دست یابد و بتواند رأی دیگری را با بهترین شیوه پذیرفته و یا برادر مسلمانش را در نظریه اش معذور بدارد. و بدین گونه، همه مسلمانان نظرات یکدیگر را بفهمند و به هم نزدیک شوند و تلاش خود را در اصلاح امور خویش یکسان سازند. ^(۱۸۷)

و در این مسیر، ضروری آن است که ابتدا مصادر و منابع شریعت اسلامی و کیفیت دریافت مسلمانان از آنها و راه های رسیدن به سنت نبوی، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

اینجانب برای رسیدن به این هدف بزرگ بود که از خدای متعال استمداد جسته و با روش زیر به تألیف این کتاب پرداختم.

رسول خدا صلی و علیهما و آلهما و سلم فرمود: «خُذُوا مِنْ سُنَّتِي وَ سُنَّةِ خُلَفَائِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَصُوا عَنْهَا بِالْوَجْدِ» «سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من را بگیرید و با چنگ و دندان نگاهشان دارید» و سپس همین مکتب برخی از آراء و نظرات و اجتهادات شخصی آنها را جزء مصادر و مدارک شریعت اسلامی به حساب آورده است. (۱۹۰)

چنانکه امامان دوازده گانه نیز در نزد پیروان مکتب اهل البیت علیهم السلام و آنها ایشان را از راههای وصول به شریعت اسلامی می دانند و هر آنچه از رسول خدا صلی و علیهما و آلهما و سلم شریعت و احکام الهی کنند، همه را بدون تردید از آنها می گیرند. پس به ناچار باید دلایل هر دو طرف در این راه ناب و شفاف گردد.

دوّم نظرات و دیدگاه های هر دو مکتب درباره مصادر و مدارک شریعت اسلامی را با امانت علمی مورد بررسی قرار داده و این بحث ها را با ذکر برخی از عملکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دو مکتب و آثار آن در جامعه اسلامی به آخر بردم.

سوّم در پایان، برخی از تهمت های بسته شده بر مکتب اهل البیت علیهم السلام آورده و به ناب سازی و شفافیت این مکتب پرداختم . از خداوند متعال درخواست می کنم تا به لطف خود م را در بحث و بررسی روایات این دو مکتب درباره قرآن کریم نیز توفیق عطا فرماید.

و اکنون این مباحث را به جامعه گرانقدر اسلامی عرضه می دارم و امید آن دارم که با دید علمی صرف در آن بنگرند و مرا از اشتباهاتم در راه گسترش معارف اسلامی و بستر سازی تقریب و تفاهم میان مسلمانان، آگاه سازند.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ^(۱۹۱) : «بگو: این راه من است. با بصیرت به سوی خدا فرامی خوانم؛ من و پیروانم، و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.»

دیدگاههای دو مکتب

درباره مصادر و مدارک شریعت اسلامی مقدمه در تاریخ اندیشه اسلامی، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام متعارض اسلامی می یابیم: مکتب هیئت حاکمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام و مکتب عثمانی ترکیه، و مکتب امامان اهل البیت علیهم السلام و از دهم^(۱۹۲) این اختلاف همواره در میان دانشمندان و پیروان مسلمان آنها تا عصر حاضر و تا آنگاه که خدا بخواهد نیز ادامه داشته و ادامه دارد.

ما در مباحث آینده، مکتب اول را «مکتب خلفا» و دیگری را «مکتب اهل البیت» می نامیم و ابتدا به بیان منشأ و موارد اختلاف آنها پرداخته و بعد، نمونه هائی را یادآور می شویم.

موارد اختلاف هر دو مکتب درباره قرآن کریم دیدگاه مشترکی دارند و خود را به حلال و حرام و واجب و مستحب آن ملتزم می دانند . ولی در تأویل و معنای آن، به ویژه متشابهاتش به شدت اختلاف نظر دارند. و نیز درباره امور سه گانه زیر اختلاف نظر دارند:

۱ درباره صحابه.

۲ درباره امامت و خلافت که از راههای دستیابی به مصادر و اصول شریعت اسلامی هستند.

۳ درباره مصادر و اصول شریعت اسلامی پس از قرآن.

و به زودی پس از بررسی مصطلحات وارد در این باب به بررسی دیدگاههای هریک از این دو مکتب خواهیم پرداخت . اکنون بحث و بررسی

مصطلحات مشترک در جمیع ابواب این کتاب را آغاز، و سپس کیفیت تدوین کتابهای لغت عرب را مورد توجه قرار می دهیم.

لغات عربی و مصطلحات اسلامی نخست تعریف و تقسیم الف لغت زبان عرب یا نامگذاری اعراب.

ب مصطلح شرعی اسلامی یا نامگذاری شارع مقدس.

ج مصطلح متشرعه یا نامگذاری مسلمانان.

د حقیقت و مجاز.

الف - لغت عرب:

بحث ما درباره «لغت عرب» تنها از آن رو است که «قرآن کریم» به زبان عربی نازل گردیده است. بنابراین می‌گوییم:

بیشتر الفاظ عربی که امروزه به کار می‌بریم، پیش از اسلام و بعد از اسلام تا زمان ما، در همین معانی شایع و رایج بوده است، مانند: «أَكَلَ و نَوْم و لَيْل و نَهَار» که به معنای: «خوردن و خوابیدن و شب و روز» است.

اما برخی از این الفاظ در زبان عرب معانی متعدد دارد، مانند لفظ: «غُنْم» که در ابتدا به معنای: «کسب سود» بوده است؛ سپس در همین زبان به معنای: «دستیابی آسان بر شیئی» استعمال گردیده و پس از آن در اسلام به معنای: «دستیابی مطلق بر شیئی» به کار رفته است، آسان و غیر آسان.

گاهی نیز یک لفظ واحد نزد قبیله‌ای به یک معنی و نزد قبیله دیگر به معنای دیگر به کار رفته است، مانند لفظ: «أَثْلَب» که در زبان حجازی «حَجَر» و سنگ است و در زبان تمیمی «تراب» و خاک. (۱۹۳)

در زمان ما نیز، لفظ: «مبسوط» در نزد عراقی‌ها به معنای «مضروب» است و نزد سوری‌ها و لبنانی‌ها به معنای «مسرور» به کار می‌رود. در چنین حالاتی مثلاً لازم است بگوییم: «أَثْلَب» در زبان تمیمی به معنای فلان و در زبان حجازی به معنای فلان است. همچنین است لفظ «مبسوط».

ب - مصطلح اسلامی یا نامگذاری شارع مقدس

پس از بعثت رسول خدا صلی و سلم فی الزمان العربی در معانی دیگری غیر از معنای رایج خود در نزد عرب به کار گرفته شد، مانند لفظ : «صلاة» که به معنای مطلق «دعا» به کار می رفت و پیامبر صلی و سلم علیه السلام در معانی مختلفی شامل: قرائت و اذکار ویژه همراه با افعالی چون قیام و قعود و رکوع و سجود به کار برد؛ اموری که نزد عرب ناشناخته بود. و این همان است که ما «مصطلح شرعی یا اسلامی» اش می نامیم. چه معنای اصلی لفظ تغییر کند و مانند «صلاة» معنای تازه بیابد، و چه خود شارع لفظ تازه ای بیاورد و در معنای تازه به کار گیرد، مانند لفظ «رحمان» که صفت ویژه خدای متعال باشد.

«مصطلح شرعی» تنها از راه ورود آن لفظ در «قرآن کریم» یا «حدیث شریف نبوی» شناخته می شود، و بدون آن مصطلح شرعی نداریم.

ج - مصطلح متشرعه یا نامگذاری مسلمانان:

برخی از الفاظ چنانند که در نزد همه مسلمانان معنای خاص یافته اند، مانند: «اجتهاد» و «مجتهد» که در نزد مسلمانان درباره «فقه» و «فقیه» به کار می روند، در حالی که این دو لفظ در زبان عرب به معنای: «کوشیدن در طلب امر»

و «کوشنده» است، و به همین معنی در حدیث رسول خدا صلی و علیهم السلام آمده است: «مجتهد و فقیه» و «فقیه» در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی نیامده است، و ما اینگونه نامگذاری را «عرف متشرعه» یا «نامگذاری مسلمانان» می نامیم. (۱۹۴)

«اجتهاد» و «مجتهد» به معنای «فقه» و «فقیه» در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی نیامده است، و ما اینگونه نامگذاری را «عرف متشرعه» یا «نامگذاری مسلمانان» می نامیم.

برخی از اینگونه نامگذاری ها چنان است که تنها در نزد بخشی از مسلمانان شایع و رایج است، مانند کلمه: «صوم زکریا» که نزد برخی از مسلمانان (اهل کتاب پیش از بعثت) در «صوم سکوت» به کار رفته است، که بهتر است اینگونه اصطلاح را به نام همان منطقه ای بنامیم که در آن رایج است و مثلاً بگوییم: این اصطلاح مسلمانان بغداد است، یا اصطلاح مسلمانان قاهره است، و نامیدن آن به «اصطلاح مسلمانان» یا «عرف متشرعه» به نحو مطلق و غیر مقید صحیح نباشد.

همچنین است حال اسامی شایع در نزد پیروان برخی از مذاهب اسلامی یا برخی از فرقه هائی که خود را به اسلام منتسب می دانند، مانند لفظ «شاری» و «مشرک» در نزد خوارج، که «شاری» در نزد آنها به معنای «مجاهد» در نزد

عموم مسلمانان است، و «مشرک» در نزد آنها، همه مسلمانان و همه کسانی اند که منتسب به خوارج نیستند.

و لفظ «رافضی» که برخی از پیروان مکتب خلفا برای عیب جوئی بر پیروان مکتب اهل البیت علیهم‌السلام^[۱] می‌کنند.

و نیز، «ناصبی» در نزد پیروان مکتب اهل البیت علیهم‌السلام^[۲] دشمنان ائمه علیهم‌السلام^[۳] می‌کنند.

در چنین حالتی، اولی را «اصطلاح خوارج»، دومی را «اصطلاح مکتب خلفا»، و سومی را «اصطلاح مکتب اهل البیت» می‌نامیم.

و بنا بر آنچه یادآور شدیم، هرگاه لفظ «ناصبی» را در عبارات مکتب خلفا یافتیم، تفسیر آن به دشمنان اهل البیت علیهم‌السلام^[۴] . همچنین است لفظ «شاری» در نزد غیر خوارج که نباید معنای مصطلح در نزد خوارج را از آن بفهمیم.

د - حقیقت و مجاز:

هرگاه استعمال لفظی در معنای خود چنان شایع باشد که به هنگام شنیدن، چیزی جز همان معنی به ذهن شنونده نیاید، کاربرد این لفظ در این معنی را «کاربرد حقیقی» نامند، مانند لفظ «أسد» برای شیر درنده و نه غیر آن، و لفظ «صلاة» برای اعمال همراه با اذکار خاص که مسلمانان جز آن را از این لفظ نمی فهمند. در چنین حالی استعمال لفظ «أسد» برای شیر درنده، و استعمال لفظ «صلاة» برای آن اعمال مخصوص، «استعمال حقیقی» باشد، که اولی را «حقیقت لغوی» و دومی را «حقیقت شرعی» نامند.

گاهی نیز لفظ «أسد» به کار می رود ولی مقصود از آن «مرد شجاع» است. مثلاً گفته می شود: «رأيت أسدا يتكلم في المسجد: شیری را دیدم که در مسجد سخن می گفت» چنین کاربردی را «استعمال مجازی» نامند و گویند: استعمال «أسد» درباره مرد شجاع، استعمالی مجازی است. البته چنین کاربردهایی باید با قرینه کلام یا مقام همراه باشد تا دلالت نماید که مقصود از «أسد» معنای حقیقی آن نیست، مانند این قرینه که: «در مسجد سخن می گفت» زیرا، شیر سخن نمی گوید، و این دلیل آن است که مقصود گوینده «مرد شجاع» بوده نه «شیر درنده».

دوم چگونگی تألیف مجموعه های لغت عرب دانشمندان لغت شناس عرب هنگامی که در قرن دوم و سوم هجری به تدوین و گردآوری لغات عرب پرداختند، هرگونه معنایی را که از دوران جاهلیت تا زمان خودشان برای هر لفظی یافتند، در برابر آن ثبت کردند، و به شیوع آن در نزد اهل لغت یا شرع اسلام یا مسلمانان کاری نداشتند، جز آنکه فقهای مسلمان در طول قرون با

کوشش ارزنده خویش به تعیین و تعریف «مصطلحات اسلامی فقهی» همانند :
 «صلاة و صوم و حج» و غیر آنها پرداختند و بدین خاطر، مصطلحات اسلامی
 فقهی در نزد همه مسلمانان معروف و مشهور شد. ولی چون چنین کوششی در
 تعریف «مصطلحات اسلامی غیر فقهی» انجام نگرفت، برخی از این مصطلحات
 در نزد مسلمانان ناشناخته ماند، بگونه ای که نمی دانند آیا این از نوع «اصطلاح
 شرعی» است؟ یا از نوع نامگذاری مسلمانان و «اصطلاح متشرعه» است؟ و این
 ابهام باعث اشتباه و غموض در درک «مفاهیم اسلامی» گردید، چنانکه گاهی در
 شناخت برخی از احکام اسلامی نیز تأثیر گذاشت : مانند آنچه درباره دو لفظ :
 «صحابی و صحابه» اتفاق افتاد و ما در بحث آینده به بررسی آن خواهیم
 پرداخت. بحث اول دیدگاه دو مکتب درباره «صحبت و صحابه»

فصل اول تعریف صحابی در دو مکتب:

الف تعریف صحابی در مکتب خلفا.

ب تعریف صحابی در مکتب اهل البیت.

ج ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا.

د - اشکال بر ضابطه شناخت صحابی.

فصل دوم عدالت صحابه در دو مکتب:

الف عدالت صحابه در مکتب خلفا.

ب عدالت صحابه در مکتب اهل البیت.

ج - ضابطه شناخت مؤمن و منافق.

فصل سوم فشرده بحث صحابه در دو مکتب:

الف صحابی و عدالت او در مکتب خلفا.

ب صحابی در مکتب اهل البیت.

مؤلف گوید: «اگر پژوهشگری به اجزای کتاب ما: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» مراجعه نماید، عمق تسامح و تساهل و سهل انگاری مکتب خلفا درباره صحابه و زیان آن بر «علم حدیث» را درمی یابد.

ب - تعریف صحابی در مکتب اهل البیت علیهم السلام

مکتب اهل البیت علیهم السلام: «تعریف صحابی همان است که در قاموس های لغت عرب آمده و گفته اند:

«صحابه» جمع «صاحب» به معنای معاشر و ملازم و همراه است . و

«صحابی» یعنی یک نفر از «صحابه» رسول خدا صلی و کلمه معاشر و ملازم و

همراه آن حضرت بوده است. و این تنها درباره کسی صادق است که مصاحبت و

همراهی اش بسیار باشد. زیرا، مقتضای مصاحبت، همراهی دراز مدت است. ^(۱۹۷)

و چون مصاحبت امری دو طرفه است، بناچار باید لفظ «صاحب» و جمع آن

«صحابه» در کلام به اسم دیگری اضافه گردد مضاف و مضاف الیه چنانکه

در قرآن کریم نیز، بدین گونه است: «یا صاحبی السّجن»: «ای دو همراه زندانیم»

و: «أصحاب مُوسی» «همراهان موسی» ^(۱۹۹) و در عصر رسول

اکرم صلی و نبی مرفوعه صلی الله علیه و آله: «أصحاب رسول الله» و «أصحاب رسول الله».

یعنی صاحب و اصحاب را به رسول خدا صلی و اضافه می کردند و همان گونه که

گفته می شود: «اصحاب بیعت شجره» و «اصحاب صُفّه». یعنی همه را با اضافه

و نسبت به غیر آن می آوردند. و لفظ «صاحب و اصحاب» در آن دوران به

تنهائی و بدون مضاف الیه، نام اصحاب رسول خدا صلی و نبی مرفوعه صلی الله علیه و آله

پیرو مکتب خلفا به تدریج «اصحاب رسول الله» را بدون مضاف الیه

«صحابی» و «اصحاب» نامیدند. پس، این نامگذاری از نوع نامگذاری مسلمانان و «مصطلح متشرعه» است و نه مصطلح شرعی.

ج - ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا

شرح حال نویسان مکتب خلفا برای شناخت «صحابی» ضابطه ای دارند که «ابن حجر» آن را در اصابه آورده و گوید:

«از جمله سخنان مجملی که از پیشوایان (حدیث) در معرفی «صحابی» و شناخت او به ما رسیده اگر چه نصّی بر آن نیست روایتی است که «ابن ابی شیبه» در مصنف خود از طریقی نامردود آورده که: «آنان (خلفا) در فتوحات تنها صحابه را فرماندهی و امارت می دادند.» (۲۰۰)

طریق نامردود مورد اشاره، روایتی است که طبری و ابن عساکر با سند خود از

«سیف» از ابوعثمان از خالد و عباده آورده اند و در آن روایت گوید :
«فرماندهان همیشه از صحابه بودند مگر آنگاه که شخص مناسب مقام را در بین آنها نمی یافتند.» (۲۰۱)

و طبری در روایت دیگری از «سیف» گوید: «خلیفه عمر تا آنجا که فرد مناسب و با کفایت جنگی در بین «صحابه» می یافت، از دادن فرماندهی به وی عدول نمی کرد؛ و اگر نمی یافت فرماندهی را به «تابعین به احسان» می سپرد .
و توبه کنندگان از ارتداد هرگز در ریاست و فرماندهی طمع نمی کردند.» (۲۰۲)

د - اشکال ضابطه شناخت صحابی مرجع و مصدر

هر دو روایت، «سیف بن عمر» است که از دید حدیث شناسان متهم به جعل حدیث و زندقه است. (۲۰۳)

سیف این ضابطه را از شخصی به نام «ابوعثمان» روایت می کند، ابوعثماني که در روایات سیف از «خالد و عباد» روایت کرده و سیف در خیال خود او را «یزید بن اسید غسانی» نامیده است، و این نام از راویان ساخته و پرداخته خود سیف است. (۲۰۴)

از راویان که بگذریم، محتوای این روایات نیز با واقعیت تاریخی ناسازگار است. زیرا، صاحب «أغانی» روایت کرده و گوید: «امرؤ القیس به دست عمر اسلام آورد و عمر او را پیش از آنکه حتی یک رکعت نماز بخواند به ولایت و فرماندهی منصوب کرد. مشروح این خبر در روایت بعد آن از «عرف بن خارجه مرّی» است که گوید:

«به خدا سوگند من در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او بودم که دیدم مردی کج پای اندک موی تاس از بالای سر مردم گام برمیداشت تا روبروی عمر ایستاد و او را به خلافت تهنیت گفت. عمر پرسید تو که هستی؟ گفت من مردی نصرانی ام. من «امرؤ القیس عدی کلبی» هستم. عمر او را شناخت و گفت: چه می خواهی؟ گفت: اسلام را. عمر اسلام را بر او عرضه کرد و وی آن را پذیرفت. سپس نیزه ای خواست و پرچم امارت و فرماندهی او بر مسلمانان «قضاعه» (۲۰۵) در شام را بر آن بست و او در حالی بازگشت که آن پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود.». (۲۰۶)

همچنین است داستان امارت بخشیدن عمر به «علقمه بن علائه کلبی» پس از ارتداد او. چنانکه در «آغانی و اصابه» ^(۲۰۷) در شرح حال وی آمده است :

«علقمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او به طاعت رسول خدا نائل گردید. سپس در زمان ابوبکر مرتد شد. ابوبکر خالد را به سویش فرستاد و او بگریخت. گفته اند: سپس بازگشت و اسلام آورد.».

این داستان در «اصابه» چنین است: «علقمه در زمان عمر شراب نوشید و عمر او را حدّ زد و وی مرتد شد و به روم پیوست . پادشاه روم گرامی اش داشت و به او گفت: تو پسر عموی «عامر بن طفیل» هستی! او خشمگین شد و گفت: من جز به عامر شناخته نشوم! ^(۲۰۸) سپس بازگشت و اسلام آورد. گویند : هنگامی که به مدینه بازگشت در تاریکی شب با عمر بن خطاب روبرو شد و چون عمر شبیه خالد بود و خالد از دوستان وی، علقمه او را خالد پنداشت و بر او سلام کرد و گفت: عمر تو رت از فرماندهی عزل کرد؟ عمر پاسخ داد : آری چنین است. علقمه گفت: به خدا سوگند عزل تو تنها از روی بخل و حسد بود . عمر گفت: برای یاری ما چه در چنته داری؟ او گفت: پناه بر خدا! عمر بر ما حق شنیدن و اطاعت دارد و ما بر خلاف او کاری نمی کنیم! فردای آن روز که عمر بار عام داد، خالد و علقمه بر او وارد شدند و علقمه در کنار خالد نشست . عمر روی به علقمه کرد و گفت : بگو بدانم علقمه! این تو بودی که آن سخنان را به خالد گفتی؟ علقمه روی به خالد کرد گفت: ابا سلیمان! آیا آنچه گفتم بازگو کردی؟ خالد گفت: وای بر تو! به خدا سوگند من پیش از این با تو رو یا روی نشده ام! من گمان می کنم او (عمر) را دیده ای ! علقمه گفت : آری به خدا سوگند او را دیده ام! سپس رو به عمر کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! چیزی جز نیکی نشنیدی. عمر گفت: آری چنین است. آیا می خواهی تو را فرمانروای

۱۳۳

دادیم تا گواه بر مردم باشید». و رسول خدا صلی و سلم «وَأَعْلَمُ الْبَشَرِ مَا لَمْ يُخَبَّرُوا بِهِ»

دادگر تفسیر فرمود. پس صحابه دادگران امت، پیشوایان هدایت، حجت های

دین و راویان کتاب و سنت اند، و خدای عزوجل دست یازیدن بر راهشان و

سیر کردن در مسیرشان و اقتدا نمودن به آنها را محبوب و فراخوان کرده و

فرموده: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (۲۱۲) : «و هرکس با پیامبر مخالفت

کند... و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، او را به همان راهی که می رود می

بریم...» و ما در اخبار بسیار دیده ایم که پیامبر صلی و سلم «وَأَعْلَمُ الْبَشَرِ مَا لَمْ يُخَبَّرُوا بِهِ»

و رساندن سخنانش به دیگران تشویق و ترغیب کرده و به آنها فرموده: «نُضِرَ اللَّهُ

امراً" سمع مقاتلی فحفظها و وعها حتى يُبْلَغها غيره «: «خداوند مسرور کند

کسی را که سخن مرا بشنود و آن را حفظ و نگاه دارد تا به دیگری برساند «. و

نیز، در خطبه خویش فرموده: «باید شاهدان شما به غایبان برسانند» و فرموده :

«از من به دیگران برسانید اگر چه یک آیه باشد . و احادیث مرا بازگو کنید که

محدودیتی ندارد».

پس از آن صحابه رضیه عنہم و اهل بیت و شهرها و مرزها پراکنده شدند و به

جنگها و فتوحات و فرمانداریها و قضاوت و حکومت پرداختند و هر یک در

محل سکناي خویش آنچه را از پیامبر خدا صلی و سلم «وَأَعْلَمُ الْبَشَرِ مَا لَمْ يُخَبَّرُوا بِهِ»

فتوا و پاسخ سؤالات براساس یافته های خود از رسول خدا صلی و سلم «وَأَعْلَمُ الْبَشَرِ مَا لَمْ يُخَبَّرُوا بِهِ»

آنان جان خویش را با حسن نیت و قصد قربت وقف آموزش احکام و فرائض

و سنن و حلال و حرام خدا به مردم کردند تا آنگاه که خدای عزوجل ایشان را

فراخواند و روحشان را دریافت نمود، که رضوان و رحمت و آمرزش خدا بر

همگی آنان باد...» (۲۱۳)

و ابن عبد البرّ در مقدمه کتابش «الاستیعاب» گوید: «عدالت صحابه همگی ثابت شده است». ^(۲۱۴) او سپس همانگونه که از قول رازی آوردیم به بیان آیات و روایات وارد در حق مؤمنان آنها می پردازد.

و ابن اثیر در مقدمه کتابش «أسد الغابه» گوید: «... سنت هایی که تفصیل احکام و شناخت حلال و حرام و سایر امور دین بر مدار آنهاست، تنها زمانی ثابت می شود که رجال اسناد و راویان آنها شناخته شده باشند و مقدم بر همه، اصحاب رسول خدا صلی و سلمند که اگر کسی از آنها را نداند، نادانی اش نسبت به دیگران بیشتر و انکارش فزون تر است. پس، شایسته آن است که انسب و احوال ایشان به خوبی شناخته شود. «صحابه» پیامبر صلی و سلم را در روایان در همه این موارد مشترکند، مگر در جرح و تعدیل. زیرا آنان همگی عادلند و ایراد و اشکال بر آنها ممنوع است». ^(۲۱۵)

و ابن حجر در فصل سوم کتابش «الاصابه» در بیان حال صحابه و عدالت آنان گوید: «اهل سنت بر اینکه همگی «صحابه» عادلند، اتفاق نظر دارند و کسی در این باره مخالفت نکرده، مگر اندکی از بدعت گذاران». و از ابوزرعه روایت کند که وی گفته است: «هرگاه کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا صلی و سلم را لعن کند بدان که او زندیق است. زیرا، رسول خدا صلی و سلم حق است. قرآن کریم حق است. هر چه پیامبر صلی و سلم حق است و اینها»

همه را تنها «صحابه» به ما رسانیده اند و این گروه می خواهند شاهدان ما را جرح و بی اعتبار نمایند تا کتاب و سنت را تباه و باطل سازند. در حالی که جرح و نقض بر خود این زندیقان سزاوارتر است». ^(۲۱۶)

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره «عدالت صحابه» بود. در بخش بعد دیدگاه مکتب اهل البیت علیهم السلام باره را می آوریم.

ب - دیدگاه مکتب اهل البیت علیهم السلام عدالت صحابه

مکتب اهل البیت علیهم السلام از قرآن کریم می گوید : «در میان صحابه مؤمنانی هستند که خدای سبحان در قرآن کریم آنها را ستوده و درباره «بیعت شجره» فرموده:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾

«خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود گردید و می دانست که در دلهايشان چه می گذرد. از این رو آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد». (۲۱۷)

خداوند متعال چنانکه ظاهر است این ستایش را تنها به مؤمنان حاضر در بیعت شجره اختصاص داده است. و منافقان حاضر در آن مانند «عبدالله بن ابی و اوس بن قیظی» را شامل نگردد. (۲۱۸)

مکتب اهل البیت علیهم السلام با پیروی از قرآن کریم می گوید : «در میان صحابه منافقینی هستند که خداوند در آیات بسیاری آنها را نکوهش کرده و فرموده:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْبِفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾

«برخی از اعراب بادیه نشین پیرامون شما منافقانند . و از اهل مدینه نیز گروهی سخت پای بند نفاقند که تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم و به زودی دوبار عذابشان می کنیم و سپس به سوی عذاب عظیم رانده می شوند». (۲۱۹)

آری، در میان صحابه کسانی بودند که خداوند از «افک»^(۲۲۰) و تهمت آنان بر همبستر رسول خدا صلی و سلم بود و خداوند این را برای کسانی که خداوند درباره آنها فرموده:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...﴾

«و هنگامی که تجارت یا لهو و بازیچه ای را ببینند، پراکنده شده و به سوی آن می روند و تو (پیامبر) را ایستاده رها می کنند...»^(۲۲۱) و چنانکه می دانیم این واقعه زمانی روی داد که رسول خدا صلی و سلم مسجد الحرام را برای خطبه نماز جمعه می خواند.

و نیز، در میان صحابه کسانی بودند که می خواستند رسول خدا صلی و سلم را در عقبه هرشی «به هنگام بازگشت از «تبوک» یا «حجة الوداع» مخفیانه ترور نمایند.^(۲۲۲)

و می دانیم که شرافت صحبت و همراهی با رسول خدا صلی و سلم را از دواج با آن حضرت برتر نیست. زیرا، مصاحبت زنان رسول خدا صلی و سلم را برترین درجات هم صحبتی و همراهی است. ولی در عین حال خدای متعال آنها را مخاطب ساخته و می فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَن يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا. يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ...﴾

«ای زنان پیامبر! هر کدم از شما گناه آشکاری مرتکب شود، عذابش مضاعف گردد، و این برای خدا آسان است. و هر یک از شما برای خدا و پیامبرش

فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، پاداشش را دو چندان دهیم و روزی ارزشمندی برایش آماده کرده ایم. ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید...» (۲۲۳)

و درباره دو تن از آنها فرموده:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ... ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ. وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ... وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي...﴾

«اگر شما دو زن توبه کنید (به نفع شماست) زیرا، دلهایتان از حق منحرف گشته، و اگر بر ضد او (پیامبر) همدست شوید، بدانید که خداوند و جبرئیل و صالح مومنان یاورش بوده و فرشتگان بعد از آن پشتیبانند خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است که در تحت سرپرستی دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت کردند، و آن دو مصاحب به هیچ روی از خدا بی نیازشان نساختند، و به آنها گفته شد: با دوزخیان داخل دوزخ گردید! و خداوند برای مؤمنان زن فرعون را مثل زده است، آنگاه که گفت: پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت نزد خودت بنا کن ... و نیز مریم دخت عمران را...» (۲۲۴)

و رسول خدا صلی و آله علیہ السلام در روز قیامت فرموده :
 «روز قیامت افرادی از امتم را به صحنه آورده و به سوی جهنم می رانند ! من می گویم: پروردگارا! اینها اصحاب منند! گفته می شود: تو نمی دانی بعد از رفتنت چه بدعت ها گذاردند! و من نیز همان را می گویم که عبد صالح

خدا(عسی بن مریم علیها السلام): «من تا زمانی که در میانشان بودم بر حالشان آگاهی داشتم، ولی هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی» (۲۲۵) و به من گفته می شود: «این گروه از زمانی که از آنها جدا شدی پیوسته به گذشته های خود بازگشتند.» (۲۲۶)

و در روایت دیگری فرموده: «مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آوردند که تا آنان را شناختم از من جدایشان کنند ! می گویم : اصحاب من ! (خداوند) می گوید: تو نمی دانی بعد از رفتنت چه بدعت ها گذاردند!» (۲۲۷)

و در صحیح مسلم آمده است که: «مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آوردند که تا آمدنشان را نظاره می کنم، از من جدایشان می کنند ! می گویم : پروردگارا! اصحاب من! گفته می شود: تو نمی دانی بعد از رفتنت چه بدعت ها گذاردند.» (۲۲۸)

فصل سوم فشرده بحث صحابه در دو مکتب

الف - صحابی و عدالت او در مکتب خلفا

پیروان مکتب خلفا می گویند: «صحابی کسی است که پیامبر صلی و آله و سلم را با او به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد، گر چه بخشی از روز باشد . و اینکه، تا سال دهم هجری هیچکس در مکه و طائف نبود مگر آنکه اسلام آورد و در «حجة الوداع» با پیامبر حضور یافت. و هیچکس از قبیله اوس و خزرج نماند مگر آنکه تا اواخر عمر رسول خدا صلی و آله و سلم را با او دید و خطبه آنها را شنید»
را به فرماندهی و حکومت بلاد مفتوحه برمی گزیدند، و روی همین اصل عده بسیاری را در شمار صحابه آورده اند، کسانی را که ما در کتابمان «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» اثبات کرده ایم که آنها جعلی و ساختگی هستند و وجود خارجی نداشته اند.

پیروان این مکتب همه صحابه را عادل می دانند، و خدشه و اشکال بر آنها را روا نمی دارند، و هر کس یکی از آنها را مورد خدشه قرار دهد، زندیقش می نامند، و در نتیجه، به هر چه که این صحابی اصطلاحی روایت کند خود را ملتزم می دانند، و معالم دین خود را از همگی آنها دریافت می کنند.

ب - صحابی در مکتب اهل البیت علیہا السلام

یروان مکتب اهل البیت می گویند: «لفظ «صحابی» مصطلح شرعی نیست . بلکه حال او حال سایر مفردات لغت عرب است. «صاحب» در لغت عرب به معنای ملازم و معاشر و همراه است و تنها به کسی گفته می شود که ملازمت و همراهیش بسیار باشد. و «صحبت و مصاحبت» نسبتی دو طرفه است، و بدین خاطر، لفظ «صاحب» و جمع آن «اصحاب و صحابه» همیشه در کلام به صورت «مضاف» می آیند . چنانکه در قرآن کریم فرموده : «یا صاحبی السّجن» و «أصحابُ موسی» و در زمان رسول خدا صلی و نیلیموین گویند استعمال

می گردید و گفته میشد: «صاحب رسول الله و اصحاب رسول الله» . یعنی : صاحب و اصحاب به رسول الله صلی و نیلیموین و اصطلاحی استعمال می ماندند «اصحاب الصفّه» که به ساکنان «صفّه» در مسجد پیامبر صلی و نیلیموین پس از آن استعمال گردید و مقصود از آن «اصحاب رسول الله» بود و نام آنها گردید.

بنابراین، «صحابی و صحابه» از اصطلاحات متشرعه و نامگذاری مسلمانان است و اصطلاح شرعی و اسلامی نیست».

اما عدالت صحابه، یروان مکتب اهل البیت در پیروی از قرآن کریم می گویند: «در میان صحابه منافقانی بوده اند که بر نفاق پای می فشردند، و همبستر رسول خدا صلی و نیلیموین و همکاران او بودند، و کوشیدند تا رسول خدا صلی و نیلیموین را با پیغمبر صلی و نیلیموین و اهل بیت او در میان خود و با او فرموده: «فرا روی رسول خدا صلی و نیلیموین می گیرید و از خطرات فریاد می زند: اصحاب من! اصحاب من! و به او گفته می شود: تو نمی دانی بعد از رفتنت

چه بدعت ها گذاردند: آنها از روزی که از ایشان جدا شدی پیوسته به گذشته خویش بازگشتند». برخی از آنها نیز مؤمنانی هستند که خدا و رسول آنها را مورد ثنا و ستایش قرار داده اند، و همه ثنا و ستایش وارد در قرآن و حدیث ویژه اینان است. و رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام را ملائقت بر حبّ و بغض امام علی علیه السلام است. و بدین خاطر پیروان مکتب اهل البیت حال راوی را مورد توجه قرار می دهند تا اگر از کسانی است که با امام علی علیه السلام اهل البیت علیه السلام دشمنی کرده، روایت او را نپذیرند و خود را بدان ملتزم ندانند، صحابی باشد یا غیر صحابی!

این دیدگاه دو مکتب در تعریف «صحابی و عدالت او» بود. در بحث بعد دیدگاه آنها درباره «امامت و خلافت» را مورد بررسی قرار می دهیم.

بحث دوم دیدگاه دو مکتب درباره «امامت و خلافت»

واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام

دیدگاه مکتب خلفا درباره امامت

دیدگاه مکتب اهل البیت درباره امامت

فشرده بحث امامت در دو مکتب

فصل اول واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام

موضوع نوشتن وصیت رسول خدا صلی و سلم

موضع عمر به هنگام وفات رسول خدا صلی و سلم

جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر.

دفن رسول خدا صلی و سلم

تحصن در خانه فاطمه علیها السلام

کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند.

مرگ ابوبکر و جانشینی عمر.

جریان شوری و بیعت با عثمان.

امام علی علیه السلام که خلافت از او دور شده است.

بیعت با امام علیها السلام

(۱۷۵) مراجعه کنید: بخش شفیع قرار دادن پیامبرص، ص ۴۹ همین کتاب.

(۱۷۶) مائده / ۳۵.

(۱۷۷) اسراء / ۵۷.

(۱۷۸) ص / ۷۶ ۷۵.

(۱۷۹) حجر / ۳۳.

(۱۸۰) هود / ۲۷.

(۱۸۱) مؤمنون / ۲۴.

(۱۸۲) ابراهیم / ۱۰.

(۱۸۳) مؤمنون / ۳۳.

(۱۸۴) ابراهیم / ۱۱.

(۱۸۵) ذوالخویصره تمیمی حرقوص بن زهیر ریشه خوارج، او هنگامی که رسول خداص در حال تقسیم چیزی بود گفت: یا رسول الله! عادلانه تقسیم کن! فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نورزم چه کسی عدالت می ورزد؟! و درباره او فرمود: او را یارانی است که هر یک از شما نماز و روزه اش را در برابر نماز و روزه آنها ناچیز می شمارد. ولی آنها چنان از دین بیرون می روند که تیر از کمان. شرح حال او را در اصابه و اسدالغابه، و مشروح سخن رسول خدا درباره او و خوارج و جنگ امام علی علیه السلام در صحیح مسلم، باب ذکر الخوارج و باب التحریض علی قتل الخوارج، و باب الخوارج شر الخلق و الخلیقه، می یابید.

(۱۸۶) مراجعه کنید: تاریخ طبری، اخبار سیره داود نبی و دیگر کتب تاریخی.

(۱۸۷) اینجانب ضرورت انجام بحث های موضوعی مقارن در سنت رسول خداص را با شیوه علمی صرف برای علمای مسلمان و نویسندگان و متفکرانشان در مصر و حجاز و شام و لبنان و هند و پاکستان و عراق و غیر آنها توضیح دادم. چه در مجامع اسلامی و چه در نشستهای علمی و یا دیدارهای دو نفره با علما و دانشمندان. و از خدا مدد خواسته و حدود پنجاه و چند سال است

که این بررسی ها را انجام داده ام. و چون ام المؤمنین عایشه بیش از همه امهات مؤمنین و اهل بیت و جمیع صحابه درباره سیره رسول اکرم **صلی و سلم** و **عشیرت** و **اهل بیت** و غیر مسلمانان از مستشرقان و شاگردان آنها سیره رسول خدا **صلی و سلم** و **عشیرت** و **اهل بیت** شده از او گرفته اند، و بررسی سیره پیامبر بدون بررسی علمی مجموعه روایات منسوب به وی ممکن نیست، بناچار به بحث و بررسی موضوعی و مقارن احادیث او پرداختم و جلد اول و دوم آن را به چاپ رسانیدم، و در خلال بررسی هایم از اخبار سیره و دوران صدر اسلام تحریفات تاخوشایندی دیدم که برخی از آن را به نام «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» منتشر نمودم و مقصودم از این نامگذاری آن بود که علماء را از روایات ساختگی دوران صدر اسلام آگاه نمایم. از این کتاب دو جلد آن منتشر و نود و سه نفر صحابی ساختگی و بیش از هفتاد نفر راوی حدیث ساختگی در آنها معرفی گردیده است، راویانی که روایات ساختگی فتوح و ارتداد و غیر آن بدانها نسبت داده شده است. و نیز دو جلد «عبدالله بن سبا» را که پیش درآمد این مباحث بود نوشتم و منتشر گردید. اکنون انتشار جلد سوم «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» و سوم «عبدالله بن سبا» باقی مانده است، و از فتنه ها و بلاهایی که در این راه متحمل شدم تنها به خدا شکوه می کنم و بس.

(۱۸۸) توضیح آن ان شاء الله در ابتدای مباحث می آید.

(۱۸۹) توبه / ۱۰۱.

(۱۹۰) مشروح این بحث را در باب: دیدگاه دو مکتب درباره مصادر شریعت اسلامی، مطالعه نمائید.

(۱۹۱) یوسف / ۱۰۸.

(۱۹۲) مکتب سلطه حاکم را محدود به پایان دوره خلفای عثمانی ترکیه، و مکتب اهل البیت را محدود به امام دوازدهم از ائمه اهل البیت نمودیم. زیرا، مکتب خلفا خود را به مشروعیت حکومت خلفای بعد از پیامبر **صلی و سلم** و **عشیرت** و **اهل بیت** و **عشیرت** و **اهل بیت** می نامد. و مکتب اهل البیت تنها امامان اهل البیت را شایسته حکومت می داند و آنها را «اوصیای پیامبر» می نامد. بدین خاطر ما اولی را مکتب خلفا و دومی را مکتب اهل البیت می نامیم.

(۱۹۳) تهذیب اللغة ازهری، ج ۱۵ ص ۹۱ چاپ قاهره ۱۳۸۴ هـ.

(۱۹۴) مراجعه کنید: نهاية اللغة ابن اثیر، ماده «جهد».

(۱۹۵) الاصابه، ج ۱ ص ۱۰. و همین تعریف را شهید ثانی در کتاب خود «الدراية» از مکتب خلفا اخذ نموده و در باب چهارم آن گوید: «صحابی کسی است که پیامبر را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد.».

(۱۹۶) همان، ص ۱۶ و پیش از آن ص ۱۳.

(۱۹۷) مراجعه کنید: لسان العرب و مفردات راغب مادّه «صحاب».

(۱۹۸) یوسف / ۲۹.

(۱۹۹) شعراء / ۶۱.

(۲۰۰) الاصابه، ج ۱ ص ۱۳.

(۲۰۱) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۲۱۵۱ چاپ اروپا.

(۲۰۲) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۲۴۵۷ ۲۴۵۸ چاپ اروپا.

(۲۰۳) مراجعه کنید: عبدالله بن سبا ج ۱ شرح حال سیف.

(۲۰۴) مراجعه کنید: «رواة مختلفون» خطی و عبدالله بن سبا، ج ۱ ص ۱۱۷ چاپ بیروت.

(۲۰۵) قضاة قبایل بزرگی بودند که از جمله آنها قبیله حیدان و بهراه و جهینه اند. شرح حال آنها

در جمهره انساب العرب ابن حزم ص ۴۴۰ ۴۶۰ آمده است. محل سکونت آنها در شحر و سپس

در نجران و بعد از آن در شام بوده است. برای اطلاع بیشتر به معجم قبایل عرب ماده قضاة، ج ۳ ص ۹۵۷ مراجعه نمایید.

(۲۰۶) اغانی، ج ۱۴ ص ۱۵۷ چاپ ساسی. خلاصه آن را نیز در جمهره انساب العرب ص ۲۸۴ می یابید.

(۲۰۷) اصابه ج ۲ ص ۴۹۶ ۴۹۸. اغانی ج ۱۵ ص ۵۶ چاپ ساسی.

(۲۰۸) میان علقمه و عامر منافرتی روی داده بود که در اغانی ج ۱۵ ص ۵۰ آمده است. از این رو علقمه خوش نداشت به خاطر آنکه پسر عموی عامر است مورد اکرام قرار گیرد.

(۲۰۹) حوران منطقه وسیعی از محدوده اداری دمشق و دارای روستاهای بسیار و مزارع فراوان است. معجم البلدان، ج ۲ ص ۳۵۸.

(۲۱۰) ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی مقفای ۳۲۷ ه صاحب کتاب : «تقدمة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل» چاپ ۱۳۷۱ ه حیدر آباد.

(۲۱۱) بقره / ۱۴۳.

(۲۱۲) نساء / ۱۱۵. مکتب اهل البیت مراد و مصداق همه اینها را، مؤمنان صحابه می داند چنانکه صریح آیه نیز بر آن دلالت دارد. توضیح بیشتر آن به یاری خدا می آید.

(۲۱۳) تقدمة المعرفة لكتاب الجرح و التعديل، ص ۹۷.

(۲۱۴) الاستيعاب في اسماء الاصحاب تأليف حافظ ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر
نمری قرطبی مالکی متولد ۳۶۳ و متوفای ۴۶۳ ه. عبارت او را از حاشیه کتاب «الاصابه» آوردیم.
(۲۱۵) اسد الغابه في معرفة الصحابة تأليف ابوالحسن عزالدین علی بن محمد بن عبدالکریم جزری
معروف به ابن اثیر متوفای ۶۳۰ ه، ج ۱ ص ۳.

(۲۱۶) الاصابه في تمييز الصحابه تأليف حافظ شهاب الدین احمد بن علی... معروف به «ابن حجر»
متولد ۷۷۳ و متوفای ۸۵۳ ه، چاپ مصر ۱۳۸۵ ه، ج ۱ ص ۱۷ ۲۲. و در کتاب «تقریب التهذیب»
ج ۲ ص ۵۳۶ شماره ۱۴۷۹ درباره «ابوزرعه» گوید: «امام حافظ ثقة مشهور از طبقه یازدهم
راویان است که در سال ۲۶۴ ه وفات کرد. مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او روایت کرده
اند.

می گویم: نمی دانم امام ابوزرعه در حق منافقین از اصحاب رسول خدا ص چه می گوید؟!
(۲۱۷) فتح / ۱۸.

(۲۱۸) مراجعه کنید: مغازی واقدی ص ۵۸۸ داستان بیعت شجره و امتناع الاسماع مقریزی ص
۲۸۸، شارح اسماع الامتاع «اوس بن خولی» را نام برده که اشتباه است و صحیح آن است که در
متن آمده است.

(۲۱۹) توبه / ۱۰۱.

(۲۲۰) اشاره است به داستان افک در سوره نور آیات ۱۱ ۱۷ که بنابر روایت عایشه دربارۀ براءت
شخص او نازل شده، و بنابر روایت غیر او درباره براءت ماریه قبطیه نازل گردیده است . شرح و
بررسی همه روایات آن در کتاب «نقش عایشه در احادیث اسلام» آمده است.
(۲۲۱) جمعه / ۱۱.

(۲۲۲) مسند احمد ج ۵ ص ۳۹۰ و ۴۵۳. صحیح مسلم باب صفات المنافقین. مجمع الزوائد، ج ۱
ص ۱۱۰ و ج ۶ ص ۱۹۵. مغازی واقدی ج ۳ ص ۱۰۴۲. امتناع الاسماع ص ۴۷۷. تفسیر
درالمنثور، ج ۳ ص ۲۵۸ و ۲۵۹ در تفسیر آیه: «و همّوا بمالم ینالوا» توبه / ۷۴.

و در احادیث مکتب اهل البیت آمده است که، این واقعه در بازگشت رسول خدا **صلی و آله و سلم**
الوداع و به خاطر واقعه «غدیر خم» و در سرزمین «جُحفه» بوده است. مراجعه کنید: بحار الانوار
ج ۲۸ ص ۹۷ چاپ جدید تهران ۱۳۹۲ ه.

(۲۲۳) احزاب / ۳۰ ۳۲.

(۲۲۴) تحریم / ۴ و ۱۰ ۱۲.

(۲۲۵) مائده / ۱۱۷.

(۲۲۶) صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: «و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم ...» و کتاب الانبیاء

باب: «و اتخذ الله ابراهيم خلیلاً» و ترمذی، ابواب صفة القيامة و تفسیر سوره طه.

(۲۲۷) صحیح بخاری، کتاب الرقاق، ج ۴ ص ۹۵. سنن ابن ماجه، کتاب المناسک حدیث ۵۸۳۰ و

مسند احمد ج ۱ ص ۴۵۳، ج ۳ ص ۲۸ و ج ۵ ص ۴۸.

(۲۲۸) صحیح مسلم، کتاب الفضائل ج ۴ ص ۱۸۰۰ حدیث ۴۰.

(۲۲۹) امام علی ع پسر ابوطالب عموی رسول خدا **صلی الله علیه و آله و سلم**، **سبل و سبل**، **سبل و سبل**، **سبل و سبل**

ص ۴۸۳، مالکی در فصول المهمه، ابن مغازلی در مناقب، و شبلنجی در نور الأبصار ص ۶۹، در

۱۳ رجب سی سال پس از عام الفیل در درون کعبه به دنیا آمد و در سال ۳۵ هجری مهاجران و

انصار با او بیعت کردند و در سال ۴۰ هجری در شب نوزدهم ماه رمضان ابن ملجم مرادی او را را

ضربت زد و در روز بیست و یکم آن ماه به شهادت رسید. صاحبان کتب صحاح ۵۳۶ حدیث از او

روایت کرده اند. شرح حال آن حضرت در کتابهای: استیعاب، اسد الغابة، اصابه و جوامع السیره

موجود است. روایت آن حضرت درباره منافقان در صحیح مسلم ج ۱ ص ۶۱، صحیح ترمذی ج

۱۳ ص ۱۷۷، سنن ابن ماجه باب یازدهم مقدمه. سنن نسائی ج ۲ ص ۲۷۱، خصائص نسائی ص

۲۸، مسند احمد ج ۱ ص ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۵۵ و ج ۸ ص ۴۱۷ و ج ۱۶

ص ۴۲۶، حلیة الاولیاء ابونعیم ج ۴ ص ۱۸۵ که گوید: این حدیث حدیثی صحیح و مورد اتفاق

است، تاریخ الاسلام ذهبی ج ۲ ص ۱۹۸، تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۳۵۴ و نیز در شرح حال آن

حضرت در کتابهای: استیعاب ج ۲ ص ۴۶۱، اسد الغابة ج ۴ ص ۲۹۲، کنز العمال ج ۱۵ ص ۱۰۵

و ریاض النضره ج ۲ ص ۲۸۴ آمده است.

(۲۳۰) ام المؤمنین «امّ سلمه» پیش از ازدواج با رسول خدا ص همسر «ابوسلمه» بود. با شوهرش

اسلام آوردند و با هم به حبشه هجرت کردند و سپس به مدینه آمدند. ابوسلمه در احد مجروح شد

و در سال سوم هجری به شهادت رسید و رسول خدا **صلی الله علیه و آله و سلم** با ام سلمه

ازدواج کرد. او پس از شهادت امام حسین **علیه السلام** ۶ ه وفات کرد. صاحبان کتب صحاح

۳۷۸ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در اسد الغابة، و تقریب التهذیب آمده است .

حدیث او درباره منافقان در صحیح ترمذی ج ۱۳ ص ۱۶۱، مسند احمد ج ۶ ص ۲۹۲، استیعاب

ج ۲ ص ۴۶۰ از طرق متعدد، تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۳۵۴ و کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۸ چاپ اول

آمده است.

(۲۳۱) عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبرص، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال ۶۸ ه در طائف وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۶۶۰ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در اسدالغابه، اصابه و جوامع السیره آمده است.

(۲۳۲) ابوذر، جندب بن جناده، اسلامش قدیم و هجرتش متأخر بود. پس از جنگ بدر در سایر غزوات رسول خداص شرکت داشت. در سال ۳۲ هجری در حال تبعید در زبده وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۸۱ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در تقریب، جوامع السیره و جلد دوم عبدالله بن سبا آمده است.

(۲۳۳) انس بن مالک انصاری، روایت شده که ۱۰ سال خادم رسول خداص بوده است. دستانش را تا آرنج به خاطر سفیدی شبه پیسی با پماد ویژه ای پوشش می داد و این بخاطر دعای امام علی علیه السلام بود که حدیث غدیر را کتمان کرد و امام از خدا خواست تا سفیدی خاصی را بر او بزند که با عمامه پوشانده نگردد. خلاصه این داستان در «اعلاق النفیسه» ص ۱۳۲ و مشروح آن در شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۴ ص ۳۸۸ موجود است. او بعد از سال ۹۰ هجری در بصره وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۲۸۶ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره آمده است. روایت او درباره منافقان در کنز العمال ج ۷ ص ۱۴۰ چاپ اول موجود است.

(۲۳۴) ابونجید، عمران بن حصین خزاعی، در فتح خیبر اسلام آورد و با پیامبرص همراه شد. در کوفه قضاوت و در بصره در سال ۵۲ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۸۰ حدیث از او روایت کرده اند. روایت او درباره منافقان در کنز العمال ج ۷ ص ۱۴۰ و شرح حال او در تقریب التهذیب و جوامع السیره آمده است.

(۲۳۵) مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۲۹ و کنز العمال ج ۱۵ ص ۹۱.

(۲۳۶) ابوسعید مالک بن سنان خزرچی خدری، در جنگ خندق و پس از آن شرکت کرد و در سال ۶۳ یا ۶۴ یا ۶۵ یا ۷۴ در مدینه وفات نمود. صاحبان صحاح ۱۱۷۰ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره آمده است. حدیث او درباره منافقان در صحیح ترمذی ج ۱۳ ص ۱۶۷ و حلیه الاولیاء ابونعیم ج ۶ ص ۲۸۴ موجود است.

(۲۳۷) تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۵۳.

(۲۳۸) جابر بن عبدالله انصاری، صحابی فرزند صحابی، در بیعت عقبه با پدرش حضور داشت و در ۱۷ غزوه با پیامبر شرکت کرد. در جنگ صفین نیز با امام علی ع بود و پس از سال ۷۰ هجری در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۵۴۰ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه،

تقریب التهذیب و جوامع السیره آمده است. روایتش درباره منافقان در استیعاب ج ۲ ص ۴۶۲، ریاض النضرة ج ۲ ص ۲۸۴، تاریخ ذهبی ج ۲ ص ۱۹۸ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۳ موجود است.

(۲۳۹) سنن ترمذی ج ۳ ص ۱۶۵ باب مناقب علی. سنن ابن ماجه باب فضل علی حدیث شماره ۱۱۶. خصائص نسائی ص ۴ و ۳۰. مسند احمد ج ۱ ص ۸۴ و ۸۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۰ و ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ج ۵ ص ۳۰۷ و ۳۴۷ و ۳۵۰ و ۳۵۸ و ۳۶۱ و ۳۶۶ و ۴۱۹ و ۵۶۸. مستدرک صحیحین ج ۲ ص ۱۲۹ و ج ۳ ص ۹. ریاض النضرة ج ۲ ص ۲۲۲ و ۲۲۵. تاریخ بغداد ج ۷ ص ۳۷۷ و ج ۸ ص ۲۹۰ و ج ۱۲ ص ۳۴۳ و مصادر بسیار دیگر.

واقعیت تاریخی تشکیل خلافت

شایسته آن است که پیش از ورود در بررسی دیدگاه دو مکتب درباره «امامت و خلافت»، واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. و لذا می‌گوییم:

اختلاف در موضوع «حکومت اسلامی» در اولین روز وفات رسول خدا صلی و آله و سلم بر روی زمین و پیش از وفات آن بزرگوار «مابین ابی زید» آزاد کرده خود را برای جنگ با رومیان به «فرماندهی» سپاه برگزید و فرمود تا همه بزرگان مهاجر پیشین و انصار از جمله: ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد بن ابی وقاص و سعید بن یزید و... در آن سپاه حضور یابند. این سپاه در منطقه «جرف» سه مایلی مدینه اردو زد. برخی زبان به اعتراض گشوده و گفتند: «این جوان فرمانده مهاجران پیشتاز می‌گردد؟» رسول خدا صلی و آله و سلم گفتند: «این چه سخنی است که برخی از شما درباره «فرماندهی اسامه» گفته است؟ شما پیش از این فرماندهی پدرش را نیز زیر سؤال بردید. حال آنکه به خدا سوگند او شایسته فرماندهی بود، و بعد از او پسرش همان شایستگی را داراست.» و سپس از منبر فرود آمد و آنانکه با سپاه اسامه عازم بودند نزد آن حضرت آمده و خداحافظی کرده و به اردوگاه می‌رفتند.

پس از آن، بیماری بر رسول خدا صلی و آله و سلم و اهل بیت و اطرافیان می‌فرمود: «سپاه اسامه را رواج سازید» تا آنکه روز یکشنبه فرا رسید و درد و بیماری رسول خدا صلی و آله و سلم و اهل بیت و اطرافیان و سپاه به اسامه به فرمان

حرکت داد، به آنان خبر رسید که رسول خدا صلی و سلمه ﷺ با ابوعبیده به مدینه بازگشتند. (۲۴۰)

موضوع نوشتن وصیت رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده را در این باره روایت شده است :
«رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده را در خانه ای از مردم از حمله
«عمر بن خطاب» در خانه بودند، فرمود: «هَلَمْ اُكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ» :
«بیائید تا برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.» عمر
گفت: «بیماری بر پیامبر چیره گشته، در حالی که کتاب خدا نزد شماست و
کتاب خدا ما را بسنده باشد.» پس از آن افراد حاضر در خانه اختلاف کردند و
برخی از آنان همان سخن عمر را گفتند. و چون هیاو و اختلاف فزونی گرفت،
فرمود: «از نزد من برخیزید که نزاع و درگیری در نزد من روا نباشد.» (۲۴۱)

و در روایت دیگری گوید: «ابن عباس چنان گریست که سرشک دیده اش
شن ها راتر کرد و گفت : «بیماری رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده را
«کاغذی نزد من آورید تا برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه
نشوید» و آنان به نزاع پرداختند حال آنکه نزاع و درگیری در نزد هیچ پیامبری
روا نباشد و گفتند: «رسول خدا هذیان گفت!...» (۲۴۲)

و در روایت دیگری گوید: «ابن عباس می گفت : «مصیبت بزرگ و همه

مصیبت آنگاه اتفاق افتاد که با اختلاف و هیاو نگذاشتند تا رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده
آن نوشته را برای آنها بنویسد.» (۲۴۳)

موضع خلیفه عمر در وفات رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده را در این باره روایت شده است :
دوشنبه رحلت فرمود و ابوبکر غایب و عمر حاضر بود. عمر اجازه خواست و با
مغیره بن شعبه وارد شد و جامه از چهره آن حضرت برداشت و گفت : «وای از
بیهوشی! چه سخت است بیهوشی رسول خدا صلی و سلمه ﷺ و ابوعبیده» (۲۴۴)

رسول خدا صلی و آله و سلم فرمودند: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ مَوْلَاهُ فَنَافِقٌ ذَلِيلٌ مُسْتَضَرٌّ» رسول خدا فوت نکرده، ولی تو مردی هستی که فتنه بی باکت کرده، و رسول خدا هرگز نمی میرد تا منافقان را نابود سازد.» (۲۴۴)

پس از آن، عمر پیوسته می گفت: «گروهی از منافقان می پندارند که رسول خدا فوت کرده است. رسول خدا فوت نکرده، بلکه به نزد پرورگارش رفته است. همانگونه که موسی از میان قوم خود برفت و چهل روز ناپدید شد. به خدا سوگند که رسول خدا بازمی گردد و دستها و پاهاى آنان را که می پندارند او مرده است، قطع می کند.» (۲۴۵) و می گفت: «هر که بگوید او مرده است، سرش را با شمشیر بزنم. او تنها به آسمان بالا رفته است.» (۲۴۶) که ناگهان در مسجد این آیه را بر او تلاوت کردند:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾
«محمد تنها یک رسول است که پیش از او نیز رسولانی دیگر بوده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته هایتان باز می گردید؟...» (۲۴۷)

و عباس بن عبدالمطلب گفت: «رسول خدا صلی و آله و سلم فرمودند: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ مَوْلَاهُ فَنَافِقٌ ذَلِيلٌ مُسْتَضَرٌّ» و سیمای او همان را مشاهده کردم که همیشه به هنگام فوت در سیمای فرزندان عبدالمطلب می شناختم.» و گفت: «آیا نزد فردی از شما عهد و دستوری از رسول خدا صلی و آله و سلم بر او بوده؟ بازگوید؟» گفتند: نه. و او گفت: «ای مردم! گواه باشید که هیچکس ادعا نمی کند که رسول خدا صلی و آله و سلم دربارۀ وفات خود به او دستوری داده باشد...» (۲۴۸)

ولی عمر پیوسته سخن می گفت تا دهانش کف کرد (۲۴۹) و ابوبکر از «سنخ» آمد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

الرُّسُلُ...» عمر گفت: «این در کتاب خداست؟» ابوبکر گفت: «آری» و عمر سکوت کرد. (۲۵۰)

جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر به روایت خلیفه عمر انصار مدینه در «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند. گروهی از مهاجران نیز به آنان پیوستند و پیرامون رسول خدا صلی و آله و سلم و اهل بیت و خویشتن آن حضرت بودند که به غسل و کفن آن حضرت پرداختند: علی، عباس و دو فرزندش: فضل و قثم، اسامه بن زید و صالح آزاد شده رسول خدا صلی و آله و سلم بنی حواری و انصار و اهل بیت و خویشتن آن حضرت بودند. (۲۵۱)

خلیفه عمر گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی و آله و سلم از مدینه بیرون رفتند و به سوی یثرب حرکت کردند، من و ابوبکر و سایر مهاجران و انصار مدینه در «سقیفه بنی ساعده» گرد آمده اند. علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند و من به ابوبکر گفتم: بیا تا نزد برادران انصاری خود برویم. رفتیم و به آنان پیوستیم که مردی جامه بر خود پیچیده را دیدیم. گفتند: این «سعد بن عباد» است که تب دارد. اندکی که نشستیم، سخنگوی آنها شهادتین گفت و خدای را ستود و سپس گفت: «اما بعد، ما انصار خدا و ستون اسلامیم و شما مهاجران قوم و قبیله...» من خواستم سخن بگویم که ابوبکر گفت: آرام باش! و بعد خود به سخن پرداخت و به خدا سوگند هر چه در ضمیر من بود و مرا به شگفت می آورد، همان یا بهتر از آن را بالبداهه و آشکارا بیان داشت. او گفت: «آنچه از خیر و نیکی درباره خود گفتید، شما سزاوار آنید. ولی این موضوع (رهبری) جز برای این تیره از قریش هرگز به رسمیت شناخته نشده است. زیرا، آنها در نسب و جایگاه مرکز و محور عرب اند. و من یکی از این دو نفر را برای شما می پسندم. با هر یک از این دو نفر که خواستید بیعت کنید.» و بعد دست من و دست ابوعبیده را گرفت و به آنها معرفی کرد و من جز این، دیگر سخنانش را ناخوش نداشتم. سپس گوینده ای از انصار گفت: «ما زداینده

اندوه و پشتیبان نستوه او (رسول خدا صلی و آله و سلم) را و فریاد و هیا هو به هوا برخاست و من از اختلاف باشد و شما را نیز امیری. «که فریاد و هیا هو به هوا برخاست و من از اختلاف ترسیدم و به ابوبکر گفتم: «ابوبکر! دستت را بگشا» او دستش را گشود و من با او بیعت کردم و مهاجران نیز با او بیعت کردند. سپس انصار با او بیعت نمودند. و بعد به سوی «سعد بن عباد» خیز برداشتیم...» تا آنجا که گوید: «و هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت نماید، نه با او بیعت شود و نه با آنکه با او بیعت کرده است، که این راه فریبا هر دو را به مسلخ می برد!» (۲۵۲)

طبری (۲۵۳) داستان سقیفه و بیعت با ابوبکر را چنین روایت کند که: «انصار در

سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و جنازه رسول خدا صلی و آله و سلم را در میان خود نهادند و آن خانواده آن حضرت آن را غسل دهند و گفتند: «پس از محمد «سعد بن عباد» را به جانشینی او بومی گزینیم» و سعد را در حالی که بیمار بود بدانجا آوردند... تا آنجا که گوید: «او خدای را سپاس و ثنا گفت و به ذکر سابقه انصار در دین و برتری آنها در اسلام پرداخت و گرامیداشت پیامبر و اصحاب او و جهاد با دشمنانش را یادآور شد. تا آنگاه که عرب روی پای خود ایستاد و رسول خدا صلی و آله و سلم را در آغوش گرفت و فرمود: «و گفت: «موضوع جانشینی را بدون دیگر مردمان ویژه خود گردانید.» و همگی پاسخش دادند که رأیی نیکو و سخنی به جا گفتی و ما از آنچه تو نظر داده ای عدول و سرپیچی نخواهیم کرد و تو را ولی و سرپرست این کار قرار خواهیم داد. سپس با هم به گفتگو پرداختند و گفتند: اگر مهاجران قریشی نپذیرفتند و گفتند: «ما مهاجران و صحابه پیش از رسول الله هستیم و ما خویشاوندان و نزدیکان آن حضرتیم و چرا بعد از او در این امر با ما منازعه می کنید؟» اگر چنین گفتند چه کنیم؟ گروهی از آنها گفتند: «ما هم می گوئیم حال که چنین است، امیری از ما

و امیری از شما باشد.» سعد بن عبادہ گفت: «این آغاز ضعف و سستی است»
(۲۵۴)

این سخنان به گوش عمر و ابوبکر رسید و آنها همراه با ابوعبیده جراح به
سوی سقیفه شتافتند و «اسید بن حضیر^(۲۵۵) و عویم بن ساعده^(۲۵۶) و عاصم بن
عدی^(۲۵۷)» با آنها هم داستان شدند.

ابوبکر پس از آنکه عمر را از سخن گفتن بازداشت به سخن پرداخت و
سپاس و ثنای خدا به جای آورد و بعد سابقه مهاجران در تصدیق رسول
خداصلی و علی و ابی طالب و انصار و کسانیکه با او بودند و این کسانیکه هستند که خدا را در زمین
عبادت کرده و به پیامبر ایمان آورده اند. آنها بستگان و خویشاوندان و شایسته
ترین مردمان برای جانشینی او هستند، و هیچکس جز ستمگر در این باره با
آنها منازعه نخواهد کرد.» سپس فضائل و ارزش های انصار را یادآور شد و
گفت: «بعد از مهاجران پیشتاز هیچکس نزد ما مقام و منزلت شما را ندارد. پس
ما امیران باشیم و شما وزیران!»

پس از او «حباب بن منذر»^(۲۵۸) برخاست و گفت: «ای گروه انصار! کار خود
را در اختیار خود بگیرید که این مردم در اموال شما و در سایه شما هستند، و
هیچ جسوری هرگز جرئت مخالفت با شما را ندارد. اختلاف نکنید که رأی و
دیدتان را خراب و امر و کارتان را بر آب می کند. و اگر این گروه (مهاجران) جز
آنچه را که از آنها شنیدید، نپذیرفتند، پس ما را امیری باشد و آنها را امیری.»
عمر گفت: «هیئات! که دو نفر در زمان و مکان واحد ننگند ... به خدا

سوگند امت عرب راضی نگردد که شما را فرمانروائی دهد در حالی که
پیامبرشان از غیر شماست. ولی عرب از اینکه کار او به دست کسانی بلشد که
نبوت در میان ایشان بوده، سرباز نمی زند. و ما را در این باره بر آنکه نپذیرد
برهان روشن و دلیل آشکاری است: چه کسی با ما درباره قدرت محمد و

حکومت او مخالفت می کند، در حالی که ما نزدیکان و خویشاوندان اویم؟^(۲۵۹)

مگر آنکس که به باطل مغرور و به گناه منحرف و در هلاکت فرو شده باشد؟»

حباب بن منذر برخاست و گفت: «ای گروه انصار! بر توان خویش تکیه کنید و سخنان او و یارانش را نپذیرید که بهره شما از این امر (حکومت) را از آن خود می کنند. و اگر آنچه را که از ایشان خواستید نپذیرفتند، آنها را از این بلاد برانید و خواسته خود را بر آنان تحمیل کنید که به خدا سوگند شما به این کار از ایشان سزاوارترید. زیرا، با شمشیرهای شما بود که مخالفان به این دین درآمدند. من خبره کاردان و تکیه گاه پرتوان این امورم. آگاه باشید که به خدا سوگند اگر بخواهید کار را به روزهای اولینش بازمی گردانیم!»

عمر گفت: «در این صورت خدایت بکشد.» و او گفت: «بلکه تو را می کشد.» و ابو عبیده گفت: «ای گروه انصار! شما اولین کسانی بودید که یاری و پشتیبانی کردید. پس، اولین کسانی نباشید که تبدیل و تغییر به وجود می آورند.»

بشیر بن سعد خزر جی برخاست و گفت: «ای گروه انصار! بپ خدا سوگند ما اگر در جهاد با مشرکان برتری یافتیم و در این دین پیشقدم شدیم چیزی جز خشنودی پروردگارمان و اطاعت پیامبرمان و کوشش برای خودمان را منظور نداشتیم. پس شایسته ما نیست که به خاطر آن بر مردمان گردن فرازی کنیم، ما با آن بهره دنیائی نمی جوئیم، و خداوند در این باره ولی نعمت ماست. آگاه باشید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خویشاوندان او و سزاوارتر به اویند. و به خدا سوگند امید آن دارم که خداوند هرگز مرا در حال نزاع با آنها درباره این موضوع نبیند. پس، از خدا بترسید و با آنها مخالفت ننمائید.»

ابوبکر گفت: «این عمر و این هم ابو عبیده! با هر یک که خواستید بیعت کنید.» آن دو گفتند: «به خدا سوگند ما با وجود تو عهده دار این کار نخواهیم شد...» ^(۲۶۰) سپس عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: «ای گروه انصار! شما اگر چه برتری دارید ولی در میان شما همانند ابوبکر و عمر و علی وجود ندارد.»

و منذر بن ارقم برخاست و گفت: «ما برتری آنان را که نام بردی رد نمی‌کنیم.»

چه، در میان ایشان کسی است که اگر این موضوع (رهبری) را بخواهد، هیچکس با او مخالفت نمی‌کند یعنی علی بن ابیطالب. ^(۲۶۱) و انصار یا برخی از انصار گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم.» ^(۲۶۲)

عمر گوید: «پس از آن چنان جنجال و هیاهویی برپا شد که من از اختلاف ترسیدم و گفتم: «دست را بگشا تا با تو بیعت نمایم» ^(۲۶۳) و چون هر دو نفر (عمر و ابو عبیده) قصد بیعت کردند، بشیر بن سعد بر آن دو پیشدستی کرد و با ابوبکر بیعت نمود. حباب بن منذر ندایش داد که: «ای بشیر! چه بدنافرمانی کردی! آیا بر حکومت پسر عمویت حسادت ورزیدی؟» او گفت: «نه به خدا، ولی خوش نداشتم درباره حقی که خدا برای این قوم قرار داده با آنها نزاع نمایم» قبیله اوس که اقدام بشیر بن سعد و خواسته قریش و برنامه قبیله رقیشان خزرج را برای رهبری سعد بن عباد دیدند، با هم به گفتگو پرداختند و برخی از آنان که «أسید بن حضیر» یکی از نقباء نیز در جمعشان بود به دیگران گفتند: «به خدا سوگند اگر خزرجیان یک بار به این منصب برسند، همیشه بخاطر آن بر شما برتری خواهند داشت و هرگز سهمی را در آن برای شما منظور نخواهند کرد. پس، برخیزید و با ابوبکر بیعت نمائید.» ^(۲۶۴)

و بعد، برخاستند و با او بیعت کردند و با این کار اجماع سعد بن عبادۀ و خزرجیان در هم شکسته شد و مردم از هر طرف به سوی ابوبکر رفتند تا بیعت کنند و نزدیک بود سعد بن عبادۀ را لگدمال نمایند که گروهی از یاران سعد گفتند: «مواظب باشید سعد را لگدمال نکنید!» و عمر گفت: «بکشیدش که خدایش بکشد!» و سپس بر بالای سر او رفت و گفت: «می خواهم چنان لگدکوبت کنم که بند از بندت جدا شود!» که ناگهان «قیس بن سعد» ریش عمر را گرفت و گفت: «به خدا سوگند اگر یک مو از سرش جدا کنی یک دندان سالم در دهانت باقی نخواهد ماند.» و ابوبکر گفت: «عمر! آرامتر، مدارا در اینجا کارسازتر است.» و عمر کناره گرفت. (۲۶۵) و سعد بن عبادۀ گفت: «آگاه باش! به خدا سوگند اگر توان برخاستن داشتیم، در اطراف و اکناف آن چنان غریوی از من می شنیدی که تو و یارانت را به لانه می خزانید. آگاه باش! به خدا سوگند در آن هنگام تو را به گروهی ملحق می کردم که در جمع آنها تابع و فرمانبردار بودی نه متبوع و فرمانده!» بعد گفت: «مرا از اینجا ببرید» و او را به خانه اش بردند. (۲۶۶)

و ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه روایت کند که: «عمر در آن روز روز بیعت با ابوبکر کمر بسته و هروله کنان فراروی ابوبکر می رفت و می گفت: «آگاه باشید که مردم با ابوبکر بیعت کردند.» (۲۶۷)

مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد آوردند تا دیگران نیز با او بیعت

کنند که عباس و علی در حالی که هنوز از غسل پیامبر صلی الله علیه و آله بودند

از مسجد صدای تکبیر شنیدند. علی گفت: «چه خبر است؟» و عباس پاسخ داد:

«چنین چیزی هرگز دیده نشده است! آیا به تو نگفتم؟!» (۲۶۸)

در این هنگام «براء بن عازب» خود را به بنی هاشم رسانید و گفت : «ای گروه بنی هاشم! با ابوبکر بیعت شد!» و آنها به یکدیگر گفتند: «مسلمانان هیچ کاری را بدون حضور ما انجام نمی دادند. ما که به محمد نزدیکتریم!» و عباس گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که آن را انجام دادند!» و این در حالی بود که عموم مهاجران و عمده انصار تردید نداشتند که تنها علی است که پس از رسول خدا صلی و سلم علی بن ابی طالب و اهل بیت او و انصار و مهاجران و انصار درباره علی تردید نداشتند.

طبری روایت کند که «قبیله اسلم» ه مگی وارد مدینه شدند و با ابوبکر بیعت کردند. جماعتی کثیر که کوچه های شهر را تنگ کردند. و عمر در این باره می گفت: «کار ما ناقص و ناتمام بود تا آنگاه که قبیله اسلم را دیدم و به پیروزی یقین کردم.» (۲۷۰)

و هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، جماعت بیعت کننده او را در میان گرفتند و

به سوی مسجد رسول الله صلی و سلم رفتند و او را بر فراز منبر و رسول خدا صلی و سلم

رفت و مردم تا عصر با او بیعت کردند و از دفن رسول الله صلی و سلم بازماندند.

(۲۷۱)

بیعت عمومی:

فردای روزی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، او بر فراز منبر نشست و عمر برخاست و پیش از ابوبکر به سخن پرداخت و حمد و ثنای خدا به جای آورد... و یادآور شد که سخن دیروزش نه از کتاب خدا و نه دستوری از رسول الله بوده است. بلکه او چنان می پنداشته که پیامبر خود کارشان را سامان می دهد و او آخرین آنها خواهد بود (که از دنیا می رود). سپس گفت:

«خداوند کتابش را در بین شما باقی گذارده است. همان کتابی که پیامبرش را با آن هدایت فرمود. پس، اگر به او چنگ زده شود خداوند شما را نیز به مانند او هدایت خواهد کرد. و خداوند کار شما را بر دوش بهتریّتان قرار داد : صاحب رسول الله صلی و سلم و شما را بر دوش من و رسول الله صلی و سلم، برخیزید و با او بیعت کنید.» و مردم در بیعتی عام پس از بیعت سقیفه با ابوبکر بیعت کردند. و در صحیح بخاری گوید: «گروهی از آنها پیش از آن در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کرده بودند، ولی بیعت عمومی ابوبکر بر فراز منبر بود .» و انس بن مالک گفته است: «شنیدم که عمر در آن روز به ابوبکر می گفت : «بر فراز منبر برو، و پیوسته آن را تکرار می کرد تا او به منبر رفت و مردم همگی با وی بیعت کردند.»

سپس ابوبکر به سخن پرداخت و حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت : «اما بعد، ای مردم! من در حالی سرپرست شما شدم که بهتریّتان نیستم . پس، اگر خوب عمل کردم یاریم نمائید و اگر بد عمل کردم استوارم کنید ... و تا آنجا که خدا و رسولش را پیروی می کنم، پیرویم نمائید و اگر خدا و رسولش را

نافرمانی کردم، حق پیروی شدن را ندارم. برخیزید و آماده نمازتان شوید که خدایتان رحمت کند». (۲۷۲)

پس از بیعت عمومی:

رسول خدا صلی و آله و سلم روز شنبه و غایت کرد و مردم بدین گونه از دفن آن حضرت تا عصر سه شنبه باز ماندند: ابتدا سرگرم کار سقیفه شدند و سپس بیعت اول ابوبکر و بعد بیعت عمومی^(۲۷۳) و سخنرانی او و عمر تا آنگاه که ابوبکر با ایشان نماز یگردد.

گفته اند: «هنگامی که کار بیعت با ابوبکر به انجام رسید، مردم در روز سه شنبه به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابرای نجام نماز و حضرت روانه شدند (۲۷۴) و بعد، «وارد خانه گردیدند تا بر آن حضرت نماز بگذارند.» (۲۷۵) و نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام بود. بلائیکه گروهی از مسلمانان گروهی وارد می شدند و (بدون امام) بر آن حضرت نماز می گزاردند.» (۲۷۶)

دفن رسول خدا صلی و سلم

و حاضران در آن گفته اند: «رسول خدا صلی و سلم علی و آله و سلم» و درون قبر
نهادند که او را غسل داده بودند : عباس، علی، فضل و صالح آزاد شده آن
حضرت. اصحاب رسول الله صلی و سلم علی و آله و سلم را و کوفتند و آنها به
تنهائی آن حضرت را دفن کردند.» (۲۷۷)

نهادند که او را غسل داده بودند : عباس، علی، فضل و صالح آزاد شده آن حضرت. اصحاب رسول الله صلی و آله و سلم غسل کردند و آنها به تنهائی آن حضرت را دفن کردند.» (۲۷۷)

و نیز گفته شده: «علی همراه با فضل و قثم پسران عباس و شقران آزاد شده او یا اسامه بن زید وارد قبر شدند. همانانی که غسل و کفن و سایر امور آن حضرت را انجام دادند. (۲۷۸) و ابوبکر و عمر برای دفن پیامبر **صلی و آله و سلم** نشدند.». (۲۷۹)

حضرت را انجام دادند. (۲۷۸) و ابوبکر و عمر برای دفن پیامبر ﷺ

نشدند.». (۲۷۹)

و عایشه گوید: «از دفن پیامبر صلی و آنگاه نماندیم تا آنکه چهار شب و شب فرا رسید و در دل شب صدای بیلها را شنیدیم.» (۲۸۰)

و نیز گفته اند: «هیچکس جز خویشاوندان آن حضرت در دفن او حضور نداشت. و طایفه «بنی غنم» که در خانه های خود بودند به هنگام دفن صدای بیل ها را شنیدند.» (۲۸۱) و بزرگان انصار از طایفه «بنی غنم» گفته اند: «صدای بیل ها را در آخر شب شنیدیم.» (۲۸۲)

پس از دفن رسول خدا صلی‌وسلم

سعد بن عباد و هواداران او مات شدند و علی و همراهانش پس از آنکه در اقلیت قرار گرفتند به مبارزه با حزب پیروز ابوبکر پرداختند و هر یک می‌کوشیدند تا «انصار» را به سوی خود جلب کنند. زبیر بن بکر در کتاب موفقیات گوید: «هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و کار او سامان گرفت، گروه بسیاری از انصار از بیعت با او پشیمان شدند و به سرزنش یکدیگر پرداختند و سخن از علی بن ابیطالب به میان آوردند و به ستایش از او برخاستند.»^(۲۸۳)

و یعقوبی گوید^(۲۸۴): «گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به سوی علی بن ابیطالب رفتند که از جمله آنها: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمر،^(۲۸۵) سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، براء بن عازب^(۲۸۶) و ابی بن کعب^(۲۸۷) بودند. بدین خاطر ابوبکر

عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح و مغیره بن شعبه را فرا خواند و گفت: «چه باید کرد؟»

گفتند: «به نظر ما باید با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنی و سهمی از این حکومت را نصیب او نمایی تا برای وی و نوادگان بعدی اش باشد. زیرا اگر عباس به سوی شما آید جبهه علی تضعیف و برهان شما بر علیه او مستحکم گردد.»

پس، ابوبکر و عمر و ابوعبیده و مغیره شبانه^(۲۸۸) به خانه عباس رفتند. ابوبکر حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت: «خداوند محمد را رسول خود و ولیّ مؤمنان قرار داد. و بر آنان احسان نمود و او را فراروی ایشان نگه داشت تا

آنگاه که به سوی خویشش فرا خواند و کار مردم را به خودشان واگذار نمود تا هر چه را که مصلحت می دانند، دلسوزانه برای خویش برگزینند و آنها مرا سرپرست خود و نگهبان امور خویش گردانیدند. من نیز آن را بر عهده گرفتم و به امید یاری و نگهداری خدا از هیچ سستی و سرگردانی و دلهره ای نهراسیدم و توفیق من تنها به دست خداست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم. و اکنون پیوسته به من خبر می رسد که طعنه زننده ای سخن از مخالفت با عموم مسلمانان سر داده و شما را پناهگاه خویش ساخته تا دژ نفوذناپذیر و هدف تازه او باشید. پس، یا با مردم در آنچه که بدان اجتماع کرده اند همراه می شوید و یا آنان را از مسیری که رفته اند باز می گردانید. و ما به اینجا آمده ایم تا سهمی از این امر (حکومت) را ویژه تو و نوادگان بعدیت گردانیم. زیرا تو عمومی رسول الله هستی. همانا مردم جایگاه تو و مصاحبت (علی علیه السلام) دیدند (و حکومت را از شما برگردانیدند) (۲۸۹) ای بنی هاشم! مدارا کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

و عمر بن خطاب گفت: «موضوع دیگر اینکه ما از روی نیاز نزد شما نیامده ایم. بلکه خوش نداریم چیزی که مسلمانان بر آن اجتماع کرده اند از سوی شما مورد طعن و ایراد قرار گیرد که زیان آن متوجه شما و آنها گردد. پس، بر ای خودتان چاره ای بیندیشید!»

آنگاه عباس حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت : «خداوند

محمد صلی و آله و ائمه که اکتفی رسول خود و ولی مومنان قرار داد و به وسیله او بر امتش احسان نمود. تا آنگاه که به سوی خویشش فراخواند و به جایگاه ویژه اش برد و کار مردم را به خودشان واگذار نمود تا برای خویش حق را برگزینند نه آنکه میوه انحراف یابند. و تو اگر با دستمایه نزدیکی به

رسول خدا آن را خواستی، که حق ما را گرفته ای! و اگر به وسیله مؤمنان به دست آورده ای که ما از آنها ایم و در کار تو گامی به پیش ننهاده ایم و در هیچ میدانی حاضر نشدیم. بلکه هنوز هم از آنچه رخ داده خشمگینیم! و اگر این پذیرش به خاطر حضور مؤمنان بر تو واجب شده، پس بدان که واجب نشده است. زیرا ما آن را نپذیرفتیم! تو از یک سو می گوئی آنها بر تو طعن می زنند، و از سوی دیگر می گوئی تو را برگزیده و به تو متعایل شده اند! این دو سخن چگونه قابل جمع است؟! و نیز، از یک سو خود را خلیفه و جانشین رسول خدا می دانی و از سوی دیگر می گوئی: او امور مردم را به خودشان واگذارد تا خود انتخاب کنند، و آنها تو را برگزیدند؟! اما اینکه گفتی: برای ما نیز سهمی قرار خواهی داد. اگر این حق مؤمنان است که تو از دخالت در آن ممنوعی، و اگر از آن ماست که ما به بخشی از آن راضی نشده ایم. پس، مدارا کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ما شاء الله» و شما همسایگان! و آنها از نزد او برفتند.

تحصن در خانه فاطمه علیها السلام

عمر بن خطاب گوید: «پس از وفات رسول خدا صلی و سلمن خبر ما را که در خانه «فاطمه» گرد آمده اند.»
(۲۹۰)

مورخان افرادی را که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و همراه با علی و زبیر در خانه فاطمه تحصن کردند، بدین گونه معرفی کرده اند:

۱ عباس بن عبدالمطلب ۲ عقبه بن ابی لهب

۳ سلمان فارسی ۴ ابوذر غفاری

۵ عمار یاسر ۶ مقداد بن اسود

۷ براء بن عازب ۸ اُبی بن کعب

۹ سعد بن ابی وقاص ۱۰ طلحه بن عبیدالله

و نیز گروهی از بنی هاشم و جمعی از مهاجران و انصار. (۲۹۱)

روایت سرباز زدن علی و همراهانش از بیعت با ابوبکر و تحصن آنها در خانه فاطمه در کتابهای سیره و تاریخ و صحاح و مسانید و ادب و کلام و شرح حالها و دیگر کتب به تواتر رسیده است؛ ولی پیروان مکتب خلفا چون از آنچه میان متحصنین و حزب پیروز رخ داده خشنود نیستند، از بیان صریح حوادث آن طفره رفته اند، مگر گزیده هائی چند که از جمله آنها روایت بلاذری است که گوید:

«ابوبکر عمر بن خطاب را نزد علی که از بیعت با او سرباز زده بود فرستاد و گفت: «او را با شدت و خشونت هر چه تمامتر نزد من بیاور!» عمر نزد علی آمد و بین آنها سخنانی گذشت و علی به او گفت: «شیری بدوش که بخشی از

آن سهم تو باشد! به خدا سوگند حرص تو بر حکومت او تنها برای آن است که
فردا ترجیحت دهد!...» (۲۹۲)

و ابوبکر به هنگام وفاتش می گفت: «آگاه باشید که من بر چیزی از دنیا
اندوهگین نیستم مگر بر سه کار که انجامشان دادم و ای کاش آنها را انجام نمی
دادم تا آنجا که گوید: اما آن سه کاری که انجام دادم: ای کاش در خانه فاطمه
دخت رسول الله صلی و آله و سلم بودم، اگر چه آن را برای جنگ
بسته بودند...» (۲۹۳)

و در تاریخ یعقوبی آمده است که گفت: «ای کاش خانه فاطمه دخت رسول
الله صلی و آله و سلم بودم و مرادانی را که مراد آن نمی کردم، اگر چه برای جنگ
بسته شده بود.» (۲۹۴)

مورخان مردانی را که وارد خانه فاطمه دخت رسول الله صلی و آله و سلم
گونه معرفی کرده اند:

- | | |
|----------------------|------------------------------|
| ۱ عمر بن خطاب | ۲ خالد بن ولید (۲۹۵) |
| ۳ عبدالرحمن بن عوف | ۴ ثابت بن قیس شماس (۲۹۶) |
| ۵ زیاد بن لبید (۲۹۷) | ۶ محمد بن مسلمه (۲۹۸) |
| ۷ زید بن ثابت (۲۹۹) | ۸ سلمه بن سلامه بن وقش (۳۰۰) |
| ۹ سلمه بن اسلم (۳۰۱) | ۱۰ أسید بن حضیر (۳۰۲) |

کیفیت هجوم به خانه فاطمه و ماجرای برخورد متحصنان و مهاجمان را نیز بدین گونه بیان داشته اند

که: «مردانی از مهاجران مانند علی بن ابیطالب و زبیر از بیعت ابوبکر به خشم آمدند و با سلاح در خانه فاطمه متحصن شدند.»^(۳۰۳) موضوع تحصن آنها به گوش ابوبکر و عمر رسید و گفته شد: «گروهی از مهاجران و انصار در خانه فاطمه دخت رسول الله صلی و علی علیه السلام بیعت کرده اند»^(۳۰۴) و می خواهند با علی بیعت کنند»^(۳۰۵)

ابوبکر عمر بن خطاب را مأمور کرد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: «اگر سرباز زدند با آنها بجنگ!» عمر با شعله ای از آتش به سوی آنها رفت تا خانه را بر سرشان به آتش بکشد. فاطمه در برابر ایشان آمد و گفت: «پسر خطاب! آیا آمده ای تا خانه ما را به آتش بکشی؟» گفت: آری، مگر آنکه وارد آنی شوید که امت وارد آن شده است!»^(۳۰۶)

و در انساب الاشراف گوید: «فاطمه بر در خانه با او روبرو شد و به او گفت: «پسر خطاب! آیا می خواهی خانه ام را آتش بزنی؟!» و او گفت: «آری...»^(۳۰۷) و عروه بن زبیر آنگاه که در صدد توجیه کار برادرش عبدالله بن زبیر برمی آید به همین موضوع اشاره دارد. آنجا که عبدالله بن زبیر بنی هاشم را در شعب ابی طالب حبس کرده و هیزم گرد می آورد تا آنها را آتش بزنند... او می گوید: «کار برادرم برای آن بود که آنها را بترساند تا از او اطاعت کنند. چنانکه پیش از آن نیز بنی هاشم را هنگامی که از بیعت سرباز زدند ترسانیدند برای به آتش کشیدن پیرامونشان را با هیزم انباشتند.»^(۳۰۸) یعنی بنی هاشم آنگاه که از بیعت با ابوبکر امتناع کردند نیز با هیزم و آتش مواجه گردیدند (و این کار در اسلام سابقه دارد).

و شاعر نیل حافظ ابراهیم در این باره می گوید:

و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص یفوه بها امام فارس عدنان و حامیها

و سخنی را که عمر به علی گفت.

شنونده ای گرانقدر و گوینده ای بزرگ!

اگر بیعت نکنی خانه ات را به آتش می کشم،

و چیزی برایت باقی نگذارم، اگر چه دخت مصطفی در آن است!

هیچکس جز ابوحفص نبود که در برابر تک سوار عدنان،

و حامی (فاطمه) دخت رسول الله آن را بر زبان آورد. ^(۳۰۹)

یعقوبی گوید: «همراه با گروهی آمدند و به آن خانه هجوم آوردند تا آنجا که

گوید: شمشیر او شکست یعنی شمشیر علی و آنها وارد خانه شدند.» ^(۳۱۰)

و طبری گوید: «عمر بن خطاب به منزل علی آمد، طلحه و زبیر و مردانی از

مهاجران در آنجا بودند. زبیر با شمشیر آخته به سوی او بیرون آمد و لغزید و

شمشیر از کفش افتاد. آنها نیز به رویش پریدند و او را گرفتند.» ^(۳۱۱)

و ابوبکر جوهری گوید: «علی می گفت: «من عبدالله و برادر رسول الله

هستم» تا او را به نزد ابوبکر آوردند و به وی گفته شد: بیعت کن! او گفت: «من

به این امر سزاوارتر از شمایم و با شما بیعت نمی کنم و شما به بیعت با من

سزاوارترید. شما این مقام را از انصار گرفتید و با آنها احتجاج کردید که

خویشاوند رسول خدائید. آنها تسلیم شما شدند و حکومت را تقدیم شما کردند.

من نیز به مانند آنچه شما با انصار احتجاج کردید با شما احتجاج می کنم. حال اگر از خدا بر خویش می ترسید، با ما منصفانه برخورد کنید و همان حقی را که انصار برای شما به رسمیت شناختند، شما نیز برای ما به رسمیت بشناسید.

وگر نه دانسته و آگاهانه به ظلم و ستم مبتلا شده اید.» و عمر گفت: «تو رها نخواهی شد تا بیعت کنی!» و علی به او گفت: «عمر! شیری را بدوش که بخشی از آن سهم تو باشد، امروز پایه های حکومتش را محکم کن تا فردا به تو بازگرداند. نه به خدا، نه سخن تو را می پذیرم و نه از او پیروی می کنم.» و ابوبکر به او گفت: «اگر با من بیعت نکردی مجبورت نمی کنم.»

و ابوعبیده جراح به او گفت: «ای ابوالحسن! تو کم سن و سالی و اینان پیران قریش و قوم تو هستند. تو از تجربه و شناخت آنها به این امور بی بهره ای، و من ابوبکر را برای این مقام نیرومندتر و بردبارتر و آگاهتر می دانم. پس این کار را به او واگذار و به آن خشنود باش. زیرا اگر تو زنده بمانی و عمرت دراز گردد، شایسته و بایسته این مقام تنها تو خواهی بود که صاحب برتری و خویشاوندی و سابقه و جهاد در اسلام هستی.»

و علی گفت: «ای گروه مهاجران! خدا را! خدا را در نظر بگیرید و حکومت محمد را از خانه و خانواده اش به خانه و خانواده تان نبرید، و اهل او را از مقام و جایگاه و حق او در میان مردم برکنار نسازید. آیا قاری و مفسر کتاب الله، فقیه دین خدا، عالم به سنت و آگاه به امور رعیت از ما نیست؟ به خدا سوگند که او در بین ماست. پس، از هوای نفس پیروی نکنید که بر دوری خود از حق بیفزائید.»

و بشیربن سعد گفت: «یا علی! اگر این سخنان را انصار، پیش از بیعتشان با ابوبکر از تو شنیده بودند، هیچ یک درباره تو اختلاف نمی کردند. ولی آنها اکنون بیعت کرده اند!» و علی به خانه بازگشت و بیعت نکرد. ^(۳۱۲)

و نیز، ابوبکر جوهری گوید:

«فاطمه آنچه را که با علی و زبیر انجام شد مشاهده کرد و بر در حجره ایستاد و گفت: «ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول الله یورش بردید! به خدا سوگند با عمر سخن نگویم تا خدا را ملاقات نمایم.» ^(۳۱۳)

و در روایت دیگری گوید: «فاطمه در حالی که می گریست و فریاد می زد و مردم را عقب می راند از خانه بیرون آمد.» ^(۳۱۴)

و یعقوبی گوید: «فاطمه بیرون آمد و گفت: «یا بیرون بروید و یا آنکه به خدا سوگند سرم را برهنه می کنم و به سوی خدا ضجه می زنم.» و آنها بیرون رفتند و هر که در خانه بود نیز بیرون رفت.» ^(۳۱۵)

و مسعودی گوید: «هنگامی که با ابوبکر در سقیفه بیعت شد و این بیعت در روز سه شنبه تجدید شد، علی بیرون آمد و گفت: «امور ما را بر ما تباه کردی و مشورت ننمودی و هیچ حقی از ما را مراعات نکردی!» و ابوبکر گفت: «آری، ولی من از فتنه ترسیدم.» ^(۳۱۶)

و یعقوبی گوید: «گروهی نزد علی بن ابیطالب رفتند و خواستار بیعت با او شدند و او به آنان گفت: «فردا صبح با سر تراشیده نزد من آئید» و فردای آن تنها سه نفر آمدند.» ^(۳۱۷)

و پس از این حوادث بود که علی فاطمه را بر حماری سوار کرد و شبانه به در خانه های انصارش برد و از آنها یاری خواست و فاطمه نیز درخواست یاری نمود و آنها می گفتند: «ای دخت رسول خدا! بیعت ما با این مرد به انجام رسیده

است. اگر پسر عمویت پیش از ابوبکر به سوی ما آمده بود ما از او رویگردان

نمی شدیم.» و علی گفت: «آیا من کسی بودم که جنازه رسول خدا صلی و علی علیه السلام را در خانه اش رها سازم و به تجهیز او نپردازم و به سوی مردم بیایم و با آنها درباره

حکومتش منازعه نمایم؟!» و فاطمه گفت: «ابوالحسن کاری نکرد جز آنچه

شایسته و سزاوار او بود. و آنها چنان کردند که خدا حسابرس ایشان بر آن

خواهد بود.» (۳۱۸)

معاویه نیز در نامه اش به امام علی علیه السلام موضوع و موضوع روایت

یعقوبی اشاره کرده و گوید:

«دیروزت را به خاطر دارم که چون با ابوبکر صدیق بیعت شد، نشسته خانه

ات را بر حمار سوار می کردی و دست در دست دو پسر حسن و حسین می

رفتی و یکایک اهل بدر و سابقین را به سوی خودت فرامی خواندی . با

همسرت به سویشان می شدی و با پسرانت به کوشان می خرامیدی و آنها را

برای مقابله با صاحب رسول خدا به یاری می طلبیدی، ولی جز چهار یا پنج

نفر پاسخ ندادند. و به جان خودم سوگند که اگر تو بر حق بودی اجابت می

کردند. لکن تو ادعای باطلی کردی، و سخن ناشناخته ای گفتی، و هدف ناشدنی

را نشانه گرفتی. و من هر چه را فراموش کنم این سختی به ابوسفیان را فراموش

نخواهم کرد که چون تحریکت نمود و به هیجانت آورد گفتی : «اگر چهل نفر

صاحب عزم و اراده را در آنها بیابم با این قوم مبارزه خواهم کرد.» (۳۱۹)

و معمر از زهری از عایشه روایت کند که او در سخنانش پیرامون مکالمات

فاطمه و ابوبکر درباره میراث پیامبر صلی و علی علیه السلام را چنین نقل کرده است:

«فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا برفت . او بعد

از پیامبر صلی و علی علیه السلام در مدینه ماند و چون وفات نمود شوهرش او را دفن کرد

و ابوبکر را آگاه ننمود و خود بر او نماز گزارد. و علی تا فاطمه زنده بود در بین مردم منزلتی داشت و چون فاطمه وفات کرد، مردم از علی روی برتافتند. «معمّر گوید: مردی به زهری گفت: «آیا علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟!» زهری گفت: «نه او^(۳۲۰) و نه هیچ یک از بنی هاشم با وی بیعت نکردند تا آنگاه که علی

بیعت نمود. و علی چون دید مردم از او روی برتافتند به مصالحه با ابوبکر تن داد...»^(۳۲۱)

بلاذری گوید: «هنگامی که اعراب مرتد شدند، عثمان به نزد علی رفت و گفت: «عمو زاده! تا تو بیعت نکرده ای هیچکس برای جنگ با این دشم نان حرکت نمی کند» و پیوسته ادامه داد تا علی به نزد ابوبکر رفت و با او بیعت کرد و مسلمانان خشنود شدند و مردم در کار جنگ کوشیدند و سپاهیان به راه افتادند.»^(۳۲۲)

باری، علی علیه السلام وفات فاطمه و روی برتافتن مردم از او به مصالحه با ابوبکر تن داد. ولی در عین حال، در زمان خلافت خود از آنچه پس از وفات پیامبر صلی و سلمین^(۱) بود شکوه می نمود^(۲) او (برخی از) شکوه هایش را در خطبه مشهورش به نام «شقشقیه» بیان داشته است که ما آن را در پایان همین باب می آوریم.

سخن را به چیزی نگرفت ولی عمر کینه اش را به دل گرفت .^(۳۲۶) خالد روزی نزد علی آمد و گفت: «بیا تا با تو بیعت نمایم که به خدا سوگند در میان این مردم هیچکس از تو به مقام محمد سزاوارتر نباشد .»^(۳۲۷) و هنگامی که بنی هاشم با ابوبکر بیعت کردند، خالد نیز با او بیعت نمود.^(۳۲۸)

پس از آن ابوبکر سپاهیان را به شام گسیل داشت و اولین کسی را که بر ربع آن گماشت، خالد بن سعید بود. و عمر پیوسته به او می گفت: «آیا او را با آنکه چنین و چنان کرده به امارت برمی گزینی؟!» و آنقدر ابوبکر را تحت فشار قرار داد تا عزلش نمود و یزید بن ابوسفیان را به جای او برگزید.^(۳۲۹)

۳ سعد بن عباد: ^(۳۳۰)

نوشته اند سعد بن عباد را مدتی به حال خود گذاردند و سپس در پی او فرستادند که بیا و بیعت کن. او گفت: «آگاه باشید که به خدا سوگند تا همه تیرهای ترکشم را بر شما نزنم و نوک نیزه ام را خون آلود نسازم و شمشیرم را تا در اختیار دارم بر سر شما نکوبم و با خانواده و خویشاوندان پیروم با شما نجنگم، بیعت نخواهم کرد. و به خدا سوگند اگر همه جن و انس با شما همراه شوند، با شما بیعت نکنم تا به نزد پروردگارم رفته و حساب خود را بدانم.»^(۳۳۱)

این سخنان را که برای ابوبکر بازگو کردند، عمر گفت : «رهایش مکن تا بیعت کند.» و بشیر بن سعد گفت: «او ستیزگی کرده و سرباز می زند و هرگز با شما بیعت نکند تا کشته شود و کشته نمی شود مگر آنکه فرزندان و اهل بیت و گروهی از خویشاوندانش با او کشته شوند. پس، او را رها کنید که رهائی اش به شما زیان نرساند. او تنها یک نفر است.»

آنها نیز نظر بشیربن سعد را مشفقانه دیدند و سعد را به حال خود گذاردند .
سعد در نمازها و اجتماعات و حج و سفر آنها شرکت نمی جست و پیوسته
چنین بود تا ابوبکر وفات کرد و عمر به خلافت رسید. ^(۳۳۲)

عمر که به خلافت رسید در یکی از راههای مدینه او را دید و گفت : «ای
سعد! تو را بس نشد؟» و او گفت: «ای عمر! تو را بس نشد؟»
عمر به او گفت: «توئی گوینده آن سخنان؟» سعد گفت : «آری، من همانم .
اکنون خلافت به تو رسیده، به خدا سوگند رفیقت نزد ما محبوبتر از تو بود و من
به خدا سوگند در کنار تو بودن را خوش ندارم.» عمر گفت : «هر که جوار
همسایه ای را خوش ندارد از آنجا می رود .» سعد گفت : «من از این کا
ر ناخشنود

نیستم و به زودی در جوار کسی می روم که از تو بهتر است .» و دیری
نگذشت که به سوی شام رفت. ^(۳۳۳)

و در روایت بلاذری گوید: «سعدبن عباد با ابوبکر بیعت نکرد و به سوی
شام حرکت نمود. عمر مردی را به دنبال او فرستاد و گفت: «بر سر راهش قرار
بگیر و به بیعتش فرا بخوان و اگر سرباز زد از خدا بر کشتنش یاری بجو .» آن
مرد روانه شام شد و سعد را در باغی در حوارین ^(۳۳۴) یافت و به بیعتش
فراخواند. او گفت: «هرگز با قریش بیعت نمی کنم.» گفت: «تو را می کشم .»
گفت: «اگر مرا بکشی هم.» گفت: «آیا تو از آنچه امت در آن شده اند برونی؟»
سعد گفت: «اما درباره بیعت، آری من بروم.» و آن مرد تیری بر او افکند و وی
را بکشت. ^(۳۳۵)

و در تبصرة العوام گوید: «آنها محمدبن مسلمة انصاری را فرستادند و او با
تیری وی را بکشت.»

و گفته شده: «خالد بن ولید در آن هنگام در شام بود و او را بر آن کار یاری داد.» (۳۳۶)

و مسعودی گوید: «سعد بن عباد بیعت نکرد و به سوی شام رفت و در سال ۱۵ هجری در آنجا کشته شد.» (۳۳۷)

و در روایت ابن عبد ربّه گوید: «سعد بن عباد تیری نهانی خورد و بمرد و جنیان بر او گریستند و گفتند:

و قتلنا سیّد الخزرج سعد بن عباد و رمیناه بسهمین فلم نُخطی ء
فؤاده

«و بزرگ خزرج سعد بن عباد را با دو تیر که بر قلبش زدیم کشتیم و اشتباه نکردیم.» (۳۳۸)

و ابن سعد روایت کند که: «او در گودالی نشست تا ادرار کند که ترور شد و در دم جان داد.» (۳۳۹)

و در اسد الغابه گوید: «سعد نه با ابوبکر بیعت کرد و نه با عمر و به سوی شام رفت و در حوارین بماند تا در سال ۱۵ هجری وفات کرد. و در اینکه جنازه او را که سبز و تیره شده بود در نشستگاهش یافتند، اختلافی نیست. و از مرگ او آگاه نشدند تا آنگاه که شنیدند گوینده ای از چاهی می گوید: ...و کسی را ندیدند.» (۳۴۰)

بدین گونه، حیات سعد بن عباد به پایان رسید و چون کشتن او از حوادثی بود که مورخان مکتب خلفا وقوعش را خوش نداشتند، بسیاری از آن نه از یادآوری اصل آن طفره رفتند و گروهی از ایشان در بیان چگونگی اش اهمال کردند و آن را به جنیان نسبت دادند. (۳۴۱) جز آنکه ایشان منشأ دشمنی میان

جنيان و سعدبن عبادۀ را روشن نکردند و نگفتند چرا تير آنها تنها بر قلب سعدبن عبادۀ فرود آمد و ديگر صحابه از آن در امان بودند! اگر آنان اين افسانۀ را کامل کرده و گفته بودند: «صالحان جن امتناع سعد از بيعت را نپسنديدند و او را با دو تير زدند و در نشانه گيري قلبش اشتباه نکردند» افسانۀ آنها تام و تمام مي شد.

راويان عدم بيعت سعد:

۱ ابن سعد در کتاب طبقات ۲ ابن جرير در تاريخ خود ۳ بلاذري درج اول انساب الأشراف ۴ ابن عبد البر در استيعاب ۵ ابن عبد ربّه در عقد الفرید ۶ ابن قتیبۀ در الامامة و السياسة ج ۱ ص ۹، ۷ مسعودی در مروج الذهب ۸ ابن حجر عسقلانی در اصابه، ج ۲ ص ۲۸، ۹ محبّ الدين طبری در رياض النضرة، ج ۱ ص ۱۶۸، ۱۰ ابن اثير در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۲۲، ۱۱ تاريخ الخميس ۱۲ علی بن برهان الدين در سيره الحلبيّه، ج ۳ ص ۳۶۹ و ۳۹۷، ۱۳ ابوبکر جوهري در سقيفه به روايت ابن ابی الحديد از او در شرح نهج البلاغه. آنچه گذشت فشرده ای از داستان خلافت ابوبکر و بيعت با او بود. (۳۴۲)

خلافت عمر و بیعت او

ابوبکر عثمان را به خلوت فراخواند و گفت : «بنویس : بسم الله الرحمن الرحيم این سفارش ابوبکر پسر ابی قحافه به مسلمانان است . اما بعد سپس مدهوش شد و عثمان نوشت: «اما بعد، من عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم و در حق شما هیچ خیری را فرونگذاردم.»

ابوبکر به هوش آمد و گفت: «بر من بخوان» و عثمان نوشته را بر او بخواند . ابوبکر تکبیر گفت و افزود: «می بینمت که از اختلاف مردم پس از بیهوشی و مرگ احتمالی من ترسیدی؟» گفت: «آری» ابوبکر گفت : «خداوند از سوی اسلام و مسلمین پاداش خیرت دهد» و نوشته او را تأیید کرد.

و درباره عمر نوشته اند که، او در جمع مردم با چوبدست خود نشسته بود و در حالی که غلام ابوبکر با نامه خلافتش در کنار او قرار داشت، می گفت : «ای مردم!

بشنوید و سخن خلیفه رسول الله را اطاعت نمائید که او می گوید : «من در حق شما هیچ خیری را فرونگذاردم.»^(۳۴۳)

و چه بسیار فرق است میان این موضع ابوحفص در اینجا و موضع او در برابر نوشتن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

(۲۴۰) طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۱۹۰ ۱۹۲. بقیه مصادر آن را در کتاب «عبدالله بن سبا» جلد اول بجوئید.

(۲۴۱) صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابة العلم، ج ۱ ص ۲۲ ۲۳.

(۲۴۲) همان، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۲۰ و کتاب الجزیه، باب اخراج اليهود من جزيرة العرب . صحیح مسلم کتاب الوصیة، باب ترک الوصیة. سایر مصادر و نصوص آن را در کتاب «عبدالله بن سبا» بجوئید.

(۲۴۳) همان، کتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الخلاف و باب قول المريض : قوموا عني من كتاب المرضى، باب مرض النبي من كتاب المغازی . صحيح مسلم، كتاب الوصية، باب ترك الوصية. سایر مصادر آن را در کتاب «عبدالله بن سبا» بجوئید.

(۲۴۴) مسند احمد، ج ۶ ص ۲۱۹. سایر مصادر را در کتاب «عبدالله بن سبا» بجوئید.

(۲۴۵) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۱۸.

(۲۴۶) تاریخ ابی الفداء، ج ۱ ص ۱۶۴.

(۲۴۷) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۷. کنز العمال، ج ۴ ص ۵۳ حدیث ۱۰۹۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۳. الغدير علامه امینی به نقل از شرح الواهب زرقانی، ج ۸ ص ۲۸۱. سنن ابن ماجه حدیث ۶۲۷. و سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

(۲۴۸) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۷. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۳. السيرة الحلبیه، ج ۳ ص ۳۹۰ ۳۹۱. کنز العمال، ج ۴ ص ۵۳ حدیث ۱۰۹۲ و التمهيد باقلانی ص ۱۹۲ ۱۹۳.

(۲۴۹) انساب الأشراف، ج ۱ ص ۵۶۷. طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۳. کنز العمال، ج ۴ ص ۵۳. تاریخ الخميس، ج ۲ ص ۱۸۵ و السيرة الحلبیه، ج ۳ ص ۳۹۲.

(۲۵۰) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۴، تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۸۱۷ ۱۸۱۸. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۳. السيرة الحلبیه، ج ۳ ص ۳۹۲. سنن ابن ماجه حدیث ۱۶۲۷. آیه ای که بر عمر خوانده شد پیش از آن نیز بوسیله «ابن امّ کلثوم» بر او تلاوت شده بود. تشکیک و شبهه در وفات پیامبر ص در آن روز از ویژگیهای خلیفه عمر بن خطاب بوده است و مورخان و سیره نویسان این تشکیک را از شخص دیگری نیاورده اند.

(۲۵۱) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۷۰ و نزدیک به آن در البدء و التاریخ. کنز العمال، ج ۴ ص ۵۴ و ۶۰ عقد الفرید، ج ۳ ص ۶۱ و نزدیک به آن در تاریخ ذهبی، ج ۱ ص ۳۲۱ و ۳۲۴ و ۳۲۶.

(۲۵۲) صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا، ج ۴ ص ۱۲۰.

(۲۵۳) فشرده این خبر را از تاریخ طبری در ذکر حوادث پس از وفات پیامبر آورده ایم و روایات غیر طبری را در حاشیه یادآور می شویم. مشروح این خبر را در کتاب عبدالله بن سبا جلد اول آورده ایم.

(۲۵۴) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۵۶ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۳۸. تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۲۵. تاریخ الخلفاء ابن قتیبه، ج ۱ ص ۵ و نزدیک به آن در کتاب سقیفه ابوبکر جوهری و جزء دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در خطبه: «و من کلام له فی معنی الأنصار».

(۲۵۵) سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۳۳۵. اسیدبن حضیر در عقبه دوم حضور داشت و در احد ثابت قدم ماند و در همه جنگ های پیامبرص شرکت کرد و ابوبکر هیچ یک از انصار را بر او مقدم نمی داشت. در سال ۲۰ یا ۲۱ هجری وفات کرد و عمر خود نعش او را برداشت. صاحبان کتب صحاح ۱۸ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در استیعاب، ج ۱ ص ۳۱، ۳۳، اصابه، ج ۱ ص ۶۴ و جوامع السیره، ص ۲۸۳ آمده است.

(۲۵۶) عویم بن ساعده در عقبه و بدر و بعد از آن حضور داشت و در زمان خلافت عمر وفات کرد و عمر بر سر قبر او گفت: «هیچکس از مردم روی زمین نمی تواند بگوید که من از صاحب این قبر بهترم.» شرح حال او در استیعاب ج ۳ ص ۱۷۰، اصابه ج ۳ ص ۴۵ و اسد الغابه ج ۴ ص ۱۵۸ آمده است.

(۲۵۷) عاصم بن عدی هم پیمان انصار و سید بنی عجلان، در جنگ احد و بعد از آن حضور داشت و در سال ۴۵ هجری وفات کرد. شرح حال او در استیعاب ج ۳ ص ۱۳۳، اصابه ج ۲ ص ۲۳۷ و اسد الغابه ج ۳ ص ۷۵ آمده است.

(۲۵۸) حباب بن منذر در غزوه بدر و بعد از آن حضور داشت و در زمان خلافت عمر وفات کرد . شرح حال او در استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۱ ص ۳۵۱، اصابه، ج ۱ ص ۳۰۲، اسد الغابه، ج ۱ ص ۳۶۴ و جمهره ابن حزم ص ۳۵۹ آمده است.

(۲۵۹) امام علی ع هنگامی که این برهان مهاجران را شنید گفت: «به درخت نبوت استدلال کردند و میوه آن را ضایع نمودند.» (نهج البلاغه و شرح آن از ابن ابی الحدید، چاپ اول ج ۲ ص ۲) (۲۶۰) دنباله این گفتگو را برای اختصار نیاوردیم.

(۲۶۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۰۳ و موفقیات زبیرین بکار ص ۵۷۹.

(۲۶۲) تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۰۸ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۱۸ و در تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۲۳ گوید: «انصار این سخن را بعد از آنکه عمر با ابوبکر بیعت کرد بیان داشتند.»

(۲۶۳) سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۳۳۶ و همه کسانی که حدیث «فلته» را روایت کرده اند. حدیث فله و دیدگاه عمر درباره بیعت با ابوبکر پس از این بحث خواهد آمد.

(۲۶۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲. به نقل از سقیفه ابوبکر جوهری که گوید: «هنگامی که قبیله اوس دیدند ممکن است با یکی از رؤسای قبیله خزرج بیعت شود، اسیدبن حضیر رئیس اوسیان برخاست و از روی حسادت و رقابت با سعد، با ابوبکر بیعت کرد.

(۲۶۵) این موضعگیری آشکار می کند که سیاست آن دو خلیفه در شدت و نرمی از پیش هماهنگ شده بود.

- (۲۶۶) تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۵۵ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۴۳.
- (۲۶۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۳ و در ص ۷۴ آن نیز با عبارتی دیگر.
- (۲۶۸) عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۵۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۲ و ۷۴. الموفقیات زبیرین بکار ص ۵۷۷ و ۵۸۰ و ۵۹۲ که ابن ابی الحدید نیز در ج ۲ ص ۱۶۲ آن را از او روایت می کند.
- (۲۶۹) الموفقیات زبیرین بکار، ص ۵۸۰.
- (۲۷۰) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۵۸ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۴۳. تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۲۲۴. زبیرین بکار در موفقیات بنابر روایت ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۷ شرح نهج البلاغه گوید : «ابوبکر با آنها نیرومند شد» مورخان زمان ورود قبیله اسلم را مشخص نکرده اند و گمان قوی آن است که آنها در روز سه شنبه آمده باشند. شیخ مفید در کتاب جمل ص ۴۳ گوید: «این قبیله آمده بود تا از مدینه خرما بخرد».
- (۲۷۱) الموفقیات، ص ۵۷۸. الریاض النضرة، ج ۱ ص ۱۶۴ و تاریخ الخمیس، ج ۱ ص ۱۸۸.
- (۲۷۲) سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۳۴۰. تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۰۳ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۲۹. عیون الاخبار ابن قتیبہ، ج ۲ ص ۲۳۴. الریاض النضرة، ج ۱ ص ۱۶۷. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۸. تاریخ الخلفاء سیوحی، ص ۴۷. کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۹ حدیث ۲۲۵۳. السیرة الحلبیة، ج ۳ ص ۳۹۷. بخاری در صحیح ج ۴ ص ۱۶۵ نیز با اندکی اختلاف خطبه عمر را از قول انس روایت کرده است. و از کسانی که فقط خطبه ابوبکر را روایت کرده اند ابوبکر جوهری است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۳۴ از کتاب سقیفه او روایت کرده است و نیز، صفوة الصفوة، ج ۱ ص ۹۸.
- (۲۷۳) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۷۸ چاپ لیدن.
- (۲۷۴) سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۳۴۳. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۵۰ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۳۰. تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۲۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۸. السیرة الحلبیة، ج ۳ ص ۳۹۲ و ۳۹۴ که او روز پایان بیعت با ابوبکر و رفتن به سوی رسول خدا را مشخص نکرده است.
- (۲۷۵) سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۳۴۳.
- (۲۷۶) طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۷۰. کامل ابن اثیر، ج ۲ در ذکر حوادث سال یازدهم.

۱۸۵

۱۸۶

(۲۹۵) ابوسلیمان خالد بن ولید بعد از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرد و در فتح مکه حضور داشت. ابوبکر او را فرمانده سپاهیان کرد و سیف الله اش نامیده اند. در سال ۲۱ یا ۲۲ هجری در حمص یا مدینه وفات کرد. استیعاب، ج ۱ ص ۴۰۵ ۴۰۸.

(۲۹۶) ثابت بن قیس بن شماس انصاری در غزوه احد و بعد از آن حضور داشت و در جنگ یمامه همراه با خالد کشته شد. استیعاب، ج ۱ ص ۱۹۳ و اصابه، ج ۱ ص ۱۹۷.

(۲۹۷) زیاد بن لبید انصاری از مدینه به مکه رفت و در کنار رسول خدا بود تا با او به مدینه هجرت کرد. در عقبه و بعد از آن حضور داشت و در اوایل خلافت معاویه وفات کرد. استیعاب، ج ۱ ص ۵۴۵. اصابه ۱ / ۵۴۰ و جمهرة الأنساب ص ۳۵۶.

(۲۹۸) محمد بن مسلمه در جنگ بدر و بعد از آن حضور داشت و از کسانی بود که با علی ع بیعت نمود و در جنگهای او شرکت نکرد. در سال ۴۳ یا ۴۶ وفات کرد. استیعاب، ج ۳ ص ۳۱۵. اصابه ۳ / ۳۶۳ ۳۶۴ و جمهرة الأنساب ص ۳۴۱.

(۲۹۹) مراجعه کنید: انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۵.

(۳۰۰) ابو عوف، سلمه بن سلامه بن وقش انصاری در عقبه اول و دوم حضور داشت و سپس در بدر و بعد از آن نیز شرکت نمود. در سال ۴۵ در مدینه وفات کرد. استیعاب ۲ / ۸۴ و اصابه ۲ / ۶۳.

(۳۰۱) ابوسعید، سلمه بن اسلم انصاری در غزوه بدر و بعد از آن حضور داشت و در سال ۱۴ هجری در واقعه جسر ابوعبید کشته شد. استیعاب، ج ۲ ص ۸۳ و اصابه ۲ / ۶۱.

(۳۰۲) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۳۳ و ۴۴۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۰ ۱۳۴ و ج ۲ ص ۸۱۹.

(۳۰۳) ریاض النضرة، ج ۱ ص ۲۱۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۳۲ و ج ۶ ص ۲۹۳. تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۱۶۹.

(۳۰۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶.

(۳۰۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۴ و ابن شحنة در حاشیه الکامل، ج ۱۱ ص ۱۳.

(۳۰۶) ابن عبدربه، ج ۳ ص ۶۴ و تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۵۶.

(۳۰۷) انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۶، کنز العمال، ج ۳ ص ۱۴۰. ریاض النضرة، ج ۱ ص ۱۶۷. ابوبکر جوهری به روایت ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ج ۶ ص ۲. تاریخ الخمیس، ج ۱ ص ۱۷۸ و تاریخ ابن شحنة در حاشیه الکامل ج ۱۱ ص ۱۱۳.

- (۳۰۸) مروج الذهب، ج ۱ ص ۱۰۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، جزء ۲۰ ص ۴۸۱ چاپ ایران، در شرح سخن امام علی ع که فرموده: «زبیر از ما بود تا آنگاه که پسرش (= عبدالله بن زبیر) بزرگ شد.»
- (۳۰۹) دیوان حافظ ابراهیم چاپ مصر.
- (۳۱۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶.
- (۳۱۱) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۳۳ و ۴۴۴ و ۴۴۶ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ و ۱۸۲۲. عبقریة عمر محمود عقّاد ص ۱۷۳. ریاض النضرة، ج ۱ ص ۱۶۷. تاریخ الخميس، ج ۱ ص ۱۸۸ شرح ابن ابی الحديد ج ۱ ص ۱۲۲ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۵۸ و ج ۲ ص ۵. کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۸.
- (۳۱۲) سقیفه ابوبکر جوهری به روایت ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۵۲.
- (۳۱۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۵۲.
- (۳۱۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۵۲.
- (۳۱۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶.
- (۳۱۶) مروج الذهب ۴۱۴/۱ و الامامة و السياسة ۱۲/۱۴ با اندکی اختلاف.
- (۳۱۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶.
- (۳۱۸) ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه به روایت ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۵۲۸. و ابن قتیبه، ج ۱ ص ۱۲.
- (۳۱۹) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲ ص ۶۷ و صفین نصرین مزاحم ص ۱۸۲.
- (۳۲۰) در تیسیر الوصول آمده است که گفت: «نه به خدا، و نه هیچ یک از منی هاشم.»
- (۳۲۱) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۴۸ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۲۵. صحیح بخاری، کتاب المغازی ج ۳ ص ۳۸. صحیح مسلم، ج ۱ ص ۷۲ و ج ۵ ص ۱۵۳. تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۸۵ و ۲۸۶. ابن عبدربه ج ۳ ص ۶۴. ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۶ فشرده. کفاية الطالب ص ۲۲۵ و ۲۲۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج ۱ ص ۱۲۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۴. التنبيه و الاشراف ص ۲۵۰. الصواعق المحرقة ج ۱ ص ۱۲. تاریخ الخميس ج ۱ ص ۱۹۳. الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۴. استیعاب در حاشیه اصابه ج ۲ ص ۲۴۴. تاریخ ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۶. البدء و التاریخ ج ۵ ص ۶۶. انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۶. اسدالغابه ج ۳ ص ۳۳۲ چاپ قاهره. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶ و الغدير ج ۳ ص ۱۰۲ به نقل از الفصل ابن حزم ص ۹۶ و ۹۷. ما این حدیث را فشرده آوردیم.

- (۳۲۲) انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۷.
- (۳۲۳) الموفقیات ص ۵۹۰. و در اسد الغابه گوید: «فروه بن عمرو انصاری در عقبه و بدر و بعد از آنها با رسول خداص همراه بود.»
- (۳۲۴) خالد بن سعید بن عاص سومین یا چهارمین نفر از پیشگامان به سوی اسلام بود. ابن قتیبه گوید: «او پیش از ابوبکر اسلام آورد» و ابن ابی الحدید گوید: «او از کسانی است که به حبشه هجرت کردند و رسول خداص وی و دو برادرش را به کارگزاری صدقات مذج و صنعای یمن منسوب فرمود. سپس همگی بازگشتند و بعدها با هم به شام رفتند و در آنجا کشته شدند و خالد در روز یکشنبه دو شب پیش از پایان جمادی الاول سال ۱۳ در اُجنادین به شهادت رسید.»
- مراجعه کنید: استیعاب، ج ۱ ص ۳۹۸، ۴۰۰. اصابه ۴۰۶/۱. اسد الغابه، ۸۲/۲ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۱۳ و ۱۶.
- (۳۲۵) اسد الغابه، ج ۲ ص ۸۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۱۳۵ چاپ مصر.
- (۳۲۶) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۵۸۶ و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۰۷۹. تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۵۱. و در انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۸ گوید: «خالد بن سعید مدتی از بیعت با ابوبکر امتناع کرد.»
- (۳۲۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۶.
- (۳۲۸) اسد الغابه، ج ۲ ص ۸۲ و مشروح آن در شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۵ به نقل از سقیفه ابوبکر جوهری.
- (۳۲۹) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۵۸۶، و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۰۷۹. تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۵ ص ۵۱، در انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۸ گوید: «خالد بن سعید مدتی از بیعت با ابوبکر سرباز زد.»
- (۳۳۰) سعد بن عباد در عقبه و غزوه های رسول خدا حضور داشت مگر در غزوه بدر که حضور و عدم حضورش در آن مورد اختلاف است. مردی جواد و سخی بود. در فتح مکه پرچمدار انصار بو و آنگاه که ندا در داد: «امروز روز جنگ و روزی است که اهل حرم اسیر گردند» رسول خداص پرچم را از او گرفت و به دست پسرش قیس داد. او با ابوبکر بیعت نکرد تا در سال ۱۵ به وسیله دو تیر کشته شد و در حوارین دفن گردید. مراجعه کنید: استیعاب، ج ۲ ص ۲۳، ۳۷، اصابه، ج ۲ ص ۲۷، ۲۸ و جمهره ابن حزم ص ۶۵.
- (۳۳۱) تاریخ طبری ۴۵۹/۳ و چاپ اروپا ۱۸۴۴/۱. ابن اثیر ۱۲۶/۲. کنز العمال ۱۳۴/۳ حدیث ۲۲۹۶. الامامة و السياسة ۱۰۱/۱ و السيرة الحلیة ۳۹۷/۴.

- (۳۳۲) ریاض النضرة، ۱ / ۱۶۸ و دیگر مصادر.
- (۳۳۳) طبقات ابن سعد، ج ۳ ق ۲ ص ۱۴۵. تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۶ ص ۹۰. کنز العمال، ج ۳ ص ۱۳۴ شماره ۲۲۹۶ و السيرة الحلیة، ج ۳ ص ۳۹۷.
- (۳۳۴) حوارین بخشی است معروف از منطقه حلب. معجم البلدان
- (۳۳۵) انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۹ و العقد الفرید، ج ۳ ص ۶۴ ۶۵ با اندکی اختلاف.
- (۳۳۶) تبصرة العوام چاپ تهران ص ۳۲.
- (۳۳۷) مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۱ و ۳۰۴.
- (۳۳۸) العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۵۹ ۲۶۰.
- (۳۳۹) طبقات ابن سعد، ج ۳ ق ۲ ص ۱۴۵ و المعارف ابوحنیفه دینوری ص ۱۱۳.
- (۳۴۰) اسد الغابه شرح حال سعدین عباده.
- (۳۴۱) مانند محبّ الدین طبری در ریاض النضرة و ابن عبد البرّ در استیعاب.
- (۳۴۲) مشروح آن را در جلد اول کتاب «عبد الله بن سبا» ملاحظه نمائید.
- (۳۴۳) تاریخ طبری چاپ اروپا ج ۱ ص ۲۱۳۸.

شوری و بیعت عثمان ابن عبد ربّه

در عقد الفرید گوید: «هنگامی که خلیفه عمر ضربت خورد، به او گفته شد :
«ای کاش جانشین معرفی می کردی!» او گفت: «اگر ابو عبیده جراح زنده بود او
را جانشین می کردم که اگر پروردگارم از من سؤال نماید بگویم: پیامبرت می
فرمود: «او امین این امت است» و اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود او را
جانشین می کردم که اگر پروردگارم از من سؤال نماید بگویم : شنیدم که
پیامبرت می فرمود: «سالم خدا را بگونه ای دوست دارد که اگر از او هم نمی
ترسید نافرمانی اش نمی کرد.» (۳۴۴)

به او گفتند: «یا امیر المؤمنین! ای کاش وصیت می نمودی!» او گفت: «پس
از سخنانم با شما به این جمع بندی رسیدم که مردی را بر کار شما بگمارم که
امیدوارم شما را بر مسیر حق ببرد و به علی اشاره نمود سپس دیدم که در
حیات و ممات تحملش را ندارم...»

و بلاذری روایت کند که عمر گفت: «علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد
الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را نزد من فراخوانید» و با هیچ یک از
آنها جز علی و عثمان سخن نگفت. به علی گفت: «ای علی! شاید اینان به
زودی حق خویشاوندی و دامادی تو با رسول الله صلی و سلم علیه و آله و سلم
داده ات را به رسمیت نشناسند. پس، اگر به ولایت امر رسیدی درباره آن از
خدا بترس!» سپس عثمان را فراخواند و گفت: «ای عثمان! شاید این قوم حق
دامادیت با رسول الله صلی و سلم علیه و آله و سلم را به رسمیت نشناسند. پس اگر به این
مقام دست یافتی از خدا بترس و آل ابی مُعیط را بر گردن مردم سوار مکن!»
سپس گفت: «صهیب را نزد من فراخوانید.» آمد و به او گفت: «سه روز با مردم

نماز بگزار، این افراد نیز باید در خانه ای خلوت کنند تا اگر روی مردی از خودشان توافق کردند، هرکس با آنها مخالفت کرد گردنش را بزنید.» و چون از نزد عمر برفتند گفت: «اگر أجليح کار را به دست گیرد، آنها را به راه راست خواهد برد.» (۳۴۵)

و در ریاض النضرة گوید : عمر گفت : «خدا خیرشان دهد اگر أصيلع(علی علیها السلام) بگمارند(خواهند دید)که چگونه آنها را بر مسیر حق می برد. اگر چه شمشیر بر فراز گردنش باشد!» محمد بن کعب گوید گفتیم: «این را از او می دانی و منصوبش نمی کنی؟» گفت: «اگر آنها را رها کردم بدان خاطر است که آن کس که بهتر از من است آنها را رها کرد.» (۳۴۶)

و بلاذری در انساب الاشراف از واقدی روایت کند که گوید: «عمر سخن از جانشین خود به میان آورد. گفته شد: عثمان را چگونه می بینی؟ گفت: «اگر او را برگزینم اولاد ابومعیط را بر گردن مردم سوار می کند.» گفته شد: زبیر؟ گفت: «در حال رضا مؤمن است و در حال خشم کافر!» گفته شد: طلحه؟ گفت: «بینی اش در آسمان و ماتحتش در آب است!» گفته شد: سعد بن ابی وقاص؟ گفت : «همراه گروه یورشگر! یک قریه هم برای او زیاد است !» گفته شد : عبد الرحمن؟ گفت:

«او را همان بس که به خانواده اش برسد.» (۳۴۷)

و نیز روایت کند که: «عمر بن خطاب هنگامی که ضربت خورد به صهیب دستور داد بزرگان مهاجر و انصار را نزد او گرد آورد و چون وارد شدند گفت : «من کار شما را به شورای شش نفره مهاجران پیشتازی واگذاردم که رسول خداصلی و سلموالوفاءلواولئک و انهم اهل البیت و اطیبت بولئک تا یکی از خودشان را برای امامت شما انتخاب کنند» و آنها را نام برد سپس به ابوطلح ه زید بن سهل خزر جی

گفت: «پنجاه نفر از انصار را برگزین تا همراهت باشند و چون فوت کردم این شش نفر را وادار تا یکی از خودشان را برای خود و امت برگزینند و کار خویش را بیش از سه روز به تأخیر نیندازند.» و به صهیب دستور داد با مردم نماز بگزارد تا آنها بر امامی توافق کنند. از این گروه طلحه غایب بود و در ملک خویش در «سراة»^(۳۴۸) به سر می برد. و لذا عمر گفت: «اگر طلحه در این سه روز آمد که آمد، و اگر نه بعد از آن منتظرش نمانید و کار را تمام کنید و به انجام رسانید و با کسی که بر او توافق کردید بیعت نمائید و هر که با شما مخالفت کرد گردنش را بزنید.» راوی گوید: شخصی را به دنبال طلحه فرستادند که او را برانگیزد تا در آمدن شتاب نماید. ولی او پس از وفات عمر و بیعت عثمان به مدینه رسید و در خانه اش نشست و گفت: «آیا بر مثل منی زور گفته می شود؟» عثمان به نزدش آمد و طلحه به او گفت: «اگر نپذیرم آن را رد می کنی؟» گفت: «آری» طلحه گفت: «پس من آن را امضا کردم» و با عثمان بیعت کرد.^(۳۴۹)

و نیز روایت کند که عبدالله بن سعد بن ابی سرح گفت: «من همواره از گسستن این امر بیمناک بودم تا آنگاه که طلحه چنان کرد و خویشاوندی پیوندش داد و عثمان پیوسته او را گرامی می داشت تا زمانی که در محاصره افتاد و طلحه دشمن ترین مردم بر علیه او بود.»^(۳۵۰)

و از ابن سعد روایت کند که: «عمر گفت اقلیت شوری باید تابع اکثریت باشد و هر که با شما مخالفت کرد گردنش را بزنید!»^(۳۵۱)

و از ابی مخنف روایت کند که گفت: «عمر به اصحاب شوری دستور داد تا سه روز در کار خود مشورت نمایند و اگر دو نفر بر یکی و دو نفر بر دیگری توافق کردند، دوباره به مشورت بنشینند. و اگر چهار نفر بر یکی توافق کردند و

یک نفر سرباز زد، با آن چهار نفر باشند. و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر شدند، با آن سه نفری باشند که ابن عوف در آنان است. زیرا او در دین و رأی خود ثقه و مورد اعتماد و در انتخاب برای مسلمانان مأمون است.» (۳۵۲)

و نیز از هشام بن سعد از زید بن اسلم از پدرش روایت کند که عمر گفت :
«اگر سه نفر سه نفر به توافق رسیدند، از گروه عبدالرحمن بن عوف پیروی کنید و بشنوید و اطاعت نمائید.» (۳۵۳)

و در تاریخ یعقوبی (۱۶۰/۲) و انساب الأشراف بلاذری (۱۵/۵) روایت کنند که عمر گفت: «برخی بزرگان می گویند: «بیعت ابوبکر ناپخته و نسنجیده بود و خدا شرش را دور ساخت. و بیعت با عمر بدون مشورت بود.» پس، این کار بعد از من به شوری باشد، و اگر رأی چهار نفر موافق بود، آن دو نفر دیگر باید از آن چهار نفر تبعیت کنند، و اگر سه بر سه شدند از نظر عبدالرحمن بن عوف پیروی کنید و بشنوید و اطاعت نمائید، و اگر عبدالرحمن یکی از دستانش را هم بردیگری زد، پیرویش کنید.»

و متقی هندی در کنز العمال (۱۶۰/۳) از محمد بن جبیر از پدرش روایت کند که عمر گفت: «اگر عبدالرحمن بن عوف یکی از دستانش را بر دست دیگری زد، با او بیعت نمائید.»

و از اسلم روایت کند که عمر بن خطاب گفت : «با کسی بیعت کنید که عبدالرحمن با او بیعت می کند، و هر که سرباز زد گردنش را بزنید.»
از همه این تأکیدات روشن می شود که خلیفه عمر کار نامزدی و گزینش را به دست عبدالرحمن بن عوف قرار داده و با او هماهنگ کرده بود که عمل به سیره شیخین (ابوبکر و عمر) را شرط بیعت قرار دهد. و آنها خوب می دانستند که امام علی علیه السلام عمل به سیره شیخین را در ردیف عمل به کتاب خدا و

سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم را می پذیرد .
 بنابراین با عثمان به خلافت بیعت می شود و امام علی علیه السلام مخالفت می
 کند و در معرض شمشیر و کشته شدن قرار می گیرد.

دلیل این گفتار ما اضافه بر آنچه گذشت روایتی است که ابن سعد در طبقات
 از سعید بن عاص آورده و فشرده آن چنین است که : «سعید بن عاص نزد خلیفه
 عمر آمد و زمین بیشتری از او خواست تا خانه اش را گسترش دهد. خلیفه به
 او وعده پس از نماز صبح را داد و با او به خانه اش رفت. سعید گوید : «زمین
 بیشترم داد و با پای خود حدودش را برایم مشخص کرد . گفتم یا امیرالمؤمنین !
 باز هم بیشترم بده که فرزندان و خانواده ام روئیده و گسترش یافته اند .» او
 گفت: «تو را بسنده است و این راز را نزد خود پنهان دار که بزودی خلافت را
 پس از من کسی به دست می گیرد که خویشاوندیت را صله و پلس می دارد و
 نیازت را برآورده می سازد.» گوید: «دوران خلافت عمر را درنگ کردم تا
 عثمان به خلافت رسید و آن را از شوری گرفت و در حق من صله رحم به
 جای آورد و

نیکی کرد و نیازم را برطرف نمود و در امامتش شریکم ساخت.» (۳۵۴)

بنابراین، خلیفه عمر سعید بن عاص را آگاه نمود که به زودی پس از او،
 خویشاوند سعید یعنی عثمان به خلافت می رسد، و نیاز او می خواهد که این
 راز را مستور بدارد. و از این گفتگو آشکار می شود که موضوع خلافت عثمان
 تصمیم بیتوته های شبانگاهی در حیات خلیفه عمر بوده است و تعیین آن شش
 نفر در شوری، برای آن بوده که این کار در نزد عموم به صورتی پسندیده جلوه
 نماید! اما دلیل اینکه امام علی علیه السلام شمشیر و کشته شدن قرار می
 گرفت اضافه بر آنچه گذشت باز هم روایتی است که ابن سعد در شرح حال

سعید بن عاص آورده است که: «عمر بن خطاب به سعید بن عاص گفت : «چه شده که از ما روی گردانی گویا می پنداری که من پدرت را کشته ام؟ من او را نکشتم بلکه علی بن ابیطالب او را کشت.»^(۳۵۵) امام علیها السلام بدر کشته بود. آیا در این سخن تحریک بر دشمنی با امام علی و برانگیختن کینه ها بر ضد او نهفته نیست؟

امام علی علیها السلام که خلافت از او دور شده است

امام علیها السلام است که خلافت از او دور شده و تنها بدان خاطر در شوری با آنها شرکت نمود تا گفته نشود: «او خود خلافت را نخواست.» و دلیل آنکه می دانست برای او اندیشه کرده اند، حدیث زیر است:

بلاذری در انساب الأشراف (۱۹/۵) روایت کرد که: «علی به عمویش عباس شکوه کرد که عمر گفته است: «با کسانی باشید که عبد الرحمن بن عوف در جمع

آنان است.» و گفت: «به خدا سوگند ولایت از کف ما برفت!» عباس گفت : «برادر زاده این را از کجا می گویی؟» گفت: «سعد بن وقاص با پسر عمویش عبد الرحمن مخالفت نمی کند و عبد الرحمن همتای عثمان و داماد اوست و هیچ یک از آن دو هرگز با یار خود مخالفت نمی کنند. و اگر زبیر و طلحه نیز با من باشند سودی از آن نخواهم برد. زیرا ابن عوف در جمع سه نفر دیگر است.»

ابن کلبی گوید: «عبد الرحمن بن عوف شوهر «ام کلثوم» دختر عقبه بن ابی معیط بود که مادرش «أروى» است و أروى مادر عثمان بود. و بدین خاطر امام او را داماد عثمان نامید.»^(۳۵۶)

و از ابی مخنف روایت کند که گفت: «هنگامی که عمر دفن شد اصحاب شوری دست نگه داشتند و کاری نکردند و ابوطلحه امام جماعت آنها بود. صبح روز بعد ابوطلحه آنها را برای مناظره به محل بیت المال برد. دفن عمر روز یکشنبه چهارمین روز ضربت خوردن او بود و صهیب بن سنان بر او نماز گزارد. گوید: عبد الرحمن که مناظره و نجوای آنها را دید و متوجه شد که هر یک دیگری را از خلافت دور می کند به آنان گفت: «ای جماعت! من خودم و سعد را بیرون می کنم تا از جمع شما چهار نفر یکی را انتخاب نمایم. زیرا، گفتگو به درازا کشیده و مردم در پی آنند که خلیفه و امام خود را بشناسند، و آنها که از راه دور آمده اند و منتظر آنند باید به وطنشان بازگردند.» پس، همگی آنچه را که بدان پیشنهاد کرد پذیرفتند جز علی که گفت: «می اریشم!»

پس از آن ابوطلحه نزد آنها آمد و عبد الرحمن او را از پیشنهاد خود و پذیرش آنها جز علی آگاه کرد. ابوطلحه روی به علی کرد و گفت: «یا اباالحسن! ابا محمد (عبد الرحمن) مورد اعتماد تو و مسلمانان است. تو را چه شده که مخالفت می کنی در حالی که او خود را برکنار داشته است و هرگز گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد؟» و بعد، عبد الرحمن را سوگند داد که از هوای نفس پیروی نکند و حق را مقدم بدارد و برای امت بکوشد و هیچ خویشاوندی را ترجیح ندهد. و عبد الرحمن برای او سوگند خورد و ابوطلحه گفت: «اکنون محکم و استوار انتخاب کن»

سپس عبد الرحمن تک تک آنها را با عبارات غلاظ و شداد سوگند داد و از آنها عهد و پیمان گرفت که اگر با یکی از آنان بیعت کرد با او مخالفت ننمایند و بر علیه مخالفش در کنار او باشند. آنها نیز سوگند خوردند. پس از آن دست علی را گرفت و به او گفت: «عهد و میثاق خدا بر عهده ات باد که اگر با تو

بیعت کردم فرزندان عبدالمطلب را بر گردن های مردم سوار نکنی، و به سیره رسول الله صلی و سلم علیه و آله و سلم و انما امرنا انما امرنا و در چیزی از آن کوتاه نیائی.» و علی گفت: «عهد و میثاق خدا را بر آنچه نمی توانم و هیچ کس نمی تواند بر عهده نمی گیرم. چه کسی می تواند سیره رسول الله را عملی سازد؟ ولی من تا آنجا که بتوانم و ممکنم باشد و به اندازه دانشم، بر سیره آن حضرت سیر خواهم کرد.» پس، عبدالرحمن دستش را رها کرد. سپس عثمان را سوگند داد و عهد و پیمان ها از او گرفت که بنی امیه را بر گردن های مردم سوار نکند و به سیره رسول الله صلی و سلم علیه و آله و سلم و انما امرنا عمل نماید و چیزی از آن مخالفت ننماید. عثمان برای او سوگند خورد و علی به عبدالرحمان گفت :

«ابوعبدالله (عثمان) بدانچه خواستی رضایت داد. پس به کارت پرداز و با او بیعت کن.» عبدالرحمان دوباره به سوی علی بازگشت و دستش را گرفت و پیشنهاد کرد تا همانند عثمان سوگند بخورد که با سیره رسول الله و ابوبکر و عمر مخالفت ننماید. و علی گفت: «بر من است که بکوشم» و عثمان می گفت :

«آری، عهد و میثاق خدا و شدیدترین پیمانهایی که از انبیا گرفته بر عهده من باد که با سیره رسول الله و ابوبکر و عمر در هیچ چیز مخالفت ننمایم و از آن نکاهم.» پس، عبدالرحمان با او بیعت کرد و مصافحه نمود و اصحاب شوری نیز با وی بیعت کردند و علی که ایستاده بود نشست و عبدالرحمان به او گفت :

«بیعت کن و گرنه گردنت را می زنم» و در آن روز با هیچ یک از آنها شمشیر نبود. و گفته شده که علی خشمگین بیرون رفت و اصحاب شوری به او رسیدند و گفتند: «بیعت کن و الا با تو می جنگیم» و او با آنها به راه افتاد و آمد تا با عثمان بیعت کرد.» (۳۵۷)

این روایت در دو بخش دچار حذف و تحریف گردیده است : یکی در پیشنهاد اول عبدالرحمان به امام علی عليه السلام «لیره شیخین» حذف شده و دیگری در سخن امام علی عليه السلام طرف و حذف آخر آن آمده است . تمام این روایت را یعقوبی (۱ / ۱۶۲) چنین آورده است:

«عبدالرحمان با علی بن ابی طالب خلوت کرد و گفت: «خدا را بر تو گواه می گیریم که اگر به حکومت رسیدی در میان ما به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر عمل کنی.» امام گفت: «در میان شما تا آنجا که بتوانم به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می کنم.» پس از آن با عثمان خلوت کرد و به او گفت: «خدا را بر تو گواه می گیریم که اگر به حکومت رسیدی در میان ما به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر رفتار کنی.» عثمان گفت: «با شما عهد می بندم که در میانتان به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر عمل کنم.» سپس با علی خلوت کرد و همان سخنان پیشینش را تکرار کرد و همان جواب را شنید. و بعد با عثمان خلوت کرد و همان را گفت و همان را شنید. و برای بار سوم با علی خلوت کرد و همان سخنان را تکرار نمود و علی گفت: «کتاب خدا و سنت پیامبرش نیازمند روش و عادت کسی نیستند! تو می کوشی که این حکومت را از من دور بداری!» عبدالرحمان سپس با عثمان خلوت کرد و همان سخنان را تکرار نمود و همان جواب را شنید و دست بیعت به او داد.»

و در تاریخ طبری (۳ / ۲۹۷) و تاریخ ابن اثیر (۳ / ۳۷) در ذکر حوادث سال ۲۳ هجری روایت کنند که چون عبدالرحمان در روز سوم با عثمان بیعت کرد امام علی عليه السلام گفت:

«برای مدتی آن را ببخشیدی و این اولین باری نیست که شما بر علیه ما همدست می شوید. پس صبری جمیل پیشه سازم که خدا بر آنچه جلوه می دهید مددکار من باشد. به خدا سوگند عثمان را به حکومت نرساندی مگر برای آنکه آن را به تو بازگرداند. و خدای را در هر روز تقدیری است.» (۳۵۸)

بیعت امام علی علیہ السلام

عثمان کشته شد و کار مسلمانان به آنها بازگشت و از هر بیعت پیشینی که آنها را مقید می کرد برستند و به سوی علی بن ابی طالب هجوم بردند و خواستار بیعت با او شدند. طبری گوید:

«اصحاب رسول خدا صلی و آله و سلم و کاتبان و کاتبان» این مرد کشته شد و مردم را به ناچار امامی باید و ما امروز سزاوارتر از تو را برای آن نمی یابیم، نه در سابقه و نه در خویشاوندی با رسول خدا صلی و آله و سلم گفت: «چنین نکند» که من وزیر باشم بهتر است تا امیر باشم. گفتند: «نه، به خدا سوگند ما هیچ کاری نمی کنیم تا با تو بیعت نمائیم.» گفت: «پس در مسجد باشد که بیعت من پنهانی نباشد و جز با رضایت مسلمانان انجام نگیرد...» (۳۵۹)

همو با سند دیگری روایت کند و گوید: «مهاجران و انصار که طلحه و زبیر نیز در جمعشان بودند اجتماع کردند و نزد علی آمدند و گفتند: «یا اباالحسن! بیا طلبا تو بیعت کنیم.» او گفت: «نیازی به حکومت شما ندارم. من با شما هستم، هر که را برگزیدید بدان رضایت دهم، انتخاب کنید.» گفتند: «به خدا سوگند ما جز تو را اختیار نکنیم.»

راوی گوید: «پس از کشته شدن عثمان بارها به نزد علی علیه‌السلام^۱ در آخرین بار به او گفتند: «مردم جز با حکومت اصلاح نگردند و این کار به درازا کشید.» و او به آنان گفت: «شما پیوسته نزد من رفت و آمد کردید، و من اکنون سخنی با شما گویم که اگر آن را پذیرفتید حکومت بر شما را می‌پذیرم و گرنه نیازی بدان ندارم.» گفتند: «هرچه بگویی ان شاء الله آن را می‌پذیریم.» پس، آمد و بر فراز منبر رفت و مردم پیرامونش گرد آمدند و گفت:

«من حکومت را بر شما خوش نداشتم ولی شما نپذیرفتید مگر آن که رهبر شما باشم. آگاه باشید که من بدون شما کاری نکنم. آگاه باشید که کلید اموال شما با من است. آگاه باشید که من حق ندارم بدون شما درهمی از آن برگیرم. آیا می‌پذیرید؟» گفتند: «آری» گفت: «خداوندا بر آنان گواه باش!» و پس از آن با آنها بیعت کرد.

و بلاذری روایت کند و گوید: «علی بیرون رفت و به منزلش درآمد و مردم همگی، صحابه پیامبر و دیگران، به سویش شتافتند و می‌گفتند: «تنها علی امیرالمؤمنین است.» تا وارد خانه اش شدند و به او گفتند: «با تو بیعت می‌کنیم. دستت را بگشا که به ناچار امیری باید.» و علی گفت: «این به اختیار شما نیست تنها به اختیار اهل بدر است. هر که را اهل بدر بدو راضی شوند او خلیفه است.» پس هیچ یک از اهل بدر نماند مگر آن که نزد علی آمدند و گفتند: «ما هیچکس را سزاوارتر از تو به این امر نمی‌بینیم...» و علی که چنین دید بر فراز منبر رفت و اولین کسی که به سویش بالا رفت و با او بیعت کرد طلحه بود که انگشت او شل بود و علی آن را به فال بد گرفت و گفت: «چه نرم و شکننده است!»^(۳۶۰)

و طبری روایت کند که: «حبيب بن ذؤيب هنگامی که طلحه بيعت نمود او را
نظاره کرد و گفت: «اولین دستی که بيعت نمود دستی شل بود، این کار به انجام
نخواهد رسید...» (۳۶۱)

پس از بحث و بررسی واقعیت تاریخی تشکیل حکومت در صدر اسلام، در بحث بعدی به بررسی دیدگاه دو مکتب درباره خلافت و امامت می پردازیم و ابتدا دیدگاه مکتب خلفا را می آوریم.

فصل دوم دیدگاه مکتب خلفا درباره امامت

دیدگاه مکتب خلفا و مایه های استدلال ایشان.

دیدگاه پیروان مکتب خلفا.

و جوب اطاعت امام اگرچه با پیامبر صلی و سلف با الله

استدلال پیروان مکتب خلفا در سده های اخیر.

مصطلحات بحث امامت و خلافت.

بررسی دیدگاه مکتب خلفا در امر خلافت.

نخست نقد و بررسی استدلال به شورا.

استدلال به شورا از راه کتاب خدا و سنت رسول الله صلی و سلم

دوم نقد و بررسی استدلال به بیعت.

سوم نقد و بررسی استدلال به عمل صحابه.

نقد و مناقشه استدلال به شورا و بیعت به عمل صحابه.

چهارم نقد و بررسی استدلال به اینکه خلافت با قهر و غلبه برپا می شود.

اطاعت امام ستمگر مخالف سنت رسول الله صلی و سلم

فشرده بحث.

دیدگاه مکتب خلفا و مایه های استدلال ایشان نخست خلیفه ابوبکر گوید:
«این امر (امامت) جز برای این تیره از قریش روا نباشد. اینها در دودمان و
مکان مرکز و محور عربند، و من یکی از این دو نفر: (عمر و ابوعبیده جراح) را
برای شما پسندیدم. با هر کدام خواستید بیعت کنید.»^(۳۶۲)
دوم خلیفه عمر بن خطاب گوید:

«کسی نباید فریب بخورد و بگوید: «بیعت با ابوبکر بی اندیشه بود و تمام
شد» آری، آن بیعت اینچنین بود ولی خدا شرش را کنترل کرد و هیچکس از
شما به مانند ابوبکر مورد توجه مردم نبود. و اکنون کسی که بدون مشورت
مسلمانان با شخصی بیعت نماید، بیعت کننده و بیعت شونده فریب خوردگانی
هستند که باید کشته شوند.»^(۳۶۳)

سوم دیدگاه پیروان مکتب خلفا:

قاضی القضاات ماوردی متوفای ۴۵۰ ه و علامه زمان قاضی ابویعلی متوفای
۴۵۸ ه، هر یک در «احکام السلطانیه» خود گویند:
«امامت از دو راه منعقد می شود: یکی با انتخاب نخبگان و دیگری با قرار و
وصیت امام پیشین. ولی دانشمندان در تعداد نخبگانی که امامت با انتخاب آنها
منعقد می شود، اختلاف بسیاری دارند:
گروهی گفته اند: «امامت جز با اجماع همه نخبگان بلاد منعقد نگردد. زیرا،
امامت امام باید مورد پذیرش و اجماع عموم باشد». این دیدگاهی است که با
شیوه بیعت ابوبکر و انتخاب او به وسیله حاضران، مردود می شود. زیرا، آنها
برای بیعت با او به انتظار دیگران نماندند.

آنجا که گوید چون بیعت عمر متوقف بر رضای صحابه نبود . زیرا، امام بدان سزاوارتر است.». (۳۷۱)

و بعد به نقل اختلاف علما درباره لزوم شناخت امام پرداخته و گوید : «برخی از آنها گفته اند: «شناخت امام با اسم و رسم بر همه مردم واجب است . همانگونه که شناخت خدا و شناخت رسول خدا واجب است.» سپس گوید : «و آنچه که همه مردم بر آن اتفاق نظر دارند این است که شناخت امام بر همه مردم به طور کلی و همگانی واجب است نه جزئی و تفصیلی.» (۳۷۲)

و قاضی القضاات ابویعلی حنبلی اضافه کرده که : «امامت با قهر و غلبه نیز مستقر می گردد، و نیازمند پیمان و قرار نیست، و هر کس با شمشیر بر آنها پیروز شد و خلیفه گردید و امیرالمؤمنین نامیده شد، بر هیچ مؤمن به خدا و روز قیامت روا نباشد آسوده بخوابد و او را امام نداند. نیکوکار باشد یا بدکار به هر حال او امیرالمؤمنین است.» (۳۷۳)

و درباره امامی که دیگری بر ضد او شورش کرده و حکومتش را می طلبد، و هر یک گروهی را با خود دارند، گوید: «نماز جمعه با طرف پیروز اقامه می شود.» و استدلال می کند که «ابن عمر» در ماجرای «حرّه» با اهل مدینه نماز گزارد و گفت: «ما با آنیم که پیروز شده است.» (۳۷۴)

و امام الحرمین جوینی متوفای ۴۷۸ ه در کتاب ارشاد خود گوید: «بدانید که انعقاد امامت، مشروط به اجماع امت نیست . بلکه امامت بدون اجماع امت بر انعقاد آن نیز منعقد می گردد. و دلیل آن اینکه، ابوبکر به محض رسیدن به خلافت شروع به انتصاب و امضای احکام مسلمانان کرد و منتظر رسیدن خبر به گوش صحابه دور از مدینه نشد. و هیچکس هم بر او اشکال نکرد و از او نخواست تا درنگ نماید. پس، اگر شرط اجماع در عقد امامت

منتفی است، عدد مشخص و حدّ تعیین شده ای هم برای آن ثابت نشده است . و صحیح آن است که بگوییم: امامت با عقد و تصمیم یک نفر از نخبگان نیز منعقد می گردد.»^(۳۷۵)

و امام بن عربی متوفای ۵۴۳ هـ گوید: «عقد بیعت امام نیازمند شرکت همگان نیست. بلکه وجود دو یا یک نفر برای انعقاد آن کافی است.»^(۳۷۶)

و شیخ فقیه امام و علامه محدث قرطبی متوفای ۶۷۱ هـ در مسئله هشتم تفسیر آیه: «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۳۷۷) گوید:

«اگر یک نفر از نخبگان آن را منعقد نماید، مستقر می گردد و دیگران باید از او تبعیت کنند. و این برخلاف نظر مردمی است که می گویند: «امامت جز به وسیله جماعتی از نخبگان منعقد نمی گردد» دلیل ما اینکه، عمر با ابوبکر بیعت کرد و هیچ یک از صحابه آن را انکار نکرد. پس ثابت می شود که امامت نیز همانند سایر عقود نیازمند تعداد مشخص نباشد. و امام ابوالمعالی گوید: «کسی که با بیعت یک نفر امام شد، امامتش ثابت است و خلع او بدون دلیل و حادثه و تغییر چیزی جایز نیست. و این اجماعی است.»

و در مسئله پانزدهم تفسیر همان آیه گوید: «اگر امامت با اجماع و اتفاق نخبگان یا به وسیله یک نفر چنانکه گذشت منعقد گردید، بر مردم همگی واجب است با او بیعت نمایند.»^(۳۷۸)

و قاضی القضاات عضد الدین ایجی متوفای ۷۵۶ هـ در مواقف گوید: «مقصد

سوم در اموری است که امامت با آن ثابت می گردد و فشرده آن اینکه،

امامت با نص پیامبر صلی و سلم و امام پیغمبرین علی و اهل بیت علیهم السلام می گردد . و نیز با بیعت

نخبگان. و این برخلاف نظر شیعه است. دلیل ما ثبوت امامت ابی بکر با بیعت

است.» و گوید: «اگر حصول امامت با انتخاب و بیعت ثابت شد، نیاز به اجماع

ندارد. چون دلیلی از عقل و شرع بر آن اقامه نشده است. بلکه بیعت یکی دو نفی از نخبگان کافی است. زیرا می دانیم که صحابه با صلاحیتی که در دین داشتند بدان اکتفا می کردند. همانگونه که عمر با ابوبکر بیعت کرد و عبد الرحمن بن عوف با عثمان، و آن را مشروط به اجماع حاضران در مدینه نکردند، چه رسد به اجماع امت. این چنین کردند و هیچکس هم بر آنها اشکال نکرد، و این روش در طول تاریخ و تا زمان ما ادامه دارد.» (۳۷۹)

شارحان کتاب مواقف قاضی القضاات ایجی چون سید شریف جرجانی

متوفای ۸۱۶ ه نیز با نظر او موافقت کرده اند. (۳۸۰)

وجوب اطاعت امام اگر چه با پیامبر صلی و خلفا علیهم السلام

مسلم در صحیح خود از حذیفه روایت کند که گفت : «رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام فرمود: «إِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَإِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ الْإِمَامِ» و خواهند آمد که نه بر مسیر هدایت من روند و نه از سنت من پیروی نمایند. و از بین آنها کسانی به قدرت رسند که قلوبشان قلوب شیاطین در پیکره انسان است.» گوید گفتم: «یا رسول الله ! اگر آن زمان را درک کردم، چه کنم؟» فرمود: «فرمان امیر را می شنوی و اطاعت می کنی، اگر چه بر پشتت بکوبد و مالت را بگیرد، بشنو و اطاعت کن.»

و از ابن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام فرمود: «إِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَإِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ الْإِمَامِ» امام خود چیزی را ببیند که خوش ندارد، باید صبر کند. زیرا، هر که یک وجب از جماعت دور شود و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.» و در روایت دیگری آمده است که : «هر کس یک وجب از محدوده حکومت بیرون رود و بر آن حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

و از عبدالله بن عمر بن خطاب روایت کند که او هنگام «واقعه حرّه» در زمان یزید بن معاویه گفت: «از رسول خدا صلی و سلم علیهما السلام فرمودند: «إِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَإِطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ الْإِمَامِ» از اطاعتی بردارد، خدای را در روز قیامت بدون برهان ملاقات نماید. و هر کس بمیرد و بیعتی بر گردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» (۳۸۱)

و امام نووی در شرح صحیح مسلم، باب لزوم طاعت امیران در غیر معصیت گوید: «جمهور اهل سنت از فقیهان و محدثان و متکلمان گویند : «حاکم به خاطر فسق و ظلم و تعطیل حقوق، خلع و برکنار نمی شود و شورش بر علیه او به خاطر اینها جایز نیست. بلکه واجب است او را موعظه کنند و بیم دهند، دلیل آن احادیث وارده در این باره است.» و پیش از آن گوید: «اما خروج بر علیه

آنها (حاکمان) و جنگ با ایشان، به اجماع مسلمانان حرام است. اگر چه فاسقان ستمگر باشند. و احادیث وارد در این معنی بسیار است. و اهل سنت اجماع دارند که حاکم به خاطر فسق برکنار نمی شود». (۳۸۲)

و قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی متوفای ۴۰۳ هـ در کتاب تمهید گوید : «جمهور اهل اثبات و اصحاب حدیث گویند : «امام به خاطر فسق و ظلم و غصب اموال و ضرب و آزار و دست اندازی به نفوس محرمه و تضییع حقوق و تعطیل حدود خلع و برکنار نمی شود، و خروج بر علیّه او واجب نیست . بلکه واجب است او را موعظه نمایند و بیم دهند و در معاصی خدا از او پیروی نمایند». آنها در این باره به اخبار متظافر و بسیاری استناد کرده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دربار او جواب داده اند. اما آن رسیده و گوید : «اگر چه ستم کنند و اموال را بگیرند.» و آن حضرت فرموده است : «بشنوید و اطاعت نمائید، اگر چه عبد ناقص یا غلام حبشی باشد. و پشت سر هر نیکوکار و بدکاری نماز بگزارید». و روایت شده که فرمود : «اطاعتشان کن، اگر چه مالت را بخورند و پشتت را بکوبند». (۳۸۳)

(۳۴۴) عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۸۴ که ما آن را فشرده آوردیم.

(۳۴۵) انساب الأشراف، ج ۵ ص ۱۶ و نزدیک به آن در طبقات ابن سعد ج ۳ ق ۱ ص ۲۴۷ و

شرح حال عمر در استیعاب و منتخب کنز العمال ج ۴ ص ۴۲۹.

(۳۴۶) ریاض النضرة، ج ۲ ص ۹۵ چاپ دوم مصر ۱۳۷۳ هـ.

(۳۴۷) انساب الأشراف، ج ۵ ص ۱۷.

(۳۴۸) سرة کوهی است به سمت طائف. بلاد دیگری را نیز بدین نام گفته اند. معجم البلدان

(۳۴۹) انساب الأشراف، ج ۵ ص ۱۸ و نزدیک به آن در عقد الفرید ج ۳ ص ۷۳.

(۳۵۰) همان، ص ۲۰.

(۳۵۱) همان، ص ۱۸.

(۳۵۲) همان ص ۱۹ و نزدیک به آن در عقد الفرید ۷۴/۳.

- (۳۵۳) همان و طبقات ابن سعد، ج ۳ ق ۱ ص ۴۳.
- (۳۵۴) طبقات ابن سعد، شرح حال سعید بن عاص، ج ۵ ص ۲۰ ۲۲ چاپ اروپا.
- (۳۵۵) طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۰ ۲۲ و سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۲۷۷. و سعید بن عاص در زمان وفات رسول خدا ص حدوداً نه سال داشت.
- (۳۵۶) و نزدیک آن در عقد الفرید، ج ۳ ص ۷۴.
- (۳۵۷) انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۱.
- (۳۵۸) این روایت در عقد الفرید ۳ / ۷۶ نیز آمده است.
- (۳۵۹) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۱۵۲ ۱۵۳ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۳۰۶۶. کنز العمال ج ۳ ص ۱۶۱ حدیث ۲۴۷۱ و تاریخ ابن اعثم ص ۱۶۰ ۱۶۱.
- (۳۶۰) انساب الاشراف، ج ۵ ص ۷۰. حاکم نیز در مستدرک ج ۳ ص ۱۱۴ فال بد علی ا ز بیعت طلحه را روایت کرده است.
- (۳۶۱) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۱۵۳ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۳۰۶۸.
- (۳۶۲) صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۲۰ و ابوبکر، عبدالله بن ابی قحافه تیمی مادرش ام الخیر سلمی یا لیلی بنت صخر تیمی، دو یا سه سال بعد از عام الفیل به دنیا آمد. در هجرت رسول خدا ص به مدینه همراه آن حضرت بود و در «سُج» مسکن گزید و برای مردم شیر گوسفندان شان را می دوشید تا به خلافت رسید و شش ماه پس از آن به مدینه منتقل شد و در سال ۱۳ هجری وفات کرد. صاحبان کتب صحاح ۱۴۲ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در اسد الغابه، تاریخ ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۶۳ و جوامع السیره ص ۲۷۸ آمده است.
- (۳۶۳) صحیح بخاری، کتاب الحدود ج ۴ ص ۱۲۰ و ابوحفص، عمر بن خطاب بن نفیل قرشی عدوی، مادرش حنمه بنت هاشم یا هشام بن مغیره مخزومی، ۵ سال و اندی پس از بعثت در مکه اسلام آورد و در بدر و غزوات بعد آن حضور داشت. ابوبکر در بیماری منجر به مرگش او را جانشین خود قرار داد. با ضربت ابولؤلؤ وفات کرد و در محرم سال ۲۴ هجری در کنار ابوبکر به خاک سپرده شد. صاحبان کتب صحاح ۵۳۷ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در استیعاب، اسد الغابه و جوامع السیره ص ۲۷۶ آمده است.
- (۳۶۴) ابوعبیده، عامر بن عبدالله بن جراح، گورکن مکه، در بدر و دیگر غزوات حضور داشت و در طاعون منطقه عمواس نزدیک بیت المقدس در سال ۱۸ ه وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۴ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه، جوامع السیره ص ۲۸۴ و طبقات ابن سعد ج ۲ قسمت ۲ ص ۷۴ چاپ اروپا آمده است.

(۳۶۵) بشیر بن سعد بن ثعلبه خزر جی گفته شده اولین کسی که با ابوبکر به خاطر حسادت با سعد بن عبادہ بیعت کرد او بود و در جنگ عین التمر کشته شد. حدیث او را نسائی در سنن خود آورده است. شرح حال او را در عبدالله بن سبا ج ۱ ص ۹۶ و تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۰۳ بجوئید.

(۳۶۶) شرح حال او گذشت.

(۳۶۷) ابو عبدالله، سالم مولی ابی حذیفه بن عتبہ بن ربیعہ اموی، از اہالی اصطخر فارس بود. همسر ابو حذیفہ آزادش کرد و ابو حذیفہ او را پسر خواندہ خویش گرفت و بدین خاطر، از مهاجران بہ شمار آید. پیش از رسول خدا ص بہ مدینہ ہجرت کرد و امام جماعت مهاجران و از جملہ عمر بن خطاب بود. زیرا قرآن را از ہمہ آنها بہتر می دانست. پیامبر صلی و سلم و اولاد و اصحاب و انصاری پیمان برادری بست و در جنگ یمامہ کشته شد شرح حال او در اسد الغابہ و اصابہ آمدہ است.

(۳۶۸) الاحکام السلطانیۃ، ماوردی ص ۱۱۷ چاپ دوم ۱۳۵۶ ه مؤلف از بزرگان فقہای شافعی و دارای مصنفات بسیار است. و الاحکام السلطانیۃ قاضی ابویعلیٰ حنبلی ص ۱۱۷ چاپ اول مصر ۱۳۵۶.

اعتماد ما بر این دو کتاب در بین کتب مکتب خلفا از آن رو است کہ این گونه کتابها همانند کتاب خراج ابی یوسف، تنها برای تدوین احکام حکومتی و عمل بہ آن براساس دیدگاه مکتب خلفا تألیف گردیدہ، و برخلاف کتابہائی است کہ برای مناظرہ، و نہ عمل بہ آن، تدوین شدہ است. (۳۶۹) عباس بن عبدالمطلب، مادرش تتیلہ بنت خباب نمری. در بیعت عقبہ با رسول خدا ص حضور یافت و در بدر بہ اسارت درآمد و برای خلاصی خود و دو برادرزادہ اش عقیل و نوفل فدا داد و آزاد شد. پیش از فتح مکہ ہجرت کرد و در آن حضور یافت. عمر بن خطاب در سال قحطی بہ وسیلہ او طلب باران نمود و در سال ۳۲ ه وفات کردہ. صاحبان صحاح ۳۵ حدیث از او روایت کردہ اند. شرح حالش در اسد الغابہ و جوامع السیرہ ص ۲۸۱، آمدہ است.

(۳۷۰) الاحکام السلطانیۃ ماوردی ص ۷۶.

(۳۷۱) همان ص ۱۰. از سخنان و دیدگاه آنها آشکار می شود کہ ایشان دین خود را از آنچه اتفاق افتادہ برگرفته اند، و آنچه پیش آمدہ همان دین است و در این بارہ اختلافی ندارند و اختلاف آنها تنها در چگونگی اتفاق و پیش آمد است و بس!

(۳۷۲) همان، ص ۱۵.

(۳۷۳) الاحکام السلطانیۃ ابویعلیٰ حنبلی ص ۱۱۷.

(۳۷۴) همان ص ۸۷ و در چاپ دیگر ص ۲۰ ۲۳. و ابن عمر عبدالله بن عمر بن الخطاب، مادرش زینب بنت مطلق بود. رسول خدا ص به خاطر سن کمش او را از شرکت در احد بازداشت و در دیگر غزوات حضور داشت. روایات متعددی در ستایش خود و پدرش از او روایت شده است. او شصت سال پس از رسول خدا صلی و سلمی و حج فلولی و کتب و تالیفاتش نیکوست، ولی فقهش نیکو نیست. در هیچ یک از جنگها همراه امام علی ع نشد و سپس در هنگام مرگ از این کار خود اظهار پشیمانی می کرد و می گفت: «در جان خود ایرادی از دنیا نمی یابم جز آنکه در کنار علی ابن ابیطالب با «فته باغیه» و گروه ستمکار ننگیدم» سبب وفاتش آن بود که حجاج دستور داد مردی سر نیزه مسمومی را در شلوغی و ازدحام بر پای او فرو کند و او در سال ۷۳ فوت کرد. صاحبان صحاح ۲۶۳۰ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه و سیر النبلاء و جوامع السیره ص ۲۷۵ آمده است.

(۳۷۵) الارشاد فی الکلام از امام الحرمین عبد الملک بن عبدالله جوینی ص ۴۲۴ چاپ قاهره ۱۳۶۹ هـ

(۳۷۶) شرح سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۹۹، از امام ابوبکر محمد بن عبدالله اشبیلی مشهور به ابن عربی.

(۳۷۷) بقره / ۳۰.

(۳۷۸) جامع احکام القرآن یا تفسیر قرطبی از امام ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر اندلسی ج ۱ ص ۲۶۹ ۲۷۲ چاپ مصر ۱۳۸۷ هـ.

(۳۷۹) المواقف فی علم الکلام تألیف قاضی عبد الرحمن بن احمد ایجی، ج ۸ ص ۳۵۱ ۳۵۳ چاپ مصر ۱۳۲۵ هـ.

(۳۸۰) مراجعه کنید: شرح مواقف سید شریف جرجانی که با خود کتاب در مصر به چاپ رسیده است.

(۳۸۱) صحیح مسلم، کتاب الأمانة ج ۶ ص ۲۰ ۲۲ و حذیفه بن الیمان العبسی، پدرش در جاهلیت کسی را کشت و به مدینه گریخت و در آنجا ازدواج کرد و با بنی عبد الاشهل هم پیمان شد. و چون با یمانیان هم پیمان شد، او را یمان گفته اند و نامش حسل است. حذیفه در غزوه خندق و بعد آن حضور داشت و در زمان عمر حاکم مدائن شد و در سال ۳۶ هـ چهل روز پس از بیعت امام علی ع در آنجا وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۲۵ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در استیعاب، اسد الغابه، اصابه و جوامع السیره ص ۲۷۷ آمده است.

(۳۸۲) شرح نووی بر صحیح مسلم ج ۱۲ ص ۲۲۹ و سنن بیهقی ج ۸ ص ۱۵۸ ۱۵۹.

(۳۸۳) التمهید، باب ذکر ما یوجب خلع الامام و سقوط فرض طاعتہ، چاپ قاہرہ ۱۳۶۶ ہ کہ ما
فشرده آن را آوردیم.

استدلال پیروان مکتب خلفا در سده های اخیر

پیروان مکتب خلفا در سده های اخیر بیشتر به صحت برپائی خلافت گذشته براساس شورای مسلمین در تعیین خلیفه، استدلال می کنند و برخی از آن نتیجه می گیرند که «حکومت اسلامی» امروز نیز براساس بیعت برپا می گردد، و کسی که مسلمانان با او بیعت کنند «حاکم اسلامی» می شود و بر همه مسلمانان واجب است در اطاعتش بکوشند.

این، دیدگاه مکتب خلفا در چگونگی تشکیل حکومت اسلامی و دلایل نظری آنها بود. اکنون شایسته آن است که پیش از شروع در نقد و بررسی آرای ایشان، ابتدا «مصطلحات»ی را که این بحث بر مدار آنها می گردد مورد بررسی قرار دهیم.

مصطلحات بحث امامت و خلافت ۱ شوری.

۲ بیعت.

۳ خلیفه و خلیفه خدا در زمین.

۴ امیرالمؤمنین.

۵ امام.

۶ امر و اولوالأمر.

۷ وصی و وصیت.

نخست شوری

واژه های «تساور، مشاوره و مشورت» در زبان عرب به معنای رایزنی و نظرخواهی از دیگران است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^(۳۸۴) یعنی: «کارشان را بین خود با رایزنی و نظرخواهی از هم به سامان می برند».^(۳۸۵)

معنای مشتقات این ماده در استعمال قرآن کریم و حدیث شریف و در نزد مسلمانان همچنان که بوده باقی است و تغییری نکرده است. و در اینجا سخن تنها درباره «شوری و مشاوره» و حکم آن در شریعت اسلام است که بیان آن اندکی بعد خواهد آمد انشاءالله.

دوم بیعت

الف معنای بیعت در زبان عرب:

بیعت در زبان عرب به معنای: صفقه و دست بر دست دیگری زدن برای انجام بیع و معامله است.^(۳۸۶) و تصافقوا: تبايعوا، یعنی معامله کردند.^(۳۸۷) این، معنای بیعت در نزد عرب است.

اما «عهد» و قرار و «حلف» و پیمان و انعقاد آنها در نزد عرب، با روش های گوناگونی انجام می شد. مانند آنچه فرزندان عبد مناف در برابر فرزندان عبد الدار انجام دادند تا پرده داری کعبه و سقایت حاجیان و دیگر مناصب سروری مکه را از آن خود کنند.

ابن اسحاق روایت کند که، «فرزندان عبد مناف ظرف انباشته از عطری را آوردند و نزد کعبه نهادند و سپس دستان خود را در آن فرو کردند و خود و هم پیمانانشان عهد و پیمان بستند. و بعد برای تأکید بر خویش کعبه را مسح نمودند و به «مطیبین» شهرت یافتند.»^(۳۸۸)

و نیز، درباره تجدید بنای کعبه روایت کند که، «هنگامی که بنیان خانه به موضع رکن رسید، درباره آن به نزاع پرداختند و هر قبیله ای می خواست بدون دیگری آن را بالا ببرد، تا آنجا که به مجادله و هم پیمان خواهی رسید و آماده نبرد شدند و فرزندان عبد الدار ظرف انباشته از خونی را پیش آوردند و با فرزندان عدی بن کعب تا سر حد مرگ پیمان بستند و دستان خود را در ظرف فرو کردند و به «لَعَقَةُ الدَّم» یعنی: «خون آلودان» مشهور شدند.»

ب معنای بیعت در اسلام:

گفتیم بیعت یا دست بر دست دیگری زدن در میان عرب، نشانه انجام معامله و وجوب و قبول بیع بود. همین روش در اسلام نشانه پیمان بیعت کننده با بیعت شونده گردید تا هر چه مقرر داشتند اطاعت نماید و در انجامش بکوشد. یعنی در واقع برای انجام آن قرارداد با او بیعت کرده و پیمان بسته است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۳۸۹)

«کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست هایشان است. و هر که بیعت را بشکند، تنها به زیان خود شکسته است. و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند، به زودی او را پاداشی عظیم دهد.»

و اکنون سه نمونه از بیعت گرفتن رسول خدا صلی و آله و سلم را می بینیم.
داریم.

۱ - بیعت «عقبه اولی»:

نخستین بیعتی که در اسلام انجام شد، بیعت «عقبه اولی» بود که عبادۀ بن صامت از آن خبر داده و گوید:

«دوازده نفر از مردان انصار که در مدینه اسلام آورده بودند به حج آمدند . گوید: با رسول خدا صلی و آله و سلم بیعت نمودیم. بیعتی که هیچ چیز را شریک خدا نسازیم، دزدی نکنیم، زنا ننمائیم، فرزندانمان را نکشیم، از تهمت و بهتان و افترا پرهیزیم و در هیچ معروفی نافرمانی اش نکنیم. (و فرمود:) «اگر بدان وفا نمائید، بهشت از آن شما باشد. و اگر چیزی از آن را وارونه و آلوده کردید ولی در دنیا جبرانش نمودید، همان کفاره آن باشد. و اگر تا روز قیامت مستورش داشتید، کار شما با خدای عزّ و جل باشد، که اگر خواست عذاب می کند و اگر خواست می بخشد.» این بیعت، بیعت «عقبه اولی» نامیده شد، و این پیش از وجوب جنگ بر ما بود.» (۳۹۰)

۲ - بیعت «عقبه ثانیه»:

کعب بن مالک روایت کند و گوید: «از مدینه به قصد حج بیرون آمدیم اواسط «ایام تشریق» (۳۹۱) با رسول خدا صلی و آله و سلم «عقبه ثانی» قرار دادیم و پس از آنکه ثلثی از شب گذشت، آرام و پنهان بیرون شدیم و در عقبه گرد هم آمدیم و ما هفتاد و سه مرد و دو زن بودیم. رسول خدا صلی و آله و سلم همایش را با عباس آمد و سخن گفت و قرآن تلاوت نمود و به سوی خدا فراخواند و تشویق به اسلام نمود. سپس فرمود:

می روم» و از محل «ذی الحلیفه» مُحَرَّم شدند و رفتند تا به نزدیک «حُدیبیه»

نه میلی مکه رسیدند. خبر به مکیان رسید و آنها را ترسانید. بدین خاطر به

فراخوان قبایل پیرو خود پرداختند و دویست تن سواره را با خالد بن ولید یا

عکرمه بن ابی جهل پیش فرستادند. رسول خدا صلی و سلم با آنها آمدند و

شد و فرمود: «خداوند فرمانم داده تا بیعت بگیرم» و مردم به سوی آن حضرت

آمده و بیعت می کردند بر اینکه فرار نکنند. و گفته شد: تا پای مرگ با آنها

بیعت نمود. قریش نیز هیئتی را برای گفتگو و مذاکره فرستاد و آنها که چنین

دیدند، ترسیدند و با رسول خدا صلی و سلم آمدند و

این سه نوع از بیعت بود که در زمان رسول خدا صلی و سلم انجام شد

الف بیعت برای پذیرش اسلام.

ب بیعت برای برپائی دولت اسلامی.

ج بیعت برای جنگ با دشمنان اسلام.

البته بیعت سوم تجدید بیعت دوم بود. چه آنکه رسول خدا صلی و سلم با آنها آمدند و

انجام عمره فراخوانده بود، و چون حالت عمره به حالت جنگی بدل شد، و

حالت جدید مخالف امری بود که آنها را بدان فراخوانده و به خاطر آن بیرون

آمده بودند، و چنان می نمود که گویا مخالف عهدی است که با آنها بسته است،

بدین خاطر نیازمند اخذ بیعت برای اقدام تازه شد، و آن را انجام داد، و آن نیز

نتیجه مطلوب بخشید و مکیان را بترسانید.

این بحث را با شش روایت که درباره بیعت و طاعت امام رسیده به پایان می

بریم:

۱ «ابن عمر» روایت کرده و گوید: «ما با رسول خدا بر شنیدن و اطاعت

بیعت می کردیم و سپس به ما می فرمود: «در آنچه توانستی».^(۳۹۴)

۲۲۲

و نیز، بیعت زمانی محقق می شود که ابتدا امور مورد نظر برای انجام، فهمیده شود و پس از آن بیعت کننده دست خود را همانگونه که در سنت آمده بر دست بیعت شونده می زند و پیمان منعقد می گردد. و بیعت با این روش «مصطلح شرعی» است. جز آنکه شروط تحقق بیعت مشروع در اسلام امروزه برای بسیاری از مسلمانان ناشناخته و مبهم است. لذا می گوئیم:

بیعت در اسلام هنگامی منعقد می شود که شروط سه گانه زیر را دارا باشد:

۱ بیعت کننده از کسانی باشد که بیعتش صحیح بوده و آزادانه بیعت نماید.

۲ بیعت شونده از کسانی باشد که بیعت با او صحیح است.

۳ بیعت برای امری باشد که انجام آن صحیح است.

بنابراین، بیعت نابالغ و دیوانه صحیح نیست. زیرا آنها مکلف به احکام اسلامی

نیستند. و نیز، بیعت ناخواسته و مجبور منعقد نگردد. زیرا، بیعت همانند بیع و معامله است و همانگونه که بیع با گرفتن قهری و اجباری مال از دست صاحب مال و دادن قیمت آن به او، منعقد نمی شود، بیعت گرفتن جبری و قهری و در سایه شمشیر نیز، منعقد نمی گردد. همچنین بیعت کردن با کسی که آشکارا گناه می کند و نیز، بیعت نپای اقدام به معصیت خدا، جایز نیست.

پس، بیعت «مصطلحی اسلامی» است و در شرع اسلام احکام خاص خود را داراست.

فشرده مطالب بیعت در زبان عرب به معنای دست بر دست دیگری زدن برای

قبول و انجام بیع و معامله است. و در اسلام نشانه پیمان بیعت کننده با بیعت

شونده برای کوشش در انجام قرارداد منعقد شده میان آنهاست. بیعت را شروطی

است که بدون آنها منعقد نمی گردد. و لذا بیعت کودک و نابالغ یا دیوانه صحیح

نیست. همچنین است بیعت اجباری و ناخواسته، و نیز، بیعت با کسی که آشکارا معصیت می کند و بیعت برای نافرمانی خدا.

و بیعت رسول خدا صلی و آله و سلم برای پذیرش اسلام و بیعت برای برپائی دولت اسلامی بود. چنانکه برای جنگ با دشمنان اسلام نیز با مسلمانان بیعت کرد و خداوند سبحان درباره آن فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾

«کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند و

دست خدا بالای دستهایشان است». (۴۰۱)

سوم خلیفه و خلیفه الله در زمین

نخست خلیفه و خلافت

خلافت در زبان عرب به معانی نیابت از دیگری است ^(۴۰۲) و «خلیفه» کسی است

که در پی دیگری می آید و جانشین او می شود و جای او را پر می کند. ^(۴۰۳) این واژه با همین معنا در آیات بسیاری از قرآن کریم نیز آمده است. چنانکه می فرماید:

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ...﴾ ^(۴۰۴)

«به یاد آورید هنگامی که شما را جانشین قوم نوح قرار داد...»

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ...﴾ ^(۴۰۵)

«به یاد آورید هنگامی که شما را جانشین قوم عاد قرار داد...»

«مخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب...» ^(۴۰۶)

«پس جانشینانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب شدند...»

و می فرماید:

«فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة...» ^(۴۰۷)

«پس جانشینانی جای آنها را گرفتند که نماز را تباه کردند...»

و می فرماید:

«ان یشاء يذهبكم ويستخلف من بعدكم ما يشاء...» ^(۴۰۸)

«اگر بخواهد، شما را می برد و بعد از شما هر که را بخواهد جانشین می

کند...»

و همانند آن که در دیگر آیات و سور قرآن کریم آمده است.

«خلیفه» به همین معنا در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: XXXXXXXXXXXX

فرمود: «اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، اللهم ارحم خلفائی، قيل له :
یا رسول الله ! من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی»
یعنی: «خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا
جانشینانم را ببخش، گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود :
کسانی که بعد از من می آیند و «حدیث و سنت» مرا روایت می کنند».^(۴۰۹)

واژه «خلیفه» در دوران «صحابه» نیز به همین معنای لغوی به کار رفته است.
الف در زمان خلیفه اول:

ابن اثیر در کتاب «نهاية اللغة» گوید: «مردی اعرابی نزد ابوبکر آمد و گفت :
«تو خلیفه رسول خدائی؟»
ابوبکر گفت: «نه».

او گفت: «تو که هستی؟»
گفت: «من خالفه و بازمانده پس از او هستم».
ابن اثیر گوید: «خالفه» کسی است که از بی نیازی و خیر تهی است، و ابوبکر
تنها به خاطر تواضع این پاسخ را داد.»^(۴۱۰)

ب در زمان خلیفه دوم:
سیوطی (ت: ۹۱۱ هـ) در تاریخ خود گوید: «عسکری در اوایل، طبرانی در
معجم کبیر و حاکم در مستدرک روایت کنند که: «عمر بن عبدالعزیز از ابوبکر بن
سلیمان پرسید: «برای چه در نامه های زمان ابوبکر نوشته می شد: «از خلیفه
رسول الله؟» و در زمان عمر ابتدا نوشته می شد: «از خلیفه ابوبکر» (و پس از
آن نوشته شد: از امیر المؤمنین؟ بگو بدانم: (اولین کسی که نوشت: «از

امیرالمؤمنین « که بود؟ » او گفت: « شفا که از زنان مهاجر بود برای من روایت کرد که ابوبکر

می نوشت: « از خلیفه رسول الله » و عمر می نوشت : « از خلیفه خلیفه رسول الله » تا آنگاه که عمر به استاندار عراق نوشت دو نفر از مردان توانمند را نزد او بفرستد تا وضع عراق و مردمش را از آنها جویا شود، و او «لبید بن ربیعہ و عدی بن حاتم» را نزد وی فرستاد و آنها به مدینه آمدند و وارد مسجد شدند و عمرو عاص را یافتند و گفتند: «از امیرالمؤمنین برای ما اجازه ورود بگیر » عمر رفت و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» عمر گفت: «برای چه این نام را به کار بردی؟ باید دلیل آن را بگوئی» عمرو ماجرا را بیان داشت و گفت : «تو امیری و ما مومنان هستیم» و نامه ها و احکام حکومتی از آن روز به بعد اینگونه نوشته شد.

و نیز از «نووی» روایت کند و گوید: «عمر به مردم گفت: «شما مؤمنانید و من امیر شمایم.» و بعد «امیرالمؤمنین» نامیده شد . و پیش از آن او را «خلیفه خلیفه رسول الله » می گفتند، و این عبارت را به خاطر طول آن رها کردند .»

(۴۱۱)

دوم خلیفه خدا در زمین

۱ - خلیفه خدا در اصطلاح اسلامی:

«خلیفه خدا در زمین» در اصطلاح اسلامی کسی است که خداوند او را برگزیده و امام و حاکم مردمش قرار داده است. این معنا در قرآن کریم چنین است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾ (۴۱۲)

«و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم...»

برخی این آیه را بدین گونه تفسیر کرده اند که : «خداوند متعال شخص آدم عليه السلام خود در زمین قرار داد». و برخی چنین تفسیر کرده اند که : «خداوند متعال نوع انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده است». که تفسیر اول با دیگر سخن خدای متعال تأیید می گردد:

﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾

«ای داود! ما تو را خلیفه (خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق داوری کن».

حال، اگر معنای آیه اول این بشود که خداوند نوع انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده است، اختصاص آن به داود عليه السلام نوع بشر که خداوند پیش از داود عليه السلام و بعد از داود آنها را خلیفه خود قرار داده است بی معنی می شود. و خلیفه خدا در روایات امامان اهل بیت عليهم السلام معنای دوم آمده است.

خلفای خدا پیشوایان مردمند:

خداوند متعال خلفای خود در زمین را پیشوایان مردم قرار داده و به آنها کتاب و نبوت بخشیده است. چنانکه در باره ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (۴۱۳)

«... و همه را شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایان ساختیم که به فرمان ما هدایت می کردند. و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم. و تنها ما را عبادت می کردند.»

و می فرماید:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ... وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ... وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ... وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ... وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...﴾

«و آن برهانهای ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم و اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و همه را هدایت کردیم. و نوح را پیش از آن هدایت نمودیم. و از نسل او، داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، و همگی را بر جهانیان برتری دادیم و آنها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم...».

پس، کسی را که خداوند خلیفه خود در زمین قرار داده تا میان مردم داوری کند، او را امام و پیشوای آنها نیز قرار داده تا با کتاب خدا هدایتشان کرده و شریعت او را به آنها ابلاغ نماید. بنابراین، مهمترین وظیفه خلفای خدا تبلیغ وحی خداوندی است. چنانکه با صراحت می فرماید:

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (۴۱۴)

«آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟»

و می فرماید:

﴿وَمَا عَلَى الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (۴۱۵)

«و این پیامبر را وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نباشد.»

و همانند این آیات در سوره های آل عمران (۲۰)، مائده (۹۲ و ۹۹)، رعد (۴۰)، ابراهیم (۵۲)، نحل (۳۵)، شوری (۴۸)، احقاف (۳۵) و تغابن (۱۲).

و نیز، دانسته می شود که هیچ کس از سوی خدا تبلیغ نمی کند مگر پیامبری که به او وحی می شود، یا وصی پیامبری که خدا تعیین کرده باشد. چنانکه نمونه آن را در داستان تبلیغ آیات ده گانه اول سوره برائت به گونه زیر می یابیم:

در مسند احمد و غیر آن از امام علی علیه السلام نقل کنند که فرمود: «هنگامی

که ده آیه اول سوره برائت بر پیامبر صلی و آله و سلم نازل شد، رسول خدا صلی و آله و سلم را خواست و او را روانه مکه کرد تا آن آیات را برای اهل مکه قرائت نماید.

سپس پیامبر صلی و آله و سلم با او باز آمدند و فرمودند: «ابوبکر را دریاب، و چون به او رسیدی نوشته را از او بگیر و با آن به سوی مکیان برو و آن را بر آنها قرائت کن. من در «جحفه» به او رسیدم و نوشته را از او گرفتم. ابوبکر نزد رسول خدا صلی و آله و سلم آمد و فرمود: «ای رسول الله! درباره من چیزی نازل شده؟»

فرمود: «نه. ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «وظیفه تو را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند» (۴۱۶)

و در تفسیر سیوطی از ابورافع گوید: «رسول خدا صلی و آله و سلم بر او بابت این سوره براءة حج فرستاد که جبرئیل علیها السلام گفت: «وظیفه تو را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند» و آن حضرت علی علیها السلام پی او فرستاد تا بین مکه و مدینه به او رسید و آیات را گرفت و آنها را در حج بر مردم قرائت کرد.» (۴۱۷)

و از سعدبن ابی وقاص گوید: «رسول خدا صلی و آله و سلم بر او بابت این سوره براءة سوی مکیان فرستاد. سپس علی علیها السلام بحال او روانه کرد تا آیات را

از وی گرفت. پیامبر صلی و آله و سلم هرگز گویا آنرا نخواندند. فرمود: «ابوبکر! وظیفه مرا هیچکس جز خودم یا مردی از خودم به انجام نرساند» (۴۱۸)

در این داستان دیدیم که رسول خدا صلی و آله و سلم بابت این سوره براءة در ده آیه اول سوره براءة را در مراسم عمومی حج در سال نهم هجری به مشرکان ابلاغ نماید که امین وحی الهی جبرئیل نزد او آمد و گفت: «این وظیفه را هیچکس جز خودت یا مردی از خودت به انجام نرساند» یعنی: تبلیغ مستقیم ده آیه اول سوره براءة به مخاطبان آن، وظیفه تبلیغی خاص پیامبر است و این وظیفه را هیچکس جز خود پیامبر یا مردی از او به انجام نرساند، که آن مرد نیز علی بن ابیطالب «وصی پیامبر» بر شریعت او بود. ما به زودی روایات مربوط به تعیین «وصی پیامبر» را در بحث «وصی و وصیت» می آوریم و در آنجا درمی یابیم که تبلیغ مستقیم از سوی خدای متعال، وظیفه و ولایتی از آن

پیامبر صلی و آله و سلم می باشد.

خداوند خلفایش را مقام اعجاز می بخشد

گاهی حکمت خداوندی بر آن می شود که خلیفه خود را که امام مردم و مبلغ شریعتش قرار داده آیت و نشانی بخشد که دلیل صدق او در تبلیغ الهیش باشد . این آیت و نشان را در عرف اسلامی «معجزه» نامند . زیرا بشر از آوردن همانندش عاجز است. خداوند متعال در قرآن کریم برخی از معجزاتی را که به رسولان خود موسی و عیسی علیهما السلام یادآور می شود و درباره معجزه موسی علیهما السلام می یابد:

﴿فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (۴۱۹)

«موسی) عصای خویش بیافکند و ناگهان اژدهای آشکاری شد».

﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ﴾ (۴۲۰)

«و دست خود بیرون آورد، سفید و روشن برای بینندگان»

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ (۴۲۱)

«و به موسی وحی کردیم: «عصای خود را بیفکن» که ناگهان هر چه به

دروغ آراسته بودند، همه را برمی گرفت»

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا

عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ﴾ (۴۲۲)

: «و به موسی، هنگامی که قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که

«عصای خود را به آن سنگ بزن» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست و

هر گروهی آبشخور خود را می دانست».

و می فرماید:

﴿فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (۴۲۳)

﴿فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ (۴۲۴)

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾ (۴۲۵)

«و به موسی وحی کردیم که: «عصایت را به دریا بزن» ناگهان دریا شکافته شد و هر بخشی همانند کوهی عظیم بود.

و درباره «عیسی بن مریم» می فرماید:

﴿...إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...﴾ (۴۲۶)

«... و هنگامی که با «روح القدس» تأییدت نمودم که در گاهواره با مردم سخن می گفتی، و در بزرگی نیز، و هنگامی که کتاب و حکمت و تورا ت و انجیل آموختم؛ و هنگامی که به اذن من از گل چیزی به شکل پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده کردی...»

و از قول «عیسی علیها السلام» فرماید:

﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...﴾ (۴۲۷)

«... و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم...»
خداوند از معجزاتی که به «داود و سلیمان» دو وصی بر شریعت خویش بخشیده نیز خبر می دهد و می فرماید:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ...﴾ (۴۲۸)

«و کوهها و پرندگان را با داود مسخر و هم آوا کردیم که تسبیح (خدا) می گفتند...»

﴿الريح عاصفة تجري بأمره.... و من الشياطين من يغوصون له ويعملون عملاً
دون ذلك...﴾ (۴۲۹)

«و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او می رفت ... و از شیاطین نیز، گروهی که برای او غواصی کرده و کارهایی جز آن انجام می دادند...»

ناگفته نماند که اعطای همه معجزات به هم ه انبیاء و امامان امری لازم و ضروری نیست. چنانکه خداوند سبحان معجزات موسی و عیسی و داود و سلیمان علیهما السلام هود و لوط و شعیب علیهم السلام کرده است. همچنین بسیاری از مردم پیامبران را برای حکومت و داوری به عدل در بین خود، یاری نکردند . همانگونه که زمینه حکومت و قضاوت در بین مردم، از ابتدای کار برای موسی علیها السلام صلی و آله و سلم در حاکمیت ه ه همگی از ابتدای تکلیفشان به تبلیغ، امام و خلیفه بودند. پس، لازمه خلافت و امامت تعیین و گزینش الهی برای تبلیغ کتاب و شریعت است . و م لازم ای با حکومت و قضاوت در بین مردم و آوردن معجزات ندارد. بنابراین، «خلیفه خدا» همان کسی است که از سوی خدا تبلیغ می کند.

آنچه گذشت، معنای «خلیفه خدا» در کتاب خدا، قرآن بود.

خلیفه رسول خدا:

معنای «خلیفه رسول خدا صلی و سلم علیہ و آله و سلم» اصطلاحی است که در کتب معتبره آمده است:

«اللهم ارحم خلفائي، اللهم ارحم خلفائي، اللهم ارحم خلفائي، قيل له : يا رسول الله ! من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يرون حديثى و سنتى»
«خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش، خداوندا جانشینانم را ببخش. گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند و «حدیث و سنت» مرا روایت می کنند».^(۴۳۰)

بنابراین، «خلیفه خدا» کسی است که خداوند او را برای تبلیغ شریعت خویش تعیین کرده است. و «خلیفه رسول خدا» کسی است که داوطلب بانه به تبلیغ «حدیث و سنت» پیامبر صلی و سلم علیہ و آله و سلم است.
این معنای اصطلاحی «خلیفه الله» و «خلیفه الرسول» در کتاب و سنت بود. کاربرد این دو واژه در اصطلاح مسلمانان به گونه ای است که می آید:

۲ خلیفه و خلیفه الله در اصطلاح مسلمانان:

در بحث «خلیفه و معنای لغوی آن» یادآور شدیم که «ابوبکر» خلیفه رسول الله نامیده می شد و عمر ابتدا خلیفه خلیفه رسول الله، و سپس امیرالمؤمنین نامیده شد. و این عنوان تا پایان دوره خلفای عثمانی در ترکیه متداول و جاری بود. و از همین رو حاکم بزرگ اسلامی در طی قرون متمادی به گونه زیر نامیده میشد:

الف در عصر اموی و عباسی:

پیروان مکتب خلفا از ابتدای عصر اموی تا عصر عباسی حاکم بزرگ را
«خليفة الله» می نامیدند.

حجاج بن یوسف در خطبه نماز جمعه گفت: «گوش به فرمان خلیفه خدا و
برگزیده او «عبدالملک مروان» باشید». (۴۳۱)

هنگامی که در مجلس مهدی عباسی گفته شد: «ولید خلیفه اموی زندیق
بود» مهدی گفت: «خلافت خدا نزد او برتر از آن است که در اختیار زندیقی
قرارش دهد».

این عنوان در عصر اموی و عباسی شهرت یافت و به شعر شاعران نیز وارد
شد. چنانکه «جریر» در قصیده ای که خلیفه اموی «عمر بن عبدالعزیز» را
ستوده گوید:

خليفة الله ماذا تأمرون بنا لسنا اليكم ولا في دار منتظر

«او «خلیفه خدا»ست! این چه دستوری است که به ما می دهید؟! مانه به شما
می پیوندیم و نه چشم به راه شما می مانیم». (۴۳۲)

و عمر بن عبدالعزیز با همه شهرتی که به تدین داشت، این سخن جریر را رد
نکرد.

و نیز، مروان بن ابی حفصه (ت: ۱۸۲ هـ) در قصیده ای که با آن «معن بن
زائده شیبانی» را ستوده، درباره منصور خلیفه عباسی گوید:

ما زلت يوم الهاشمية معلنا بالسيف دون خليفة الرحمان

فمنعت حوزته و كنت وقاه من وقع كل مهند و سنان

«تو پیوسته و مداوم در آوردگاه هاشمیان
 فراروی «خلیفه رحمان» شمشیر آخته داشتی
 و حریمش را پاس می داشتی و سپر بلایش،
 از هرگونه تیغ تیز و نیزه ستیز بودی».^(۴۳۳)

ب در عصر عثمانی:

واژه «خلیفه» در عصر عثمانیان بدون اضافه به «الله» یا «رسول» عنوان
 سلطان و پادشاه اعظم مسلمانان شد.^(۴۳۴)

ج در عصر ما:

در عصر ما چنین شهرت یافته که مقصود از آیه کریمه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
 خَلِيفَةً﴾: «این است که خداوند متعال نوع انسان را در زمین «خلیفه خود»
 قرار داده است».^(۴۳۵) و بنابر آن، نوع انسان ها خلیفه خدا در زمین اند و معانی
 مشتقات ماده «خلف» مانند: «استخلف و يستخلف» یعنی: جانشین قرار داد و
 جانشین قرار می دهد، جانشین قرار دادن نوع انسان است.

و نیز، چنین شهرت یافته که مقصود از اینکه سلطان اعظم مسلمانان تا اواخر
 خلافت عثمانی خلیفه نامیده می شد آن بود که او در حکومت خلیفه و جانشین
 رسول خدا ﷺ و بعد از او ﷺ «خلیفه مطلق، خلیفه رسول
 خداست» پیروان مکتب خلفا همچنین خلفای چهارگانه پس از رسول
 خدا ﷺ و بعد از آن ﷺ را «خلیفه» نامیده اند و این عنوان را درباره دیگر خلفا تا
 آخر دوره عثمانیان به کار نبرده اند. این نامگذاری تا به امروز در میان مسلمانان
 شهرت دارد.

۳ - انتقال مصطلح خلیفه از مکتب خلفا به پیروان مکتب اهل

البیت علیها السلام

این دگرگونی ها که در معنای لفظ «خلیفه» و «خلیفه الله در زمین» پدید

آمد همگی پس از رسول خدا صلی و سلمها مکتب اهل البیت و اهل بیت

اما در مکتب اهل البیت و در روایات امامان اهل البیت علیها السلام خلیفه الله

در زمین» به همان معنای مصطلح اسلامی که بدان اشاره کردیم آمده است.

مصطلح «خلیفه» به معنای «خلیفه رسول خدا صلی و سلم» قرین پنجم هجری

تا به امروز از مکتب خلفا به فرهنگ پیروان مکتب اهل البیت منتقل گردید و

مکتب

خلفا به عدم ورود لفظ «خلیفه» در حدیث پیامبر صلی و سلمها مکتب اهل البیت

آن نهاده بودند استناد کرده و گفتند: «پیامبر صلی و سلمها مکتب اهل البیت و اهل بیت

کرد و مرجع بعد از خود را تعیین نفرمود!»

و پیروان مکتب اهل البیت در مقام ردّ بر آنان به روایت رسیده از رسول

خدا صلی و سلمها تعیین امام علی علیه السلام پس از خود استناد جسته و

گفتند: «پیامبر صلی و سلمها خلیفه بعد از خود قرار داده است به همان معنای

حادث خلیفه و امت را بدون رهبر رها نکرده است».

همه این استدلالها از سوی پیروان دو مکتب در حالی ادامه می یافت که آنها

از این نکته مهم غافل بودند که این «اصطلاح ابتکاری» مکتب خلفا که پس از

رسول خدا صلی و سلمها پیش از آن بوده در حدیث پیامبر صلی و سلمها

فشرده مطالب

الف خلیفه و جانشین شخص

در لغت یعنی: کسی که در غیاب او به کارهایش رسیدگی می کند . خلیفه به این معنا در قرآن کریم و حدیث پیامبر صلی و سلم و کتب معتبره آمده است .
ب خلیفه و جانشین خدا در زمین،

در اصطلاح اسلامی یعنی: کسی که خداوند متعال او را برای تبلیغ شریعت خود تعیین فرموده است تا آن را با دریافت از طریق وحی و یا از طریق پیامبر صلی و سلم و کتب معتبره و سایر راهها برای حکومت و قضاوت در میان مردم . و برخی از آنها را معجزه ای بخشید. که بشر از آوردن همانندش عاجز است . و خلیفه به این معنی در قرآن کریم و روایات اهل البیت آمده است.

ج خلیفه و جانشین پیامبر صلی و سلم

در حدیث آن حضرت یعنی: کسی که داوطلبانه به تبلیغ حدیث و سنت آن حضرت می پردازد.

د خلیفه و جانشین در اصطلاح مسلمانان از آنجا آغاز شد که: ابوبکر «خلیفه رسول الله» نامیده شد، و عمر خلیفه خلیفه رسول الله و سپس «امیرالمومنین» نامیده شد. و این نامگذاری تا پایان دوره خلفای عثمانی ترکیه برای بالاترین مقام حکومت باقی ماند. در عهد اموی و عباسی واژه «خلیفه الله» بر آن افزوده شد و در سایه این دو نام، بالاترین مقام حکومت عصر عثمانی «خلیفه» نامیده شد. یعنی: خلیفه رسول خدا صلی و سلمین و کتب معتبره و سایر راهها عثمانی تا به امروز در نزد مسلمانان انتشار یافت و به هرکس که پس از رسول خدا صلی و سلم و کتب معتبره و سایر راهها «خلیفه» یعنی: خلیفه رسول

۴ - امیرالمؤمنین:

واژه «امیرالمؤمنین» چنانکه گذشت و دانستیم، در عصر خلیفه دوم، عمر، به کار گرفته شد و مقصود از آن بالاترین مقام حکومت اسلامی بود و تا دوره عثمانی ها متداول و جاری باقی ماند.

۵ - امام:

امام در لغت یعنی: انسان پیشوائی که به قول و فعل او اقتدا می شود، چه حق باشد و چه باطل. چنانکه در قرآن کریم آمده است:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (۷۱) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿(۴۳۶)

«روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا بخوانیم و کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، نامه خود را می خوانند و به اندازه تار موئی ستم نمی شوند. و کسی که در این دنیا کور (دل) و نابینا باشد، در آخرت نیز کور و نابینا و گمراهتر خواهد بود.»

و درباره امام ظالم فرموده:

﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ (۴۳۷)

«با پیشوایان کفر پیکار کنید که آنها را پیمانی نباشد، شاید که بازایستند.»

امام در اسلام، هادی و هدایتگر راه خدا به فرمان خداست. چه انسان باشد و چه کتاب. چنانکه درباره انسان فرموده:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۴۳۸)

«و هنگامی که خداوند ابراهیم را با بلاها و کلماتی آزمود و او به خوبی از عهده آنها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ابراهیم گفت: از دودمان من نیز. فرمود: پیمان به تبهکاران نمی رسد.»

و نیز فرموده:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾ (۴۳۹)

«و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند...»
و درباره امامت کتاب فرموده:

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً...﴾ (۴۴۰)

«و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود...»

از مضمون آیات فوق درمی یابیم که شرط امام بودن در اسلام این است که :
اگر «کتاب» است، باید نازل شده از سوی خدا بر پیامبران برای هدایت مردم
باشد. بسان کتاب محمد صلی و سلم و کتاب موسی و هارون علیه السلام و کتاب
و دیگر کتب آسمانی سایر انبیاء علیهم السلام

و اگر «انسان» است، باید از سوی خدای متعال تعیین شده و به هیچ روی
ظالم و ستمگر نباشد. چنانکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «من تو را امام
و پیشوای مردم قرار دادم» و فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ «پیمان من به
ستمکاران نمی رسد».

و در سایه آنچه گذشت می توان گفت که: امام در اصطلاح اسلامی یعنی:
الف کتاب نازل شده خداوند بر پیامبران برای هدایت مردم.
ب انسان معصوم تعیین شده از سوی خدا برای هدایت مردم.

۶ - امر و اولوالأمر:

برای درک و فهم معنای «امر» و «اولوالأمر» و اینکه این دو واژه «مصطلح شرعی» هستند یا خیر، موارد کاربرد آنها را در لغت عرب، عرب ف مسلمانان و نصوص کتاب و سنت مورد بررسی قرار می دهیم:

الف در لغت عرب

در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و دیگر کتب آمده است که : «رسول خدا صلی و سلم حج به بلاد بلیل عرب می رفت و آنها را به اسلام دعوت می نمود و به آنان خبر می داد که او پیامبر و فرستاده خداوند است و از آنها می خواست که تصدیقش نمایند و حمایتش کنند تا پیام الهی را که بدان مبعوث شده بیان دارد.» راوی گوید: «آن حضرت یکبار نزد قبیله «بنی عامر بن صعصعه» رفت و خود را به آنان معرفی نمود و آنان را به سوی خدای عزوجل فراخواند. مردی از آنها بنام «بهره بن فراس» گفت: «به خدا سوگند اگر این جوان را از قریش بستانم، همه عرب را با او میخورم!» سپس به پیامبر گفت : «بگو بدانم اگر در این کار پیرویت کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا این «امر» بعد از تو از آن ما خواهد شد؟» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : «این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می دهد» و او در پاسخ گفت: «ما گلوگاههای خود را به حمایت از تو آماج (تیر و تیغ) عرب قرار دهیم که اگر خداوند پیروزت نمود، این «امر» از آن غیر ما باشد؟ ما را به «امر» و کار تو هرگز نیاز نیست!» (۴۴۱)

سختگیری می نمود، به او گفتند: «یا جنّذا الامارة و لو على الحجارة» یعنی: «به به ز فرماندهی اگر چه بر سنگ ها
صلی و سلیم! چنین بود و از پیامبر صلی و «المطی» و پیشوا علی علی حوالت، اگر چه بر سنگریزه ها باشد. و پیامبر صلی و سلیم! داد که در گنجینه بر سنگریزه ها!».

ب در عرف مسلمانان:

بیشترین کاربرد واژه «امر» در عرف مسلمانان، در روز «سقیفه» و پس از آن بود که «سعد بن عباد» به انصار گفت: «زمام این «امر» را بدون دخالت دیگر مردم به دست خود بگیرید!» و انصار در پاسخ گفتند: «ما تو را به این «امر» می گماریم» و سپس به بررسی موضوع پرداختند و گفتند : «اگر مهاجران قریشی نپذیرفتند و گفتند:... ما خویشاوندان و نزدیکان او هستیم و شما بر چه اساسی پس از او (= پیامبر) در این «امر» با ما ستیز می کنید؟...».

و ابوبکر در استدلال آن روز خود به آنها گفت : «این «امر» جز برای این تیره از قریش هرگز به رسمیت شناخته نمی شود...».

و نیز گفت: «آنها پس از او (= پیامبر) سزاوارترین مردم به این «امر» هستند و هیچکس جز ظالم درباره آن با آنها ستیز نمی کند».

و عمر نیز، در همان روز گفت: «چه کسی درباره حکومت محمد با ما که اهل و عشیره اش هستیم، ستیز می کند؟»

و «حباب بن منذر» در پاسخ گفت: «به سخن او و همراهانش گوش دهید که بهره شما از این «امر» را می برند... که به خدا سوگند شما به این «امر» سزاوارترید...».

و «بشیربن سعد» در چنین هنگامه ای به یاری قریش برخاست و گفت :

«خدا هرگز نبیندم که در این «امر» با آنها (= قریش) به ستیز برخیزم». (۴۴۳)

ج - در نصوص اسلامی:

واژه «امر» در حدیث رسول خدا صلی و سلم و در آیه‌های متعدده و در بحث‌های آینده انشاء الله آن را بررسی می‌کنیم و اکنون تنها به ثبت و ضبط سخن رسول خدا صلی و سلم و در آیه‌های متعدده می‌پردازیم که فرمود:

«این «امر» از آن خداست و آنجا که خود بخواهد قرارش می‌دهد».

و نیز در کتاب خدای متعال آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (۴۴)

«ای مؤمنان! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا را و «اولی الامر» خودتان را...»

در همه این موارد یعنی: در لغت عرب، در عرف مسلمانان و در نصوص اسلامی، کتاب و سنت، مراد و مقصود از کلمه، «امر» تنها امامت و حکومت بر مسلمانان است.

بنابراین، واژه «امر» در شریعت اسلام به همان معنایی است که در زبان عرب و عرف مسلمانان به کار رفته است. و اکنون اگر «اولی الامر» را مصطلح شرعی و نامگذاری اسلامی بدانیم و مراد از آن را «امام» پس از پیامبر صلی و سلم بدانیم، بلاشک اختلافی در آن نیست. ولی «مصدق اولی الامر» بین دو مکتب مورد اختلاف است. زیرا: مکتب اهل البیت علیهم‌السلام: «چون مقصود از «اولی الامر» امامان هستند، بناچار باید منصوب خدا بوده و از گناهانی که شرح آن در باب خود بیاید معصوم باشند.»

و مکتب خلفا می‌گوید: «هر کس که مسلمانان با او به حکومت بیعت کنند، او «اولی الامر» است. و بنابر آن، اطاعت هر کس را که با او بیعت نمایند واجب

می دانند و بر همین اساس خلیفه «یزید بن معاویه» را اطاعت کردند و اهل بیت

رسول الله صلی و سلم را کربلا کشت و اسیر کردند و مدینه پیامبر صلی و سلم

روز بر سپاه خلافت مباح نمودند و کعبه را با منجنیق به گونه ای که بیانش در

جای خود بیاید گلوله باران ساختند.

۷ - وصی و وصیت:

معانی واژه «وصی و وصیت» و مشتقات آن در زبان عرب به گونه زیر است:

انسان زنده ای را که با انسان دیگری پیمان می بندد تا پس از وفاتش به کارهای مورد نظرش بپردازد «موصی» و دیگری را «وصی» و موضوع مورد وصیت را «موصی به» گویند. این وصیت گاهی با عی ن لفظ «وصیت» و مشتقات آن جاری می شود. مانند اینکه «موصی» یعنی وصیت کننده به «وصی» اش می گوید: «تو را وصیت می کنم که بعد از من خانواده ام را مراقبت و مدرسه ام را اداره کنی و درباره آنها چنین و چنان نمائی.»

«موصی» گاهی دیگران را از وصیت خود آگاه می کند و می گوید: «به فلانی وصیت کردم» یا «وصی من فلانی است» و گاهی می گوید: «با فلانی عهد بسته ام» یا: «به او وکالت داده ام که فلان کار را انجام دهد» که اینها و نظایرشان معنای واحدی را می رسانند.

این، فشرده معنای مصطلح «وصی و وصیت» و مشتقات آن در زبان عرب بود که به ه مین معنا در قرآن کریم و سنت شریف نبوی نیز آمده است. خداوند متعال می فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ
وَالْأَقْرَبِينَ...﴾

«بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما مرگش فرا رسد اگر خیری (= مالی) بر جای گذارد، «وصیت» نماید...» تا آنجا که می فرماید:

﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ (۴۴۵)

«و کسی که از انحراف یا گناه «وصیت کننده» ای بترسد و میان آنها ر
اصلاح نماید، گناهی بر او نیست...» و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ
ذَوَا عَدْلٍ...﴾ (۴۴۶)

«ای مؤمنان! هنگامی که یکی از شما مرگش فرا رسد، هنگام وصیت باید از
میان شما دو نفر عادل را به شهادت بطلبید...» و نیز آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نساء.
و اما در سنت شریف نبوی، بخاری در اول «کتاب الوصایا» و مسلم در

«کتاب الوصیة» خود روایت کنند که: «رسول خدا ﷺ و فرمود:

مسلمان را روا نباشد که اگر چیز قابل وصیتی دارد دو شب را به خواب رود
مگر آن که وصیتش نوشته و نزدش موجود باشد». و وصیت در فقه اسلامی
احکامی ویژه دارد. و بنابر آنچه گذشت، دو واژه «وصی و وصیت» از
«مصطلحات اسلامی» هستند.

و وصیت انبیا و رسولان چنانکه نمونه هایی از آن را از تورات و انجیل بیان
می داریم آن است که: «رسولان با اوصیای خویش عهد و پیمان می بندند که
شریعتشان را پس از آنها به مردم برسانند و امتشان را مراقبت نمایند.»

در این امت نیز، خاتم انبیا ﷺ و رسولان پس از او ﷺ فرمود و
با امام علی علیه السلام پیمان بست که شریعتش را تبلیغ نماید و امتش را
مراقبت کند و این پیمان را به واسطه آن حضرت به دیگر فرزندان یعنی یازده
امام پس از او نیز رسانید و همه مسلمانان را از آن آگاه فرمود: گاهی با لفظ
«وصی و وصیت» و مشتقات آن، و گاهی با الفاظ دیگر که همین معنا را می
رسانید؛ به گونه ای که «امام علی علیه السلام» «وصی» شهرت یافت و این
لقب، علم خاص آن حضرت گردید. چنانکه بیان همه آنها متعاقباً خواهد آمد ان
شاء الله.

(۳۸۴) شوری / ۳۸.

(۳۸۵) مراجعه کنید: مفردات راغب، لسان العرب و معجم الفاظ القرآن، ماده «شور».

(۳۸۶) لسان العرب، ماده «بیع».

(۳۸۷) همان، ماده «صفق».

(۳۸۸) سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۴۱ ۱۴۳.

(۳۸۹) فتح / ۱۰.

(۳۹۰) همان، ج ۲ ص ۴۰ ۴۲.

(۳۹۱) ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است.

(۳۹۲) سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۴۷ ۵۶.

(۳۹۳) امتاع الأسماع مقریزی، ص ۲۷۴ ۲۹۱.

(۳۹۴) صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب البیعه حدیث ۵. صحیح مسلم، کتاب الاماره باب البیعه

حدیث ۹۰. سنن نسائی، کتاب البیعه باب البیعه فی ما یستطیع الانسان.

(۳۹۵) سنن نسائی، کتاب البیعه باب البیعه...

(۳۹۶) صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب البیعه.

(۳۹۷) صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب بیعة الصغیر. سنن نسائی، کتاب البیعة باب بیعة الغلام . و

هرماس بن زیاد، ابو حیدر بصری باهلی از قیس عیلان در یمامه وفات کرد . شرح حالش در اسد

الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

(۳۹۸) صحیح بخاری، کتاب الأحکام باب السمع و الطاعة للامام... حدیث ۳. صحیح مسلم، کتاب

الأمارة باب وجوب طاعة الأمراء... حدیث ۱۸۳۹. سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، حدیث ۲۸۶۳.

سنن نسائی، کتاب البیعة باب جزاء من امر بمعصية و مسند احمد، ج ۲ ص ۱۷ و ۱۴۲.

(۳۹۹) سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۹۵۶ حدیث ۲۸۶۵ و مسند احمد، ج ۱ ص ۴۰۰.

(۴۰۰) مسند احمد، ج ۵ ص ۳۲۵. عباده این حدیث را در خانه عثمان و به هنگامی روایت کرد

که معاویه از او شکایت کرده و عثمان احضارش نموده بود.

(۴۰۱) فتح / ۱۰.

(۴۰۲) مفردات راغب، ماده خلف.

(۴۰۳) نهاية اللغة، ابن اثیر و لسان العرب، ابن منظور، ماده خلف.

(۴۰۴) سوره اعراف / ۶۹.

- (۴۰۵) سوره اعراف / ۷۴.
- (۴۰۶) سوره اعراف / ۱۶۹.
- (۴۰۷) مریم / ۵۹.
- (۴۰۸) انعام / ۱۳۳.
- (۴۰۹) مشروح مصادر این حدیث در جلد دوم ص... می آید.
- (۴۱۰) مراجعه کنید: لسان العرب به نقل از نهاییه ابن اثیر.
- (۴۱۱) تاریخ سیوطی، چاپ مصر، ص ۱۳۷ ۱۳۸. مستدرک حاکم ج ۳ ص ۸۱ و ۸۲ و اوائل
عسکری ص ۱۰۳ ۱۰۴.
- (۴۱۲) بقره / ۳۰.
- (۴۱۳) انبیاء / ۷۱ ۷۲.
- (۴۱۴) نحل / ۳۵.
- (۴۱۵) نور / ۵۴ و عنکبوت / ۱۸.
- (۴۱۶) مسند احمد، ج ۱ ص ۱۵۱ و تحقیق احمد محد شاکر، ج ۲ ص ۳۲۲ حدیث ۱۲۹۶ و
درالمنثور سیوطی، ج ۳ ص ۲۰۹.
- (۴۱۷) تفسیر درالمنثور، ج ۳ ص ۲۱۰.
- (۴۱۸) همان، ج ۳ ص ۲۰۹.
- (۴۱۹) سوره اعراف / ۱۰۷.
- (۴۲۰) سوره اعراف / ۱۰۸.
- (۴۲۱) سوره اعراف / ۱۱۷.
- (۴۲۲) سوره اعراف / ۱۶۰.
- (۴۲۳) شعراء / ۳۲.
- (۴۲۴) شعراء / ۴۵.
- (۴۲۵) شعراء / ۶۳.
- (۴۲۶) مائده / ۱۱۰.
- (۴۲۷) آل عمران / ۴۹.
- (۴۲۸) انبیاء / ۷۹.
- (۴۲۹) انبیاء / ۸۱ و ۸۲.
- (۴۳۰) مصادر آن در جلد دوم همین کتاب می آید.

- (۴۳۱) سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۱۰ حدیث ۴۶۴۵.
- (۴۳۲) شرح شواهد معنی از سیوطی، چاپ منشورات دار مکتبه الحیاة، ج ۱ ص ۱۹۷.
- (۴۳۳) الکنی و القاب، ج ۱ ص ۲۵۲.
- (۴۳۴) مراجعه کنید: المعجم الوسیط، ماده: خلف.
- (۴۳۵) سید قطب در تفسیر آیه مذکور گوید: «و این مشیت والا می خواهد زمام زمین را به این موجود تازه هستی بسپارد و دست او را در آن باز گذارد. پس، این جایگاهی عظیم است: جایگاه این انسان در نظام این هستی بر روی این زمین گسترده. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱ ص ۶۵ ۶۶.
- و از دید مؤلف کتاب «خلیفه و سلطان» تالیف، و. و یارتولد، ترجمه ایزدی، چاپ تهران ۱۳۵۸
- ص ۱۶، این معنا احتمالاً از افکار اهل کتاب به جوامع اسلامی سرایت کرده است. مراجعه کنید :
- پیوست شماره (۱) آخر کتاب.
- (۴۳۶) اسراء / ۷۱ ۷۲.
- (۴۳۷) توبه / ۱۲.
- (۴۳۸) بقره / ۱۲۴.
- (۴۳۹) انبیاء / ۷۳.
- (۴۴۰) هود / ۱۷.
- (۴۴۱) سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۳۱ ۳۴. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۲۰۵ ۱۲۰۶.
- (۴۴۲) طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۱ قسمت دوم ص ۱۸.
- (۴۴۳) همه این بحث ها و استدلال ها در داستان سقیفه تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۳۷
- ۱۸۵۱، آمده است.
- (۴۴۴) نساء / ۵۹.
- (۴۴۵) بقره / ۱۸۰ ۱۸۲.
- (۴۴۶) مائده / ۱۰۶.

بررسی دیدگاه دو مکتب درباره خلافت و امامت

پس از بحث و بررسی مصطلحات هفت گانه گذشته، به بحث و بررسی دیدگاه هریک از دو مکتب درباره خلافت و امامت می پردازیم و می گوئیم: دیدگاه مکتب خلفا و مایه های استدلال ایشان نخست سخن ابوبکو: پیشتر گذشت که خلیفه ابوبکر گفت: «این «امر» جز برای این تیره از قریش به رسمیت شناخته نمی شود. آنها در حسب و نسب هسته مرکزی قوم عرب اند و من یکی از این دو (= عمر و ابوعبیده) را برای شما پسندیدم. با هریک که خواستید بیعت کنید.» (۴۴۷)

دوم سخن و نظر عمر: او گفت: «هیچکس نباید مغرور شود و بگوید: «بیعت با ابوبکر لغزشی شتابزده بود و تمام شد» آری اینچنین بود، ولی خدا شرش را مهار کرد. حال آنکه در میان شما، فرد شاخص و مردم پسندی چون ابوبکر وجود ندارد. و اکنون اگر فردی بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت نماید، هر دو طرف خود را به کشتن داده اند.» (۴۴۸)

نقد و بررسی این دو استدلال

ما در اینجا ابتدا به استدلال خلیفه ابوبکر در سقیفه اشاره کردیم و سپس به عَلم کردن شعار شورا از سوی خلیفه عمر برای ولایت و زمامداری پس از خود. اما استدلال خلیفه ابوبکر در سقیفه، حقیقت آن است که استدلال همه آنها

در آن روز بر اساس منطق قبیلگی بود. زیرا، انصار که نعش پیامبر صلی و سلم را بین خانواده آن حضرت رها کرده و به سقیفه بنی ساعده آمده بودند تا «سعد بن عباد» را به رهبری برسانند، نمی گفتند: «سعد از دیگران برتر و سزاوارتر به این سمت است.» بلکه می گفتند: «این مردم (= مهاجران) در سایه حمایت شما هستند و هیچکس جرأت مخالفت با شما را ندارد!».

و مهاجران قریشی نیز، پس از پیوستن به آنها، به منطق قبیلگی روی آوردند و گفتند: «قریش در حسب و نسب هسته مرکزی قوم عرب اند» و گفتند: «چه کسی درباره حکومت محمد با ما، که اهل و عشیره اش هستیم، ستیز می کند؟!» همچنین بود سخن آن مرد انصاری که گفت: «امیری از ما و امیری از شما باشد» و پاسخ آن مرد مهاجر که گفت: «ما امیران باشیم و شما وزیران».

چنانکه انگیزه «اسید بن حضیر» و دیگر حاضران «قبیله اوس» نیز، انگیزه ای قبیلگی بود. آنها که از سلطه «قبیله خزرج» بر خود می ترسیدند و «نبرد بعاث» را که هنوز دو دهه از آن نگذشته بود یادآور می شدند، گفتند: «به خدا سوگند اگر قبیله خزرج یک بار به این حکومت دست یابند، همواره به خاطر آن از شما برتر باشند، و هرگز شما را در آن شریک خود ن سازند. پس برخیزید و با ابوبکر بیعت نمائید.»

و سرانجام، با ورودِ «قبیله اسلم» به مدینه، که از شدت انبوهی، همه راهها را پر کردند و با ابوبکر بیعت نمودند و هوادارانش را در برابر انصار یاری رساندند، مهاجران قریشی چیرگی یافتند و حکومت خویش را تثبیت نمودند. پس حق با خلیفه عمر بود که بعد از آن واقعه، بیعت با ابوبکر را «لغزشی شتابزده» بداند. این حقیقتِ آن واقعه با استدلالهای خاص خود بود. اما آنچه خلیفه عمر درباره شورا یادآور شد، ما بزودی، ضمن بررسی دیدگاه پیروان مکتب خلفا، آن را مورد بحث قرار می دهیم.

سوم آراء پیروان مکتب خلفا درباره خلافت:

آراء پیروان مکتب خلفا درباره خلافت و برپایی آن، در دو موضوع خلاصه می گردد:

نخست اینکه خلافت از راههای زیر برقرار می شود:

۱ به وسیله شوری.

۲ به وسیله بیعت.

۳ به وسیله پیروی از عملکرد صحابه در برپایی آن.

۴ به وسیله قهر و غلبه.

دوم اینکه اطاعت خلیفه، پس از آنکه با او بیعت شد، واجب است . اگرچه خدا را نافرمانی کند.

اینک به نقد و بررسی این آراء پرداخته و می گوئیم:

نخست نقد و بررسی استدلال به شوری اول کسی که از «شوری» سخن گفت و برای تعیین خلیفه به تشکیل آن فرمان داد، «عمر بن خطاب» بود. جز آن که او برای برپایی امامت در اسلام با شوری دلیلی ارائه نکرد. ولی آیندگان پیرو

مکتب خلفا برای صحت استقرار امامت با شوری به دو آیه از کتاب خدا و یک

روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گفته اند که: «آن حضرت در برخی امور مهم با اصحابش مشورت می فرمود.» و نیز به سخنی از امام علی علیه السلام جسته اند که ما ابتدا به نقد و بررسی استدلال ایشان پرداخته و سپس شورای دستوری خلیفه عمر را به بحث می گذاریم.

استدلال به سنت برای اثبات شوری

گفته اند: «خداوند متعال درباره مؤمنان فرموده: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾: کارشان را با مشورت انجام می دهند». ^(۴۴۹) و به پیامبر فرمود: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾: «و در کارها با آنان مشورت کن». ^(۴۵۰) و گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشاوره می کرد».

و ما در پاسخ ایشان می گوئیم:

اولاً استدلال به آیه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾:

جمله: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ از آیه ۳۸ سوره شوری به دنبال خود

جمله ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ ^(۴۵۱) را دارد، که هر دو جمله ترجیح و برتری

مشاوره و اتفاق را می رساند نه وجوب و لزوم آنها را.

و نیز مشاوره و رایزنی، تنها در اموری صحیح است که از سوی خدا و رسول

درباره آن حکمی نرسیده باشد. زیرا خداوند سبحان فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ ^(۴۵۲)

«هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای حق ندارد هنگامی که خدا و رسولش امری

را لازم دانستند، برای خود اختیاری قائل باشد. و هرکس خدا و رسولش را

نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری دچار شده است».

ما بزودی آنچه را که از خدا و رسول درباره «امامت» رسیده و جایی برای

مشاوره باقی نگذاشته، بیان خواهیم کرد.

ثانیاً استدلال به آیه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾:

این آیه بخشی از سلسله آیات (۱۳۹ ۱۶۶) سوره آل عمران است که درباره غزوه های پیامبر صلی و سلم و جنگی که در آن نازل شده است و در برخی از آنها همه مسلمانان بویژه رزمندگان را مورد خطاب قرار داده و

اندرشان می دهد، و در برخی از آنها تنها رسول خدا صلی و سلم را مخاطب ساخته است. که از جمله آنها این آیه (۱۵۹) است که می فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾

«به رحمت الهی با آنها نرمخو شدی. و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل نما که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»

کاملاً روشن است که فرمان مشاوره در این آیه، برای دلجوئی و رحمت با آنهاست نه برای عمل به رأی و نظر آنان. چنانکه به آن حضرت فرمود: «و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» و به نظر و تصمیم خود عمل نما! و نیز از مجموع آیات مذکور دانسته می شود که جایگاه ترجیح و برتری مشاوره، تنها

در غزوه ها و جنگهاست و آنچه درباره مشاوره پیامبر صلی و سلم را مخاطب قرار داده است. رسیده نیز چنانکه در پی می آید همگی درباره غزوه هاست.

ثالثاً استدلال به مشاوره پیامبر صلی و سلم را در این آیه:

مشاوره رسول خدا صلی و سلم را مخاطب قرار داده است. چنانکه «ابوهریره» صحابی بدان تصریح کرده و گوید: «هیچ کس را مشورت کننده تر از رسول خدا صلی و سلم را مخاطب قرار ندادم مشاوره آن حضرت با صحابه، تنها

و در صحیح مسلم گوید: «ابوبکر سخن گفت و پیامبر از او روی برگردانید . سپس عمر سخن گفت و از او نیز روی برگردانید . پس از آن مقدار برخاست و...» (۴۵۵)

مسلم نیز، به سان ابن هشام از آوردن متن سخنان ابوبکر خودداری کرده است، و هر دوی آنها داستان را ناتمام گذاشته اند. تمام داستان در مغازی واقدی و امتاع الاسماع مقریزی چنین است: (۴۵۶)

«عمر گفت: «یا رسول الله! به خدا سوگند این قبیله قریش و عزّت آن است. به خدا سوگند از هنگامی که عزت یافته، ذلیل نشده. به خدا سوگند از هنگامی که کافر شده ایمان نیاورده. به خدا سوگند که هرگز عزّتش را تسلیم نمی کند و به سختی با تو می جنگد. پس برای مقابله با آن آمادگی لازم را فراهم و توان و توشه مناسب را تهیه ببین» سپس مقداد بن عمرو برخاست و گفت:

«یا رسول الله! فرمان خدا را به انجام برسان که ما با تو هستیم . به خدا سوگند ما آنچنانکه بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند به تو نمی گوئیم که : ﴿فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همین جا نشسته ایم» (۴۵۷) بلکه می گوئیم : تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما نیز به همراه شما می جنگیم سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرد، اگر ما را به «برک الغماد» (۴۵۸) هم ببری با تو می آئیم .» و رسول خدا صلی و سلم علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی و سلم علیه السلام فرمود: «ای مردم! نظر خودتان را به من بگوئید» و مراد آن حضرت انصار مدینه بود و گمان داشت که انصار جز در شهر خود یاریش نمی کنند. زیرا آنها پذیرفته بودند که او را ت نها از آنچه خود و

خانواده شان را پاس می دارند، پاس بدارند. و لذا پیامبر صلی و علیهما السلام فرمود: «ظنوا انکم منکم»
را به من بگوئید!» و «سعد بن معاذ» برخاست و گفت:

«یا رسول الله! من از سوی انصار پاسخ می گویم . گویا مراد شما ما هستیم!» فرمود: «آری» سعد گفت: «ظاهرا باید از موضوعی که به شما وحی شده بود، به موضوع دیگری بپردازید. (بدان که) ما به راستی به شما ایمان آورده و تصدیقتان نموده و گواهی داده ایم که هر چه شما آورده ای حق است و برای شنیدن و اطاعت کردن با شما عهدها و پیمان ها بسته ایم . پس، یا رسول الله ! مأموریتت را به انجام رسان که سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرد، اگر این دریا را فراروی خود قرار دهی و در آن فرو شوی، ما نیز تا آنگاه که یک نفرمان باقی است، با تو در آن فرو می شویم. با هر که خواهی بپیوند و از هر که خواهی ببر، و هر چه خواهی از اموالمان بگیر، که آنچه از اموالمان بگیری نزد ما محبوبتر از آنی است که وا می گذاری . سوگند به آنکه جانم به دست اوست من هرگز این راه را نپیموده ام و از آن اطلاعی ندارم، و از اینکه فردا با دشمنانمان روبرو شویم ناخشنود نیستیم . ما در جنگ بسیار شکیب، و در رویارویی بسیار صادقیم و شای خداوند چیزی از ما به شما بنماید که باعث روشنی چشمتان گردد.»

و در روایت دیگری گوید: سعد گفت:

«یا رسول الله! ما از قوم خود گروهی را بر جا نهاده ایم که نه در محبت به شما، از ما کمترند و نه در فرمانبرداری از شما، از ما عقبتر . آنها نیز خواستار و علاقمند جهادند . یا رسول الله ! اگر آنها گمان داشتند که شما با دشمنی روبرو خواهید شد، بر جای نمی ماندند . ولی آنها پنداشتند که این تنها یک کاروان است. ما اکنون برای شما جایگاهی را برپا می داریم تا در آن مستقر گردید و

زاد و راحله شما را آماده می کنیم و سپس به رویارویی دشمن می رویم . در

چنین حالی اگر خدا عزتمان بخشید و بر دشمن پیروزمان کرد که به خواست

خود رسیده ایم، و اگر سرنوشت دیگری بود، شما بر مرکب خویش سوار می

شوید و به کسانی که پشت سر ما هستند می پیوندید » و رسول خدا صلی و آله و سلم

تحسین کرد و فرمود: «ای آنکه خدا بهتر از آن را به انجام رساند ای سعد!

راوی گوید: پس از آنکه سعد نظرش را بیان کرد، پیامبر صلی و آله و سلم

«به یمن و برکت خدا پیش بروید که خداوند پیروزی بر یکی از این دو طایفه

را به من وعده داده است. به خدا سوگند گویا قتلگاه آن قوم را مشاهده می

کنم» و سپس جای فرود و قتلگاه آنها را به ما نشان داد که: این جایگاه فلان و

این جایگاه فلان است. و دیدیم که هیچ یک از جایگاه برون نیفتادند. پس مردم

دانستند که با جنگ روبرو می شوند و کاروان تجارتی ناپدید شده است . و با

سخنان پیامبر صلی و آله و سلم ^(۴۵۹) غلوه میلور است

مشاوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در این مقام برای آن بود که بداند آنها با توجه به شرایطی که پیش آمده چه می کنند. و این پس از آن بود که خداوند از جنگ و پیروزی آگاهش کرده و قتلگاه آن قوم را به او نشان داده بود و او نیز پس از آنکه آنها آمادگی خود را برای جنگیدن اعلام داشتند آن را به ایشان نشان داد . پس، آن حضرت در هنگامی که با آنها مشورت می کرد، قصد بهره گیری از نظرات آنها را نداشت . این تنها نوعی نرمش و دلجویی و آگاه کردن آنها از فرار کاروان قریش و تغییر وضع بود که باید به جای دستیابی بر اموال تجارتی قریش به میدان کارزار روند و آماده نبرد گردند!

ب - جنگ احد

در مغازی واحدی و متاع الاسماع مقریزی گویند : «رسول خدا صلی و سلم علیه و آله و سلم» و ثنا گفت و فرمود: «ای مردم! من در خواب خود رؤیایی دیدم. دیدم که گویا در زرهی نفوذ ناپذیرم و زبانه شمشیرم، ذوالفقار، شکسته شد. و دیدم گاوی ذبح می شود. و دیدم که گویا قوچی را به دنبال خود می کشاندم».

مردم گفتند: «یا رسول الله! آن را چگونه تعبیر می کنید؟» فرمود: «اما زره نفوذناپذیر نشانه مدینه است. پس در آن بمانید. و اما شکسته شدن زبانه شمشیرم، نشانه مصیبتی است که بر من وارد می شود. و اما آن گاوی که ذبح می شود، نشانه کشته شدن دشمنان اصحاب من است. و اما اینکه قوچی را به دنبال خود می کشاندم، آن قوچ لشکر دشمن است که ان شاء الله او را می کشیم.»

و در روایتی دیگر است که فرمود: «اما شکسته شدن شمشیرم، نشانه کشته شدن مردی از اهل بیتم باشد» پس از آن فرمود: «نظرتان را به من بگوئید» و نظر رسول خدا صلی و سلم علیه و آله و سلم را به عبد الله بن ابی و بزرگان مهاجر و انصار نیز با آن حضرت موافق بودند. فرمود: «در مدینه بمانید و زنان و کودکان را در برجها و سنگرها قرار دهید، که اگر دشمن بر ما وارد شد در کوچه ها به جنگشان رویم که ما از آنها بدان آگاهتریم و از بلندای برجها و سنگرها تیربارانشان کنید» آنها خانه های مدینه را نیز از هر سو به هم راه داده و آن را به قلعه ای تبدیل کرده بودند. ولی جوانان نورسیده که در جنگ بدر نبودند و خواستار شهادت و رویارویی با دشمن بودند گفتند: «ما را به سوی دشمنانمان ببر» و حمزه و سعد بن عباد و نعمان بن مالک بن ثعلبه با گروهی از

انصار گفتند: «یا رسول الله! بیج آن داریم که دشمن گمان کند ما از رویارویی با آنها هراسانیم، و این باعث جرأت و گستاخی آنها بر ما گردد. شما در روز بدر با سیصد نفر همراه بودید و خدا بر آنها پیروزتان کرد و ما امروز گروه بسیاری هستیم که از خدا آرزوی چنین روزی را داشتیم و خدا آن را فرا روی ما قرار داده است.» رسول خدا صلی و سلم علیه السلام آنها را به بیابان بدر فرستاد و بدینگونه پافشاری می کنند، ردّ خواسته شان را به مصلحت ندید. حمزه گفت: سوگند به آنکه این کتاب را بر تو نازل کرده، امروز هیچگونه غذایی نخواهم خورد تا آنکه در خارج مدینه شمشیرم را بپایی بر آنها فرود آرم او روز جمعه و روز شنبه را روزه بود و بعد، مالک بن ثنان پدر ابوسعید خدری و نعمان بن مالک بن ثعلبه و ایاس بن عتیک نیز درباره خارج شدن برای جنگ سخن گفتند و رسول خدا صلی و سلم علیه السلام آنها را به بیابان بدر فرستاد، نماز جمعه را با مردم اقامه کرد و اندریشان داد و فرمود تا در جهاد بکوشند و به آنها خبر داد مادامی که صابر باشند پیروزی از آن ایشان است. مردم نیز به خاطر حرکت به سوی دشمن خشنود شدند. ولی بسیاری نیز این خروج را خوش نداشتند. رسول خدا صلی و سلم علیه السلام برگزار کرد و در این حال، مردم گرد هم آمده و اهالی منطقه «عوالی»^(۴۶۰) نیز حاضر شده، و زنان را در دژها و سنگرها جای داده بودند. پیامبر صلی و سلم علیه السلام آنها را به بیابان بدر فرستاد و عمر نیز وارد شدند و عمامه و لباسش را پوشانیدند و در همان حال، مردم در فاصله میان حجره و منبر آن حضرت صف بسته بودند. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر آمدند و به مردم گفتند: «شما هرچه خواستید به رسول خدا گفتید و او را ناچار از خروج کردید، در حالیکه امر و فرمان از آسمان بر او نازل می شود. پس کار را به او برگردانید و هرچه فومائتان داد همان را انجام دهید و هرچه مورد علاقه و

نظر اوست همان را پیروی نمائید .» در چنین حالتی بودند که رسول خدا صلی و علیهما السلام و سلم را در میان پوینده و کمر بسته و شمشیر آویز بیرون آمد و آنها که پافشاری می کردند گفتند: «یا رسول الله ! ما حق نداشتیم با شما مخالفت کنیم. شما هرچه نظر دارید همان را انجام دهید» که پیامبر فرمود: «من شما را به آن کار فراخواندم و شما نپذیرفتید. و (اکنون) برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که چون لباس رزم پوشید، آن را فرو نهد تا آنگاه که خداوند میان او و دشمنانش داوری نماید. آنچه به شما دستور دادم فراگیرید و آن را پیروی نمایید و به نام خدا حرکت کنید که، تا شکیبایی ورزید، پیروزی از آن شماست».

مؤلف گوید: شاید حکمت اینکه رسول خدا صلی و سلم و سلم را در بیرون رفتن آنها را پذیرفت این باشد که اگر آن را نمی پذیرفت، در جان آنها تأثیر بدی می گذاشت و بجای شجاعت و کارآمدی باعث ضعف و ذلت می گردید . حکمت عدم پذیرش رأی دوم آنها را هم که خود آن حضرت بیان داشت. نمونه دیگری که رسول خدا صلی و سلم را در بیرون رفتن آنها را پذیرفت داستانی است که در جنگ خندق روی داد:

ج - جنگ خندق:

واقعی و مقریزی درباره شروع جنگ خندق روایت کرده و گویند : «رسول خداصلی و سلمه علیه السلام به مسلمانان دستور داد که آن حضرت در جنگها مشورت با آنها را افزون می کرد... که سلمان پیشنهاد حفر خندق را داد.»

این دو راوی از مشاوره دیگری در پایان جنگ نیز خبر داده و گویند : «پیامبر خداصلی و سلمه علیه السلام در حاصره بودند . تا آنگاه که سختی فزون شد و آن حضرت عرضه داشت : «خداوندا من تو را به عهد و وعده ات سوگند می دهم! خداوندا تو اگر بخواهی عبادت نمی گردی!» و بعد به دنبال «عیینه بن حصن و حارث بن عوف» که رؤسای قبیله غطفان بودند فرستاد که یک سوم خرمای مدینه را به آنها بدهد تا با همراهانشان بازگردند (و از یاری

سپاه کفردست بکشند) ولی آنها خواستار نصف آن خرماها شدند و پیامبر صلی و سلم علیه السلام نپذیرفت مگر همان یک سوم را. آن دو راضی شدند و همراه با ده نفر از افراد قوم خود برای امضای صلح نامه وارد گردیدند. کار به پایان خود نزدیک می شد و قلم و کاغذ آماده گردیده بود تا عثمان بن عفان صلح نامه را بنویسد و

عباد بن بشر غرق در سلاح بالای سر رسول خداصلی و سلمه علیه السلام ایستاد که «ای عیینه» وارد شد و دید که «عیینه» پاهایش را دراز کرده است. به او گفت: «ای بوزینه ! پاهایت را جمع کن . آیا پای خود را در برابر رسول

خداصلی و سلمه علیه السلام می ایستی؟» آن دو با هم گفتند: «ای پیامبر صلی و سلم علیه السلام! ما را ببخش و ما را از این سوزناک و آزاردهنده سوره سوره بشارت برانداز» یا رسول الله که درود خدا بر تو باد، اگر این کار فرمانی آسمانی است، آن را به انجام رسانید؛ و اگر جز آن

است به خدا سوگند جز شمشیر به آنها ندهیم! (و به آنها گفت:) شما از کی به طمع چنین چیزی از ما افتاده اید؟».

رسول خدا صلی و سلم علیه السلام بنی سعد بن عبادہ را فرا خواند و در نهان با آنها مشورت نمود. آن دو گفتند: «اگر این کار فرمانی آسمانی است، آن را به انجام رسانید؛ و اگر کاری است که بدان مأمور نیستید ولی انجامش را خوش دارید، ما شنوا و فرمانبرداریم. ولی اگر تنها یک نظر است آنها را نزد ما جز تیزی شمشیر نباشد!» و پیامبر صلی و سلم علیه السلام فرمود: «ای مردم هلم! عرب! با یک کمان شما را هدف گرفته اند لذا با خود گفتم آنها را راضی کنم و با آنها نجنگم» آن دو گفتند: «یا رسول الله! به خدا سوگند اینها در جاهلیت از شدت سختی کُنه و کُرک شتر می خوردند و هرگز چنین طمعی درباره ما نداشتند که چیزی از ما بستانند مگر از راه خرید کردن یا مهمان شدن! و اکنون که خداوند شما را به ما داده و ما را به شما گرامی داشته و به شما هدایتان فرموده، به پستی تن

ندهیم؟! نه هرگز جز تیزی شمشیر بدانها ندهیم!» و پیامبر صلی و سلم علیه السلام فرمود: «ای مردم هلم! عرب! با یک کمان شما را هدف گرفته اند لذا با خود گفتم آنها را راضی کنم و با آنها نجنگم»

پاره کن «سعد نامه را درید و «عینه و حارث» برخاستند و رسول

خدا صلی و سلم علیه السلام رسا فرمود: «باز گردید که بین ما و شما شمشیر است.» (۴۶۱)

این، داستان مشورت و نظرخواهی رسول خدا صلی و سلم علیه السلام بنی سعد بن عبادہ را

غزوه بود و از گفتگوی رسول خدا صلی و سلم علیه السلام بنی سعد بن عبادہ بنای

بر آن داشته تا در میان قبایل محارب ایجاد اختلاف نماید. به ویژه آن که در

پایان با صدای رسا فرمود: «باز گردید که بین ما و شما شمشیر است!» زیرا، این

داستان منتشر می گردید و به گوش قریشیان می رسید و میان آنها ایجاد

اختلاف می نمود. چنانکه واقعی و مقریزی پس از آن روایت کرده اند که رسول

خدا صلی و سلم علیه السلام بنی سعد بن عبادہ را فرمود: «ای مردم هلم! عرب! با یک کمان شما را هدف گرفته اند لذا با خود گفتم آنها را راضی کنم و با آنها نجنگم»

و در بین یهود بنی قریظه و قریشیان ایجاد شک و تردید و اختلاف نمود و این روش یکی از علل شکست آنها بود.

اکنون در پرتو بیان بخشی از مشاوره های رسول خدا، آشکارا در می یابیم که هدف این مشورت ها آن نبوده که پیامبر رأی و نظر درست را از اصحاب خود فراگیرد و به کار ببندد؛ بلکه هدف آن حضرت احیانا آن بوده که رأی و نظر صحیح خود را که از پیش می دانست، از راه مشورت به آنها بیاموزد تا بدان عمل نمایند. چنانکه مشورت آن حضرت با آنها در جنگ بدر چنین بود . زیرا، خداوند پیش از آن پیامبرش را از اینکه به زودی با قریش وارد جنگ می شوند و بر آنها پیروز می گردند آگاه کرده بود، و پس از مشاوره نیز رسول خدا آنها را از نتیجه کار باخبر ساخت و قتلگاههای قریشیان را به آنها نشان داد . پس، هدف نهائی از چنین مشاوره هایی توجه دادن مسلمانان به انجام کارهائی بود که انجامش شایسته آنهاست و پیامبر آن را از راه مشورت بدانها می آموخت، و این برخلاف روش پادشاهان و جباران است که رأی و نظر خود را بر مردم دیکته

می کنند و مثلاً می گویند: «ما که پادشاهیم... فرمودیم تا...».

همچنین، صدر آیه مورد استناد نیز به وضوح بر آنچه که ما بیان داشتیم دلالت تام دارد. زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾ (۴۶۲): «به رحمت الهی با آنها نرمخو شدی . و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس، آنها را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن...» و مشاوره در اینجا از مصادیق «لینت و نرمی و رحمت» خداوندی است که در صدر آیه آمده است.

بنابراین، هدف مشاوره گاهی «ملایمت و نرمی» نشان دادن است؛ مانند مثال پیشین. و گاهی تربیت جانهای مسلمانان است؛ مانند مشاوره در «غزوه احد». زیرا، رسول خدا صلی و آنگاه که نظرش را بر لباس رزم پوشید تا به احد برود و آنها از اصرار و فشار بر پیامبر برای خروج پشیمان شدند و گفتند: «یا رسول الله! ما حق نداشتیم با شما مخالفت نمائیم، هر چه نظر شماست همان را انجام دهید» به آنها فرمود: «من شما را به آن کار فراخواندم و شما نپذیرفتید، و (اکنون) شایسته هیچ پیامبری نیست که چون لباس رزم پوشید آن را فرو نهد تا آنگاه که خداوند میان او و دشمنانش داوری نماید».

از گفتگوهای انجام شده میان رسول خدا و اصحاب او در این واقعه آشکار می شود که، اگر پیامبر تمایل شدید آنها را برای خروج بی پاسخ می گذاشت، این کار اثر بسیار بدی بر جانشان داشت و باعث ضعف نفس و دودلی و واپس گرایی آنها در جنگ می شد. بدین خاطر، با آنکه نظر آنها را صائب نمی دید، آن را پذیرفت. و در «جنگ خندق» هم که اصل مشاوره نقشه و تمهیدی برای به دام

انداختن مشرکان بود که طرح و نقشه آن حضرت بسیار موفق از آب درآمد. دوم نقد و بررسی استدلال به بیعت در گذشته دانستیم که : بیعت تنها با رضایت و اختیار منعقد می شود نه با شمشیر و اجبار.

و دانستیم که: بیعت برای معصیت، بیعت برای نافرمانی خدا، و بیعت با کسی که خدا را نافرمانی کند، صحیح نیست.

و دانستیم که: اولین بیعتی که پس از رسول خدا گرفته شد، بیعت برای خلافت ابوبکر بود که صحت بیعت با خلیفه عمر متوقف بر صحت آن است. زیرا، بیعت با او به دستور خلیفه ابوبکر بود. و نیز، صحت بیعت با خلیفه عثمان

متوقف بر صحت بیعت با خلیفه عمر بود. زیرا، آن بیعت با دستور خلیفه عمر ستانده شد: آنگاه که فرمان داد اعضای شورای شش نفره باید با کسی بیعت کنند که «عبد الرحمن بن عوف» با او بیعت می کند و هر که مخالفت نمود او را بکشند.

و دانستیم که: چگونه با ستیز و چیرگی در «سقیفه بنی ساعده» برای ابوبکر بیعت گرفته شد و سپس با مساعدت قبیله اسلم در کوچه های مدینه ادامه یافت و چگونه آتش به خانه فاطمه علیها السلام^۱ رسول خدا صلی و سلم^۲ رسید. بیعت^۳ ناپذیران در آن متحصن شده بودند، و بنی هاشم تا آنگاه که دخت رسول خدا حیات داشت، بیعت نکردند. و جنیان سعد بن عباد را به خاطر آنکه بیعت نکرد با دو تیر از پای در آوردند!

این وضع و حال بیعت گرفتن در مدینه بود. اما در خارج مدینه، حال و روز کسانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و از دادن زکات به مأموران خلیفه خودداری نمودند، کشته شدن مردان و اسیری زنان و غارت اموال بود.

چنانکه «مالک بن نویره»^(۴۶۳) کارگزار رسول خدا و خاندان او از قبیله تمیم بدان مبتلا گردیدند: آنگاه که سپاه «خالد بن ولید» شبانه بر آنها یورش بردند و چون سلاح برداشتند، سپاه خالد گفتند: ما مسلمانیم. یاران مالک نیز گفتند: ما هم مسلمانیم. سپاه خالد به آنها گفتند: اگر راست می گوئید سلاح را زمین بگذارید. آنها سلاح را نهادند و با سپاه خالد نماز گزاردند.^(۴۶۴) ولی پس از نماز آنها را گرفتند و نزد خالد بن ولید بردند و او دستور داد مالک را گردن بزنند که مالک به همسرش نگاه کرد و به خالد گفت: «این زن مرا کشت!» و آن زن بسیار زیبا بود خالد گفت: «بلکه خداوند به خاطر برگشتن از اسلام تو را کشت.» و مالک گفت: «من بر دین اسلام!» و خالد پس از کشتن او دستور داد

سرش را پایه دیگ کردند و در همان شب، در حالی که هنوز جنازه مالک دفن نشده بود، با همسرش همبستر شد! (۴۶۵)

همچنین بود حال قبایل کُنده که چون «زیاد بن لَیْد بیاضی» کارگزار ابوبکر شتر یکی از جوانان ایشان را گرفت و آن جوان درخواست کرد شتر دیگری به جای آن بگیرد و وی نپذیرفت چون نشان صدقه و مالیات بر آن زده بود و آن جوان به نزد مردی از بزرگان کُنده به نام «حارثه بن سراقه» رفت و به او گفت: عمو زاده! زیاد بن لَیْد ناقه ای از من گرفته و آن را نشان کرده و صدقه نموده است و من آن را خیلی دوست دارم، اگر ممکن است با او صحبت کن شاید آن را رها نماید و شتر دیگری از من بگیرد. حارثه نزد زیاد رفت و به او گفت: «اگر ناقه این جوان را به او بازگردانی و ناقه دیگری به جای او بگیری، احسان کرده ای.» زیاد گفت: «نشان صدقه بر آن زده شده است.» گفتگوی آن دو بالا گرفت و حارثه به سوی شتران صدقه رفت و آن شتر را بیرون کشید و به آن جوان گفت: «ناقه ات را بگیر و اگر کسی مزاحمت شد بزودی دماغش را با شمشیر به خاک می مالم» و گفت:

«ما رسول خدا را تا زنده بود اطاعت کردیم، و اکنون نیز اگر مردی از اهل بیت او جانشین گردد، اطاعتش می کنیم. ولی پسر ابی قحافه (= ابوبکر)، به خدا سوگند طاعت او بیعتی بر گردن ما ندارد.» و بعد اشعاری سرود که از جمله آنهاست:

اطعنا رسول الله اذکان بیننا فیا عجباً ممن یطیع ابابکر

«رسول خدا را تا در میانمان بود فرمان بردیم.
و چه شگفت آور است کسی که ابوبکر را فرمان می برد.»

و «حارث بن معاویه» از بزرگان کنده به زیاد گفت: «تو ما را به پیروی از کسی فرا می خوانی که عهد و پیمان و سابقه ای با ما و با شما ندارد».

و زیاد به او گفت: «راست گفتی ولی ما خود او را برای این کار برگزیدیم».

و حارث به او گفت: «بگو بدانم چرا اهل بیتش را از آن دور ساختید؟ آنها که سزاوارترین مردم بدان بودند. زیرا خداوند عز و جل می فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾ (۴۶۶): «و خویشتاوندان، برخی شان، در کتاب خدا، سزاوارتر از برخی دیگرند».

و زیاد به او گفت: «مهاجران و انصار صلاح خود را بهتر از تو می دانند».

و حارث گفت: «نه به خدا، آن را جز به حسادت از اهلش منحرف نساختید. دل و جان من نمی پذیرد که رسول خدا از دنیا برود و فرد شاخصی را برای پیروی امت از او تعیین نفرماید! ای مرد از نزد ما برو که تو، به ناپسند و ناپذیرفتنی فرا می خوانی». و سپس چنین سرود:

كان الرسول هو المطاع فقد مضى صلى عليه الله لم
يستخلف

«تنها رسول خدا مطاع بود که از دنیا رفت. درود خدا بر او باد که جانشینی برای خود تعیین نفرمود»

زیاد شتران صدقه را پیش از خود به مدینه فرستاد و سپس خود رهسپار مدینه شد و ابوبکر را از موضوع باخبر ساخت و او وی را با چهار هزار مرد جنگی تجهیز نمود. زیاد به قصد «حضر موت» به راه افتاد و در مسیر خود قبایل کنده را غافلگیر می کرد و می کشت و اسیر می نمود. مانند «تیره بنی هند» که بر آنها یورش برد و بسیاری از آنان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت. و «تیره بنی عاقل» که ناگهان بر آنها بتاخت و ایشان را محاصره کرد.

زنان قبیله صیحه زدند و مردان آن اندکی جنگیدند و بعد گریختند و زیاد زنان و اموالشان را در اختیار گرفت.

و نیز، در سیاهی شب بر سر «تیره بنی حی» فرود آمد و دویست تن از مردانش را بکشت و پنجاه نفر را اسیر کرد و بقیه گریختند و او زنان و فرزندان را جمع آوری نمود.

سپس «اشعث بن قیس» با او جنگید و در شهر «تیم» محاصره اش نمود و زنان و کودکان و اموال را از او گرفت و به صاحبانش بازگردانید. و بعد، خلیفه ابوبکر به اشعث نامه ای نوشت و از او دلجوئی نمود و اشعث به نامه رسان گفت: «رئیس تو ابوبکر، مرا به خاطر مخالفت با او، کافر می داند، ولی رفیق خود را که خویشاوندان و عموزاده های مرا کشته، کافر نمی داند.» و فرستاده ابوبکر به او گفت: «آری اشعث! او تو را کافر می داند زیرا خداوند متعال تو را به خاطر مخالفت با جماعت مسلمانان کافر شمرده است» که ناگهان پسرکی از عموزاده های اشعث با شمشیر ضربتی بر او زد و وی را بکشت. و اشعث کار او را نیکو شمرد. ولی بیشتر یاران اشعث از این کار خشمگین شدند و او را رها کردند تا آنکه تنها حدود دو هزار نفر برای او باقی ماند. زیاد نیز برای ابوبکر نامه فرستاد و او را از کشته شدن فرستاده و محاصره بودن خود با خبر ساخت. ابوبکر برای چاره کار از مسلمانان نظرخواهی نمود و «ابوایوب انصاری» به او گفت:

«این قوم تعدادشان بسیار است و چون تصمیم به جمع نیرو بگیرند، گروه کثیری را گرد می آورند. اگر در این سال سپاه را از سر آنان بازگردانی، امیدوارم خود آنها در سالهای بعد زکات را به میل خود به سوی تو بفرستند.»

و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند اگر پای بند شتری را هم که پیامبر بر آنها واجب کرده، از من بازدارند، پیوسته با آنها می جنگم تا به حق بازگردند سپس به «عکرمه بن ابی جهل» نوشت که با کسانی از اهل مکه که دعوتش را می پذیرند به سوی یمن برود و در بین راه که به قبایل عرب می رسد آنها را به یاری برانگیزد. او نیز همراه با دو هزار سوار قریشی و موالی و هم پیمانان آنها حرکت کرد و سپس به سوی «مأرب» رفت. خبر او به گوش اهل «دبا» رسید و آنها خشمگین شدند و گفتند: «او را از جنگ با عموزادگان کندی خود باز می داریم». و بعد کارگزار ابوبکر را اخراج کردند و ابوبکر به عکرمه نوشت به سوی آنها برود و درباره ایشان کوتاهی ننماید و چون از کارشان آسوده شد، آنان را اسیرانه نزد او بفرستد. عکرمه به سوی آنها رفت و با ایشان جنگید و محاصره شان نمود. آنان درخواست صلح کردند و اینکه زکات بپردازند. عکرمه پذیرفت مگر آنکه تسلیم حکم او گردند. آنان پذیرفتند و عکرمه وارد قلعه ایشان گردید و اشراف و بزرگانشان را به تدریج کشت و زنان و فرزندانشان را اسیر کرد و اموالشان را گرفت و بازمانده ها را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نیز خواست تا مردان را کشته و زنان و فرزندان را تقسیم نماید که عمر به او گفت:

«ای خلیفه رسول خدا! این قوم بر دین اسلامند و با همه وجود سوگند می خورند که از دین اسلام برنگشته اند» و ابوبکر آنها را زندان کرد تا آنگاه که مرد و عمر در عصر خود آنها را رها نمود.

عکرمه پس از آن به سوی زیاد رفت و خبر آن به اشعث رسید و او به قلعه «نجیر» پناه برد و زنان خود و زنان قومش را در آن گرد آورد. داستان وی به گوش قبایل کنده، یعنی کسانی که اشعث را به هنگام کشته شدن فرستاده ابوبکر

رها کرده بودند رسید و آنها رها کردن عموزاده خویش را تنگ و عار خود دانستند و به جنگ زیاد شتافتند. زیاد از این واقعه به وحشت افتاد و عکرمه به او گفت: «نظر من آن است که تو اینها را در محاصره داشته باشی تا من بروم و با آنها روبرو گردم». زیاد گفت: «نظر تو نیکوست، ولی اگر خدا بر آنها پیروزی داد تا همه را نابود نکرده ای شمشیر را از آنان بر مدار» و عکرمه گفت: «تا بتوانم در این باره کوتاهی نمی کنم».

عکرمه رفت تا به آن قوم رسید و با هم درگیر شدند و جنگ میان آنها به توازن رسید و اشعث که چیزی از حرکت قبایل کنده نمی دانست و محاصره شان دراز مدت شده و گرسنگی و تشنگی به سختی بر آنها فشار آورده بود، از زیاد برای خود و اهل بیت و ده نفر از بزرگان اصحابش امان نامه خواست و آنچه خواسته بود مکتوب شد و زیاد آن نوشته را نزد عکرمه فرستاد و عکرمه قبایل کنده را از آن باخبر ساخت و نوشته را به آنها ارائه کرد. آنها نیز جنگ را رها کرده و بازگشتند. زیاد داخل قلعه شد و شروع به کش تن تدریجی جنگجویان کرد تا آنگاه که نامه ابوبکر به او رسید که تسلیم شدگان را به مدینه بفرستد و او بازماندگان را در غل و زنجیر کرد و به مدینه فرستاد (۴۶۷).

باری، سرانجام بیعت ابوبکر بدین گونه بود. بیعتی که خلیفه عمر آن را لغزشی شتابزده توصیف کرد و خلافت خلفای سه گانه: «ابوبکر و عمر و عثمان» بر آن استوار بود و اکنون بدان استدلال می کنند.

سوم نقد و بررسی استدلال به عمل صحابه استدلال به «عمل صحابه» هنگامی صحیح و تمام است که سیره آنها در ردیف کتاب و سنت بوده و یکی از مصادر و مدارک شریعت اسلامی باشد و درباره آنها همانی نازل شده باشد که درباره رسول خدا نازل گردیده است. مانند این دو آیه شریفه که می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (۴۶۸)

«همانا رسول خدا برای شما اسوه و الگویی نیکوست».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (۴۶۹)

«آنچه را که رسول خدا برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی تان کرده

بازایستید»

و بدون آن، عمل صحابه حجّتی را بر ما اثبات نمی کند. اضافه بر آن، نمی دانیم به کدام یک از صحابه اقتدا نماییم؟ زیرا قول و فعل برخی از صحابه با برخی دیگر مخالف است.

و بدین خاطر است که علما و دانشمندان در چگونگی تشکیل خلافت اختلاف نظر دارند که آیا خلافت با بیعت یک نفر تشکیل می شود؛ چنانکه عباس عموی پیامبر به علی علیها السلام دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم که مردم با تو بیعت نمایند؟ و یا به قول خلیفه عمر: «بیعت با ابوبکر لغزشی شتابزده بود؟» یا آنکه باید به معاویه اقتدا نماییم، که به روی خلیفه شرعی امام علی علیها السلام کشید؟!

ما بیش از این نیازی به نقد و بررسی و مناقشه نمی بینیم. اما استدلال برخی به قول امام علی علیها السلام البلاغه چنان است که می آید:

نقد و بررسی استدلال به سخن امام علی علیه السلام^[۱] البلاغه

برخی بنابر دیدگاهی که درباره شوری و بیعت و اقتدا به عمل صحابه دارند، به سخنی که سید شریف رضی از امام علی علیه السلام^[۲] البلاغه آورده استدلال کرده اند که آن حضرت فرموده است:

«همان مردمی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عثمان بیعت کردند. بر همان قراری که با آنها بیعت نمودند. پس، شاهد را حق گزینش و غایب را حق نکوهش نباشد. چه جز این نیست که شوری از آن مهاجران و انصار است. و اگر آنها بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد رضا و پسند است. و اگر کسی با عیبجویی یا بدعتی از جرگه آنها برون می شد، او را بدانچه از آن خارج شده بود باز می گردانند. و اگر سر باز می زد با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می کردند و خداوند او را بدانچه خود برگزیده...» (۴۷۰)

می گویند: «امام علی علیه السلام^[۳] نامه با استناد به بیعت و شوری و اجماع مهاجران و انصار، بر معاویه احتجاج می کند. بنابراین، امام علی علیه السلام^[۴] امامت را به وسله آنچه که یادآور شده صحیح می داند»

پاسخ آن است که، سید رضی گاهی یک بخش از نامه یا خطبه امام علی علیه السلام^[۵] اعلی درجه بلاغت می دیده گزینش نموده و بقیه آن را رها کرده؛ روشی که درباره این نامه نیز معمول داشته است. تمام این نامه را «نصرین مزاحم» در کتاب «صفین» خود آورده و نصّ آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

اما بعد، بیعت با من در مدینه، تو را نیز، که در شام هستی، بدان ملتزم می کند. زیرا، همان مردمی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند. بر همان قراری که با آنها بیعت نمودند. پس، شاهد را حق گزینش و غایب را حق نکوهش نباشد. چه، جز این نیست که شوری از آن مهاجران و انصار است. و اگر آنها بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد پسند خداست. و اگر کسی با عیبجویی یا رویگردانی از جرگه آنها خارج می شد، او را بدانچه از آن خارج شده بود باز می گردانند. و اگر سر باز می زد، با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می کردند. و خداوند او را بدانچه خود برگزیده بود پیوند می داد و ملازم جهنمش می گرداند که بدجایگاهی است. همانا طلحه و زبیر با من بیعت نمودند و سپس بیعت مرا نقض کردند که نقضشان همانند ردشان بود و من بر اساس آن با ایشان پیکار کردم تا حق ظاهر و امر خدا باهر گردید در حالی که آنها ناخشنود بودند. پس، تو نیز بدانچه مسلمانان وارد آن شده اند، وارد شو، که محبوبترین امور نزد من درباره تو عافیت و رستگاری است، مگر آنکه خود را در معرض بلا قرار دهی، که اگر چنین کنی با تو پیکار می کنم و از خدا بر تو مدد می جویم. تو درباره قاتلان عثمان سخن بدرازا گفتی. پس، (اگر راست می گوئی، ابتدا) بدانچه مسلمانان وارد آن شده اند وارد شو، سپس شکایت آنها را نزد من بیاور تا تو و ایشان را به حکم کتاب الله و دارم. اما آنچه تو به دنبال آنی، فریب کودک از خوردن شیر است! و به جان خودم سوگند که اگر با دیده عقلت، و نه هوای نفست، نظر کنی، مرا بری ترین فرد قریش از خون عثمان می بینی. و

بدان که تو از «طُلُقَاء»^(۴۷۱) و آزاد شدگان هستی، از کسانی که خلافت برای آنها روا نیست و شوری شامل حالشان نگردد. اینک «جریر بن عبدالله» را که از جمله مؤمنان و مهاجران است به سوی تو و اطرافیان تو فرستادم. پس بیعت نما، که نیروئی جز نیروی خدا نباشد^(۴۷۲)».

از این نامه آشکار می شود که امام علی علیه السلام احتجاج می کند که معاویه و همتایان او بدان ملتزم بوده اند و به او می گوید: «بیعت با من در مدینه تو را هم، که در شام بودی، بدان ملتزم می سازد. چنانکه پیش از آن نیز، که در شام بودی، به بیعت عثمان ملتزم شدی. همچنین بیعت با من دیگر همتایان تو در خارج مدینه را نیز بدان ملتزم می سازد، چنانکه بیعت با عمر در مدینه آنها را، که در دیگر اماکن بودند، بدان ملتزم ساخت».

امام علیه السلام او را به همان چیزی که او و دیگر همتایانش از مکتب خلفا در آن دوره بدان ملتزم بودند ملتزم می سازد. و این در نزد عقلا امری پذیرفته است و آنها با مخالف، به چیزی که خود را بدان ملتزم می داند، احتجاج می کنند. این اولاً.

ثانیاً اینکه فرمود: «و اگر آنها (مهاجران و انصار) بر یک نفر اجماع و اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این مورد رضا و پسند خداست» این جمله در برخی نسخه ها چنین آمده است: «این مورد رضا و پسند است»^(۴۷۳) یعنی مورد رضا و پسند آنهاست. چون به اختیار و انتخاب آنها بوده و با اجبار و در سایه شمشیر نبوده

است. و بر فرض اینکه امام فرموده باشد: «این مورد رضا و پسند خداست» می گوئیم: آری، آنچه که همه مهاجران و انصار بر آن اجماع و اتفاق کرده

باشند، که امام علی علیه السلام بط رسول خدا صلی و سلمی و حسین علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
جمله آنها‌یند، این اجماع و اتفاق مورد رضای خداست.

و سرانجام، نمی دانم چگونه به این سخن امام در نهج البلاغه استشهاد کرده و
دیگر سخنان امام علیه السلام ترفیضی در همین نهج البلاغه روایت کرده، به
فراموشی سپرده اند. مانند این سخن که در «باب حکم» آورده و گوید: هنگامی
که اخبار سقیفه را پس از وفات رسول خدا صلی و سلمی و حسین علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمود:

«انصار چه گفتند؟».

پاسخ دادند: «گفتند: امیری از ما باشد و امیری از شما».

فرمود: «چرا با آنها احتجاج نکردید که رسول خدا صلی و سلمی و حسین علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
به نیکانشان احسان شود و از بدانشان گذشت گردد؟»
گفتند: «در این سخن چه حجتی بر آنان است؟»
فرمود: «اگر امیری از آن ایشان بود که درباره شان وصیت نمی شد!»
سپس فرمود: «قریش چه گفتند؟» پاسخ دادند: «احتجاج کردند که آنها
شجره رسول خدایند»

فرمود: «به شجره رسول خدا استناد کردند و ثمره آن را ضایع نمودند!»
و نیز سخن آن حضرت که می فرماید:

«واعجباً! أتكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟!»

«شگفتا! آیا خلافت با مصاحبت و همدمی، شدنی است و با مصاحبت

و خویشاوندی ناشدنی؟!» (۴۷۴). و شریف رضی گوید: آن حضرت را شعری بدین
معناست که:

فان كنت بالشورى ملكة امورهم فكيف بهذا والمشیرون غیب

و ان كنت بالقربی حجبت
فغیرک اولی بالنبی و اقرب
خصیمهم

یعنی: «اگر از راه شوری امورشان را بدست گرفته ای،
این چه شورائی است که مشاوران آن حضور نداشتند.
و اگر از راه قرابت بر مخالف استدلال کرده ای،
که غیر تو به پیامبر سزاوارتر و مقربتر است».
و جامع ترین بیان آن حضرت در این باره، بیانی است که در خطبه
«شقشقیه» آمده و فرموده:

«اما والله لقد تقمّصها ابن ابی قحافة و انه ليعلم ان محلی منها محلّ القطب من
الرحی، ینحدر عنی السّیل و لا یرقی الی الطیر، فسدلت دونها توبا، و طویت عنها
کسحا، و طفقت أرتئی بین ان اصول یدّ جزاء، او اصبر علی طخیة عمیاء...»
«آگاه باشید! به خدا سوگند پسر ابوقحافه (ابوبکر) خلافت را جامه خویش
کرد، در حالی که می دانست جایگاه من در آن، جایگاه محور در سنگ
آسیاست که سیل معارف از من فرود آید و هیچ پرنده ای بر بلندایم نیاید. پس،
جامه اش را رها و کنارش را جدا ساختم و با خود اندیشیدم که آیا با دست
خالی

یورش برم، یا بر ظلمتی کور شکیبائی ورزم، ظلمتی که میانسالان را فرتوت
و خردسالان را پیر می کند و مؤمنی در آن رنج می کشد بخدایش را ملاقات
نماید. و دیدم شکیبائی بر آن خردمندانه تر است. پس، شکیبائی ورزیدم، حالی
که در چشم خار و در گلو استخوان بود و میراثم را به یغما رفته می دیدم. تا
آنگاه که اوّلی (ابوبکر) به راه خود رفت و آن را به آغوش فلان پس از خود
افکند» امام علیها السلام علیه قول اعشی تمثیل جست و فرمود:

شتان ما یومی علی کورها و یوم حیّان اخی جابر

«امروز من که بر پالان شتر سوام

با روزگار حیّان برادر جابر، چقدر فاصله دارد!»

و چه شگفت آور است!! آنکه در حیاتش خواستار اقاله و فسخ بیعت می شد
(۴۷۵)، برای پس از مرگش آن را به نام دیگری منعقد نمود - و چه حساب شده و
به نوبت آن را دوشیدند! و آن را در حوزه ای درشت و ناهموار قرار داد، کسی
که برخوردش دردافزا، همنشینی اش توان فرسا و اشتباه و اعتذارش بی انتها
بود. و همدمی با او، سواری بر شتر چموشی را می مانست که اگر زمامش را
بکشی، بیریه اش پاره گردد، و اگر رهایش کنی به هلاکش انجامد.
و به خدا سوگند، مردم (در زمان او) به اشتباه و وارونگی، و تلون و بیراهگی
مبتلا گردیدند، و من در طول این مدت و رنج این محنت شکیبائی ورزیدم، تا
آنگاه که او - نیز - به راه خود رفت و آن (= خلافت) را در جماعتی نهاد که مرا
یکی از آنها انگاشت!

و پناه بر خدا از آن شوری! چه وقت در مقام مقایسه من با اوّلی شان تردید
به وجود آمد که قرین و همسنگ چنین شباهی شدم؟! با این حال، من با
فرودشان

فرود و با پروازشان پرواز کردم. تا آنکه یکی از آنها (سعد وقاص (۴۷۶)) به
خاطر حقد و کینه اش از حق منحرف شد و دیگری جانب دامادی نگاه داشت و
ناگفتنی های پست دیگری که انجام شد تا اینکه سومی شان (عثمان) در حالتی
که شکم و پهلوهایش را از مبدأ تا مخرج انباشته بود، به خلافت برخاست و
خویشاوندانش نیز با او بپاخاستند و مال الله را همانند شترانی که سبزه بها ری

می بلعند، با ولع بلعیدند. تا آنگاه که رشته اش از هم گسست و کردارش او را در هم شکست و پرخوریش واژگونش نمود.

و هیچ چیز به هراس و شگفتم نیاورد، مگر آنکه دیدم مردم انبوه انبوه، بسان موی گردن گفتار، از هر سوی به سمت من آمدند. تا آنجا که «حسن و حسین» لگدمال شدند و دو سوی بدنم سائیده گردید یا ردایم پاره شد و همانند گوسفندان آرمیده پیرامونم حلقه زدند.

و چون به انجام این امر همت گماشتم، گروهی پیمان شکستند و دسته ای خروج کردند و جمعی دیگر ستم پیشه ساختند. چنانکه گوئی سخن خدا را نشنیده اند که می فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ «این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوئی و فساد در زمین را ندارند، و فرجام نیک از آن پرهیزکاران است.»^(۴۷۷) چرا، به خدا سوگند آن را شنیده و به خاطر سپرده اند . ولی دنیا در چشمانشان زینت یافت و زیورش ایشان را فریفته ساخت.

آگاه باشید! سوگند به آنکه دانه را شکافت و آدمی را جان بتافت، اگر آن جماعت حاضر نمی شدند و به خاطر حضور و یاری آنها، حجت بر من تمام نمی شد، و اینکه خداوند بر عهده علما نهاده تا سیری ستمکار و گرسنگی ستم دیده را تأیید ننماید، بی گمان زمام آن را به گردنش می افکندم و انجامش را به جام آغازش سیراب می کردم. و شما خوب دریافته اید که این دنیای شما نزد من از آب بینی بز ماده ای هم بی مقدارتر است.»^(۴۷۸)

گویند: «سخن امام علیها السلام ایجا رسید، مردی (که) از نواحی سرسبز عراق (آمده بود) به پاخاست و نوشته ای به دست آن حضرت داد و امام به مطالعه آن پرداخت. ابن عباس به او گفت: «یا امیرالمؤمنین! کاش سخت را از آنجا که

بریدی، ادامه دهی!» فرمود: «هیئات ابن عباس! این «شقشقه» ای بود که بیرون جست و فرو نشست»

و ابن عباس گوید: «به خدا سوگند هرگز بر هیچ سخنی به اندازه این سخن افسوس نخوردم، چرا که امیرالمؤمنین عليه السلام که مرادش بود نرسید!». مؤلف گوید: پیروان مکتب خلفا همه این سخنان را فراموش کرده یا نادیده گرفتند و تنها به سخنی که معاویه و همتایانش بدان ملتزم بوده اند و امام علی عليه السلام آنها احتجاج کرده، تمسک بسته اند!

(۴۴۷) صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی.

(۴۴۸) همان.

(۴۴۹) شوری / ۳۸.

(۴۵۰) آل عمران / ۱۵۹.

(۴۵۱) و از آنچه به ایشان داده ایم انفاق می کنند.

(۴۵۲) احزاب / ۳۶.

(۴۵۳) مغازی واقدی، ج ۲ ص ۵۸۰ تحقیق دکتر مارسون جونز.

(۴۵۴) سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۲۵۳.

(۴۵۵) صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة بدر، ج ۳ ص ۱۴۰۳.

(۴۵۶) عبارت متن از مقریزی است.

(۴۵۷) مائده / ۲۴.

(۴۵۸) برک الغماد منطقه ای در مسیر مکه به یمن با فاصله هشت شب راه بوده است.

(۴۵۹) مغازی واقدی، چاپ آکسفورد، ج ۱ ص ۴۸ ۴۹. عیون الاثر، ج ۱ ص ۲۴۷. دلائل النبوة،

بیهقی، ج ۲ ص ۳۷۷. امتاع الاسماع، مقریزی، ص ۷۴ ۷۵، و درالمنثور سیوطی، ج ۳ ص ۱۶۶.

(۴۶۰) عوالی: یکی از آبادیها در سه مایلی مدینه.

(۴۶۱) مغازی واقدی، ج ۲ ص ۴۷۷ ۴۸۰. امتاع الاسماع مقریزی، ص ۲۳۵ ۲۳۶.

(۴۶۲) آل عمران / ۱۵۹.

(۴۶۳) شرح حال او در اصابه، ج ۳ ص ۳۳۶ شماره ۷۶۹۸ آمده است.

(۴۶۴) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۱۳۱.

(۴۶۵) تاریخ ابو الفداء ص ۱۵۸. و فیات الاعیان، شرح حال وثیمه و نیز، فوات الوفيات . بقیه مصادر همراه با مشروح این داستان در کتاب «عبدالله بن سبا» ج اول آمده است.

(۴۶۶) احزاب / ۶.

(۴۶۷) ما این داستان را فشرده کرده و از روایت بلاداری در فتوح البلدان در ذکر «رَدّه بنی ولعه» و «اشعث بن قیس» ص ۱۲۲-۱۲۳، و مجمع البلدان یا قوت حموی مادّه «حضر موت» و فتوح ابن اعثم، ج ۱ ص ۵۷، بیان داشتیم. تمام این خبر را در کتاب عبدالله بن سبا ج ۲ بیابید.

(۴۶۸) احزاب / ۲۱.

(۴۶۹) حشر / ۷.

(۴۷۰) نهج البلاغه و شروح آن، نامه ششم از نامه های امیرالمؤمنین.

(۴۷۱) طُلُقَاء: جمع طلیق یعنی: اسیر رها شده به حال خود، و مراد از آن کسانی هستند که رسول خدای در فتح مکه آنها را به حال خود رها کرد و اسیرشان ننمود.

(۴۷۲) صفین نصر بن مزاحم، چاپ قاهره ۱۳۸۲ ه، ص ۲۹.

(۴۷۳) مراجعه کنید: نهج البلاغه چاپ الاستقامه مصر که لفظ جلاله «اللّه» را در میان دو قوس قرار داده، اشاره به اینکه لفظ جلاله در نسخه ها نبوده است.

(۴۷۴) نهج البلاغه، حکمت شماره ۱۸۵.

(۴۷۵) روایت کرده اند که ابوبکر پس از بیعت می گفت: «اقیلونی فلسّ بخیرکم» «: بیعت مرا فسخ کنید که من بهترین شما نیستم»

(۴۷۶) دانشمند مصری شیخ محمد عبده در شرح این خطبه گوید: «سعد از عموزادگان عبدالرحمان بن عوف و هر دو از بنی زهره بودند. سعد در جان خود به خاطر دای هایش از علی کَرَم اللّٰه وجهه دلگیر بود. زیرا مادرش حمنه دخت سفیان بن امیه بن عبدالشمس بود و کشته شدن بزرگان آنها به دست علی مشهور است. و عبدالرحمان نیز داماد عثمان بود. زیرا همسرش امّ کلثوم دخت عقبه بن معیط خواهر مادری عثمان بود. طلحه نیز به خاطر پیوندهایی که با عثمان داشت متمایل به او بود و دلیلش همان بس که از علی رویگردان بود. زیرا او تیمی بود و میان بنی هاشم و بنی تیم به خاطر خلافت ابی بکر ناخشنودی هایی وجود داشت. آنها پس از وفات عمر بن خطاب گرد هم آمدند و مشاوره کردند و اختلاف نمودند و طلحه به عثمان پیوست و زبیر به علی و سعد به عبدالرحمان. و چون عمر دستور داده بود که مدت شوری نباید از سه روز بیشتر شود و

روز چهارم نیامده باید امیر داشته باشند. و گفته بود: اگر اختلاف شد با گروهی باشید که عبدالرحمان در آن است، عبدالرحمان به علی گفت: عهد و پیمان الهی را بر عهده بگیر که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره دو خلیفه بعد از او عمل نمائی! و علی گفت: «امیدوارم به مقدار دانش و توانم عمل نمایم». سپس عثمان را فرا خواند و همانند آن را به او گفت و وی پاسخ مثبت داد. عبدالرحمان سرش را به سوی سقف مسجد بلند کرد و گفت: «خدایا بشنو و گواه باش. خدایا من آنچه را که بر عهده داشتم به عهده عثمان گذاشتم» و دست به دست عثمان داد و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» و با او بیعت کرد. گویند: امام علی ع در حال خشم بیرون آمد و مقداد بن اسود به عبدالرحمان گفت: به خدا سوگند علی را واگذاشتی در حالی که او از کسانی است که «به حق داوری می کنند و به عدالت حکم می رانند» او گفت: مقداد! من نهایت کوشش را برای مسلمانان به کار بردم. و مقداد گفت: به خدا سوگند من از قریش در شگفتم که مردی را واگذاشتند که هیچ کس در علم و داوری به حق همتای او نباشد. و عبدالرحمان گفت: مقداد! من از فتنه بر تو بیمناکم، پس، از خدا بترس! سپس روایت شده، حوادث ناروای دوران عثمان که پدید آمد و خویشاوندانش در شهرها آن کردند که نباید و بزرگان صحابه بر او خشم گرفتند، به عبدالرحمن گفته شد: «این دست آورد توست» و او گفت: «من چنین گمانی درباره او نداشتم! ولی اکنون خدا را بر خود گواه می گیرم که هرگز با او سخن نگویم». پس از آن عبدالرحمان در حال کناره گیری از عثمان وفات کرد. حتی گفته شده: عثمان در بیماری به عیادتش آمد و او صورتش را به سوی دیوار کرد و با وی سخن نگفت. و خدا دانایتر است.

(۴۷۷) قصص / ۸۳.

(۴۷۸) نهج البلاغه خطبه شماره ۳ به نام شَقِشَقِیَّه، و شَقِشَقِیَّه چیزی شبیه ریه و شش است که شتر به هنگام هیجان از دهان بیرون می دهد و به هنگام بیرون دادنش بانگ برمی آورد.

چهارم نقد و بررسی این استدلال

که «خلافت با قهر و غلبه برپا می گردد» هرکس تاریخ اسلام را مرور کند، در می یابد که «تشکیل حکومت و خلافت» تا دوران خلفای عثمانی ترکیه، بر اساس «زور» بوده است، و تشکیل بدون زور ر آن، همانند حکومت امام علی علیه السلام^۱ مادر است. و این در جای خود صحیح و روشن است و در آن بحثی نیست. اما اینکه گفته اند: «هرکس با زور بر مسلمانان چیره شد و خلیفه گردید و امیرالمؤمنین نامیده شد، برای کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، جایز نیست که به خواب رود و او را «امام» نداند، نیکوکار باشد یا بدکار». نمی دانم این بزرگان از چه سخن می گویند: از شریعت و قانون الهی برای تشکیل حکومت در جامعه اسلامی، یا از شریعت و قانون بیشه ها و نیزارها برای جامعه شیران و پلنگان؟!

ما در پاسخ به اشکال برخی که می گویند: «اینها سخن پیشینیان است و در عصر حاضر هیچ کس با آراء و معتقدات آنها موافق نیست» و گروه دیگری که می گویند: «امروز باید به جامعه اسلامی حاضر بپردازیم» ما در پاسخ، توجه این دو گروه را به تصویر پشت جلد کتابی که برای مدارس عربستان سعودی سرزمینی که کعبه بیت الله و مسجدالحرام و مسجد رسول الله و حرم او را در خود دارد چاپ شده جلب می نمائیم: این کتاب «یزید» را ستایش می کند و در مدح او به روایت حدیث می پردازد! یزیدی که کعبه را با منجنیق در هم کوبید و مسجدالرسول و حرم آن حضرت را سه روز برای سپاهیان مشباح کرد تا مردم را بکشند و با زنان همبستر گردند^(۴۷۹)!! و اکنون برای دفاع از این «یزید» و ستایش از او، چنین کتابی در همان «حریم شریفین» چاپ و منتشر می گردد!!

محل تصویر پشت کتاب (ص ۲۵۳ معالم عربی)

پیروی از امام ستمگرِ مخالفِ سنتِ رسول الله

در بحث «وجوب پیروی از امام در مکتب خلفا» دیدیم که چگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که برون شدن از اطاعت سلطانِ ستمگرِ مخالفِ سنت پیامبر را «نهی و «پیروی از او را» واجب فرموده است. ولی در مکتب اهل البیت احادیثی از رسول خدا روایت کنند که با آن روایات تناقض دارد. مانند روایت سبط رسول الله امام حسین علیهما السلام خویش که فرمود:

«من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً عهده مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان، فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول، كان على الله ان يدخله مدخله».

«ه رکس سلطان ستمگری را ببیند که، حرام های خدا را حلال کرده، پیمان با او را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت می کند و بندگان خدا را با گناه و ستم می آزارد، و او با عمل یا زبان به اصلاحش برنخیزد، بر خداست که وی را به جایگاه آن یعنی جهنم وارد نماید» (۴۸۰).

ما از مقایسه امثال این روایات با روایات مکتب خلفا، در می یابیم که آن روایات، برای خیرخواهی و تأیید سلطه های حاکم بر مسلمانان، به رسول خدا نسبت داده شده است. و این کار در اوایل دوره اموی انجام شد و سپس در دوره تدوین حدیث در اوایل قرن دوم هجری، آنها را در کتاب های ح دیتی اعم از صحیح و مسند (۴۸۱) جای دادند و همگی بر صحت و عمل بدان ها سازش و توافق کردند و پس از آن، علمای بلاد سلطه های حاکم : محدثان و قضات و خطبا و امامان جمعه و جماعت و همتایانشان، در طول تاریخ و در بلاد گوناگون، از دوران امویان در شام و اندلس و سپس عباسیان در بغداد و عثمانی

ها در ترکیه و بردگان حاکم در مصر، و سلجوقیان و غزنویان در ایران و کردها در شام، در همه این دوره ها و این سرزمین ها، به شرح و حاشیه و تأکید و تأیید آنها پرداختند و از سوی هیئت حاکمه به مال و منال و جاه و جلال نائل آمدند و اشراف و پیروان با نفوذ آنها راهشان را ادامه دادند.

و بدین گونه، مسلمانان به دو مکتب منشعب گردیدند : مکتب خلفا که حکامش مال و جاه و منصب و مقام را به وفور و سخاوت‌مندانه در اختیار مروّجانش قرار می داد، و مکتب اهل البیت علیهم‌السلام^[۱] ابر آن افکار و روایات مؤید سلطه های حاکم مقاومت می کرد، و هیئت های حاکمه نیز، کشتار و زندان و تبعید و یورش های نابود کننده و آتش زدن کتاب ها و کتابخانه ها را ^(۴۸۲)، در طول تاریخ، نثار آن می نمود تا افکار و اندیشه اش را که حفاظت از سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم^[۲] را در مسلمانان مستور دارد ^(۴۸۳).

و اکنون، با توجه به آنچه یادآور شدیم در این زمان چه مقدار از حقایق به ما می رسد خدا می داند و بس!

فشرده این بحث منطق حاکم در روز «سقیفه» در گفتار و کردار و نزد مهاجران و انصار، منطق قبیلگی بود، و بیعت ابوبکر در آن روز، بن ابر ارزیابی خلیفه عمر، لغزشی شتابزده.

عمر نیز، آنگاه که خلافت را به شوری نهاد، به هیچ دلیلی از کتاب و سنت استناد نکرد و تنها به اجتهاد و استنباط شخصی خود تکیه نمود. او اجتهاد کرد و تعیین «ولیّ امر» پس از خود را تنها به شش نفر و نه بیشتر واگذار کرد . و هم با نظر شخصی، آنها را از مهاجران بدون انصار برگزید.

و نیز اجتهاد کرد و تعیین نامزد را به عبدالرحمان بن عوف و نه دیگران سپرد و گفت: «اگر دو نفر با یکی و دو نفر با دیگری همراه شدند، با کسانی باشید که عبدالرحمان با آنهاست».

و نیز، اجتهاد کرد و گفت: «اگر عبدالرحمن یک دستش را بر دست دیگرش زد، او را پیروی کنید.» و کسی که اجتهاد خلیفه عمر را در ردیف کتاب خدا و سنت رسول خداصلی و آله و سلم و کتب اربعه و قانونگذاری اسلامی بدانند می گوید: «امامت با شورای شش نفره، که پنج نفرشان با یکی از آنها بیعت نمایند، برقرار می شود».

اما استشهاد پیروان مکتب خلفا به آیه: «و امرهم شوری بینهم»، این آیه تنها بر رجحان و برتری شوری، در امری که از خدا و رسول دستوری نداشته باشد، دلالت دارد. زیرا، خداوند سبحان هر جا که اراده وجوب چیزی را داشته، آن را با عباراتی چون: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ» یا «فَرَضَ» یا «جَعَلَ» یا «وَصَّی» و غیر آن، از واژه هائی که دلالت بر وجوب دارد، بیان فرموده است.

و اما آیه: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ که مخاطب آن رسول خدا صلی و سلم است مراد از آن مشاوره در امور جنگها و تربیت جانهای مسلمانان، یا ایجاد شک و تردید و اختلاف در بین مشرکان بوده است. و همه این امور به خاطر تعیین شکل و چگونگی اجرای حکم شرعی است و نه به خاطر شناخت و معرفت حکم شرعی! اضافه بر آن، اینان چگونگی این شوری در تعیین امام را تعیین نکرده اند، و ما دیدیم که شورای تشکیل خلافت عثمان چگونه پایان یافت. این راجع به شوری.

و اما بیعت، که آن هم با زور و در سایه سلاح، و برای انجام معصیت و باکسی که خدا را نافرمانی کند، منعقد و مستقر نخواهد شد.

و اما سیره صحابه نیز، اگر در ردیف کتاب و سنت و مدرکی برای تشریع و قانونگذاری اسلامی به حساب آید، استدلال به آن صحیح است و گرنه خیر. و اما استشهادی که در این باره به نامه امام علی علیه السلام شده است چنانکه گذشت این بیان استناد و احتجاج بر چیزی بود که خصم خود را بدان ملتزم می دانست، و این در نزد عقلا پسندیده است. اضافه بر آنکه، اجماع صحابه با حضور امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در تعبیر امام علیه السلام اجماع دلالت بر رضای الهی دارد.

اما اینکه گفته اند: «هر کس با زور چیره شد، او امیرالمؤمنین است و اطاعتش واجب، نیکوکار باشد یا بدکار» این واقعیتی است که بر انجام و ادامه اش عادت کرده اند. چنانکه هر کس تاریخ خلفا در اسلام را بررسی کند برای او آشکار می گردد.

این، بررسی دیدگاه خلفا و دلایل آنها درباره «امامت» بود. دیدگاه مکتب اهل البیت علیهم السلام آنها را در جلد دوم مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. ان شاء الله

و الحمد لله رب العالمین

(۴۷۹) مشروح این فجایع بزودی در باب: «سپاه خلافت حرم رسول الله را مباح اعلام می کند» و باب: «حرکت سپاه خلافت به سوی مکه» در جلد سوم همین کتاب خواهد آمد ان شاء الله. (۴۸۰) مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن اثیر و مقتل خوارزمی، خطبه امامع برای سپاه حرین یزید ریاحی.

(۴۸۱) توضیح آن در اوایل جلد دوم می آید انشاء الله.

(۴۸۲) توضیح آن در «بحث حمله مغول بر بلاد اسلامی» در همین کتاب می آید انشاء الله.

(۴۸۳) مشروح آن را در بحث های آینده بررسی می کنیم.

Contents

۴.....	وحدت بر محور کتاب و سنت.....
۷.....	۱ - پیشگفتار.....
۱۰.....	عوامل تخریب خارجی.....
۱۶.....	۲ - برخی آثار اختلاف که در بین ابنای امت مشاهده کردم.....
۱۷.....	سفر نخست.....
۱۹.....	سفر دوم.....
۲۵.....	۳ - برخی از صفات خداوند جلیل و منشأ اختلاف در آنها.....
۲۷.....	درباره دیدار خدا.....
۲۹.....	دیدار خدا در بهشت.....
۳۶.....	تبرک به آب دهان پیامبر صلی و سلم.....
۳۷.....	تبرک به وضوی رسول خدا صلی و سلم.....
۳۸.....	تبرک به موی پیامبر صلی و سلم.....
۴۰.....	تبرک به تیر پیامبر صلی و سلم.....
۴۱.....	تبرک به جای دست پیامبر صلی و سلم.....
۴۳.....	شفیع قرار دادن پیامبر صلی و سلم.....
۴۳.....	توسل به رسول خدا صلی و سلم.....
۴۵.....	توسل به پیامبر صلی و سلم.....
۴۶.....	توسل به پیامبر صلی و سلم.....
۴۷.....	توسل به عباس عموی پیامبر صلی و سلم.....
۴۸.....	منشأ اختلاف پیرامون صفات رسول خدا صلی و سلم.....
۴۹.....	روایت بخاری و مسلم.....

۵ - اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا ۶۳

الف مقام ابراهیم ۶۳

ب صفا و مروه ۶۴

ج رمی جمره ۶۵

د فداء یا قربانی ۶۶

ه گسترش و سرایت برکت و نحوست ۶۷

منشأ شومی و برکت ۶۹

برکت و فرخندگی روز جمعه ۷۰

برکت ماه رمضان ۷۰

۶ - اختلاف در حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیا و عبادت در آنها ۷۲

دلایل موافقان ۷۵

معتقدان به صحت بازسازی و بنای بر قبور ۷۸

۷ - اختلاف در «گریه بر میت» و منشأ آن گریه بر میت، به ویژه شهید ۷۹

گریه پیامبر صلی و پیغمبرانش ۸۰

گریه پیامبر صلی و پیغمبرانش ۸۱

گریه پیامبر صلی و پیغمبرانش ۸۲

پیامبر صلی و پیغمبرانش ۸۳

پیامبر صلی و پیغمبرانش ۸۴

منشأ اختلاف درباره گریه بر میت ۸۵

۸ - آیاتی از کتاب خدا که در تأویل و معنای آنها اختلاف شده است ۸۸

حکم غیر خدا ۹۰

پاسخ مخالفین آنها در این دو مسئله ۹۲

مالکیت و حاکمیت خداوند ۹۴

خالقیت و احیای خداوند ۹۶

خواندن پیامبر صلی و سلوات و تسبیح و تهنیت به او در دوران خلافت بر او چه بیان داشتیم.....	۱۰۷
الف - اولین انگیزه حقیقی در پیدایش اختلاف در ابتدای خلقت.....	۱۰۹
در عصر خاتم انبیاء صلی و سلمیه.....	۱۱۱
در عصر ما.....	۱۱۲
ب - دومین انگیزه پیدایش اختلاف.....	۱۱۳
۹ - خلاصه و خاتمه.....	۱۱۵
دیدگاههای دو مکتب.....	۱۲۰
الف - لغت عرب:.....	۱۲۲
ب - مصطلح اسلامی یا نامگذاری شارع مقدس.....	۱۲۳
ج - مصطلح متشرعه یا نامگذاری مسلمانان:.....	۱۲۴
د - حقیقت و مجاز:.....	۱۲۶
فصل اول تعریف صحابی در دو مکتب.....	۱۲۸
الف - تعریف صحابی در مکتب خلفا.....	۱۲۸
ب - تعریف صحابی در مکتب اهل البیت علیهم السلام.....	۱۲۹
ج - ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا.....	۱۳۰
د - اشکال ضابطه شناخت صحابی مرجع و مصدر.....	۱۳۱
فصل دوم عدالت صحابه در هر یک از دو مکتب.....	۱۳۴
الف - دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه.....	۱۳۴
ب - دیدگاه مکتب اهل البیت علیهم السلام عدالت صحابه.....	۱۳۷
ج - ضابطه شناخت مؤمن و منافق.....	۱۴۱
فصل سوم فشرده بحث صحابه در دو مکتب.....	۱۴۲
الف - صحابی و عدالت او در مکتب خلفا.....	۱۴۲
ب - صحابی در مکتب اهل البیت علیهم السلام.....	۱۴۳
واقعیت تاریخی تشکیل خلافت.....	۱۵۲

بیعت عمومی:	۱۶۲
پس از بیعت عمومی:	۱۶۳
دفن رسول خدا صلی و سلم	۱۶۳
پس از دفن رسول خدا صلی و سلم	۱۶۵
تحصن در خانه فاطمه علیها السلام	۱۶۸
کیفیت هجوم به خانه فاطمه و ماجرای برخورد متحصنان و مهاجمان را نیز بدین گونه بیان داشته اند	۱۷۰
کسانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند	۱۷۶
خلافت عمر و بیعت او	۱۸۱
شوری و بیعت عثمان ابن عبد ربّه	۱۹۱
امام علی علیها السلام که خلافت از او دور شده است	۱۹۶
بیعت امام علی علیها السلام	۲۰۰
فصل دوم دیدگاه مکتب خلفا درباره امامت	۲۰۴
فشرده بحث	۲۰۵
وجوب اطاعت امام اگر چه با پیامبر صلی و سلم	۲۱۰
استدلال پیروان مکتب خلفا در سده های اخیر	۲۱۶
نخست شوری	۲۱۷
دوم بیعت	۲۱۷
سوم خلیفه و خلیفه الله در زمین	۲۲۵
دوم خلیفه خدا در زمین	۲۲۸
خلفای خدا پیشوایان مردمند:	۲۲۹
خداوند خلفایش را مقام اعجاز می بخشد	۲۳۲
خلیفه رسول خدا:	۲۳۵
۳ - انتقال مصطلح خلیفه از مکتب خلفا به پیروان مکتب اهل البیت علیها السلام	

فشرده مطالب.....	۲۳۹
۴ - امیرالمؤمنین:.....	۲۴۱
۵ - امام:.....	۲۴۲
۶ - أمر و اولوالأمر:.....	۲۴۴
الف در لغت عرب.....	۲۴۴
ب در عرف مسلمانان:.....	۲۴۶
ج - در نصوص اسلامی:.....	۲۴۸
۷ - وصی و وصیت:.....	۲۵۰
بررسی دیدگاه دو مکتب درباره خلافت و امامت.....	۲۵۵
نقد و بررسی این دو استدلال.....	۲۵۶
استدلال به کتاب و سنت برای اثبات شوری.....	۲۵۹
الف جنگ بدر.....	۲۶۱
مشاوره رسول خدا صلی و علیهما السلام.....	۲۶۵
ب - جنگ احد.....	۲۶۶
ج - جنگ خندق:.....	۲۶۹
نقد و بررسی استدلال به سخن امام علی علیه السلام.....	۲۸۰
چهارم نقد و بررسی این استدلال.....	۲۹۰
پیروی از امام ستمگر مخالف سنت رسول الله.....	۲۹۲